



بنیاد پژوهشی اسلامی
آستان قدس رضوی

مجموعه دیفکار

دفتر دهم

A COLLECTION OF PERSIAN TREATISES

Book 10

Islamic Research Foundation

Astan Quds Razavi

Mashhad - IRAN

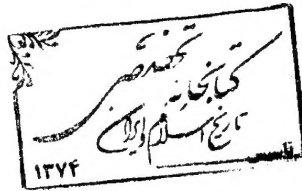
ISBN: 978-964-971-669-5



9 789649 716695

مجموعه سرفراز

دفتر دهم



گروه نقد و تصحیح متون اسلامی

مجموعه رسائل فارسی / گروه تصحیح متون معارف اسلامی. - مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷.
ج. (شابک دوره) ISBN Set 978-444-427-2
ISBN 978-964-971-669-5 (شابک ج ۱۰)

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
ص.ع. به انگلیسی:
فهرست‌نویسی بر اساس دفتر سوم: ۱۳۷۲.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. ادبیات فارسی .. - مجموعه‌ها. الف. گروه تصحیح متون معارف اسلامی. ب. بنیاد پژوهشهای اسلامی.
ج. عنوان.
م ۳ / م ۲ / ۴۰۳ PIR
کتابخانه ملی ایران

۸ / ۸
۷۴-۶۶۰۷ م



مجموعه رسائل فارسی دفتر دهم

گروه نقد و تصحیح متون اسلامی

چاپ اول: ۱۳۹۲ / ۱۰۰۰ نسخه، وزیری / قیمت ۸۶۰۰۰ ریال
چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی
بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵

مراکز توزیع:

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۲۲۳۰۸۰۳
فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۷۷۳۳۰۲۹

www.islamic-rf.ir

info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

رسالة اثبات الغيبة و كشف الحيرة

- مير اسدالله شوشتری • ابراهيم عرب پور ۵

واردات

- امير سيد علي همدانی • سيد رضا صداقت حسینی ۸۵

مکاتبات قاضی نورالله شوشتری

- قاضی نورالله شوشتری • ابراهيم عرب پور ۱۰۵

نصیحت نامه مثنوی قاضی میر حسین مبینی

- قاضی میر حسین مبینی • حسین رافی ۱۲۰

لایحه تاریخیة تحدید حدود ایران و عثمانی

- میرزا محبعلی خان ناظم الملک • دکتر نصرالله صالحی ۱۳۵

زندگی خواجه میرزا محمد شفیع کدکنی (میرزای عالمیان) و سواد اسنادی درباره او

- خواجه میرزا محمد شفیع کدکنی (میرزای عالمیان) • رضا نقدی ۱۹۱

غزل ملامحتشم کاشانی به صدرالدین محمد دشتکی شیرازی و جواب هذل آمیز او

- صدرالدین محمد دشتکی شیرازی • مجتبی مجرّد ۲۲۵

سواد وقف نامه حمام و مسجدی که در دارالسلطنه تبریز بایر بود و خواجه صادقی بیسک آن را تعمیر نمود

- ابراهيم عرب پور ۲۳۵

وقف نامه مزرعة ایزدخواست

- _____ • ابراهيم عرب پور ۲۴۱

۴ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر دهم

وقفنامه سنگی رباط و مسجد جامع رادکان

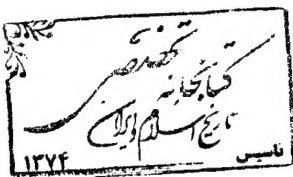
• سیدمحسن حسینی ۲۵۵

وقفنامه مدرسه بالاسر (شاهرخی)

• محمدرضا قصابیان ۲۵۹

کتابچه میان ولایت از مجموعه ناصری

• سیدمحسن حسینی ۲۶۷



● میر اسدالله شوشتری

● ابراهیم عرب پور

رسالة اثبات الغيبة و كشف الحيرة

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

شاید به اندازه‌ای که درباره‌ی امام زمان - روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفداء - و طول غیبت آن حضرت و تردید معتقدان و ارادتمندان آن بزرگوار، از رسول خدا و ائمه هدی - علیهم السلام - روایت شده، در هیچ موضوع دیگری روایت نشده است.^۱ این همه تأکید و توصیه دلیل اهمیت غیبت امام عصر - علیه السلام - است. در همین باره سدید می گوید: نزد امام صادق - علیه السلام - بودیم، امام روی زمین نشسته و عبایی بی یقه با آستین کوتاه پوشیده بود و مانند پدری داغ دیده می گریست و می گفت: «سیدی، غیبتك نفت رقادی، و ضیقت علی مهادی، و أسرت منی راحة فؤادی، سیدی غیبتك أوصلت مصابی بفجائع الأبد، و فقد الواحد بعد الواحد یفني الجمع و العدد. فما أحسُّ بدمعة ترقی من عيني و أنین یفتر من صدري عن دوارج الرزایا و سوائف البلیا إلا مثل لعیني عن عوایر أعظمها و أفضعها و

۱. بنگرید به بحار الأنوار، جلد های ۵۱-۵۳.

تراقی اَشْدُّها و اُنْکرها و نوايب مخلوطة بغضبك، و نوازل معجونة بسخطك؛^۱ سرورم، غیبت تو خواب را از چشم من ربوده و جامهٔ شکیبایی را بر تنم تنگ نموده و آرامش را از من گرفته است. سرورم، غیبت تو پیوسته مرا اندوهگین کرده، چونان کسی که تمام بستگانش را یکی پس از دیگری از دست داده و تنها مانده. پس من به خاطر مصیبتهای گذشته و دوران سپری شده، اشکی را که از چشمم می‌ریزد و ناله‌ای را که از سینه‌ام برمی‌خیزد، احساس نمی‌کنم؛ زیرا مصیبت‌هایی بزرگ‌تر، ناخوشایندتر، تلخ‌تر و سخت‌تر و حوادثی آمیخته به خشم تو و همراه با ناخشنودی تو را به چشم می‌بینم. از این رو است که امام سجاد - علیه السلام - فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَى مَوَالِئِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلِ شَهِدَاءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ». هر کس در زمان غیبت قائم ما بر ولایت ما بمیرد، خداوند پاداش هزار شهید مانند شهیدان بدر و اُحد به وی بخشاید.

حکمت‌ها و مصلحت‌های غیبت

در این مختصر به برخی از حکمت‌ها و مصلحت‌های غیبت که در روایات آمده است، اشاره می‌کنیم:

۱. غیبت، راز الهی: غیبت امام عصر - علیه السلام - از رازهای بسیار شگفتی است که آگاهی از چونی و چندی آن از عهده و توان ما بیرون است. از همین رو است که رسول خدا با جابر بن عبدالله انصاری فرمود: «یا جابر، إِنَّ هَذَا لِأَمْرٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سَرٍّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ، مَطْوًی عَنْ عِبَادِهِ، فَإِنَّكَ وَالشَّكَّ فِيهِ، فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ كُفْرٌ».^۲

۱. بحار الأنوار، ۲۱۹/۵۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ۲۸۸؛ بحار الأنوار، ۷۳/۵۱؛ کشف الغمّة، ۳۲۸/۳.

غیبت امام از اموری است که عقل بشر به تنهایی از درک و دریافت اسرار آن ناتوان است؛ زیرا غیبت رازی از رازهای الهی است که حکمت و مصلحت آن بر بندگان پوشیده است و جز خدای تعالی و ائمه هدی کسی چیزی از آن نمی‌داند. آری، به حسب روایات شماری از رازهای غیبت پس از ظهور آن حضرت آشکار خواهد شد، چونان که اسرار کارهای حضرت خضر - علیه السلام - پس از جدایی برای حضرت موسی - علیه السلام - روشن و آشکار شد. غیبت امام عصر هزاران سرّ نهان در نظام دین و برنامه‌های مترقی آن دارد که درک هر یک از آنها دلی دریایی و چشمی بینا می‌خواهد، تا جایی که پیامبران هم نمی‌توانند به همه اسرار آن آگاه شوند.

۲. غیبت، آزمایش بندگان: یکی از سنتهای الهی، آزمایش بندگان است. این سنت در امتهای گذشته نیز اجرا شده است. خداوند حمید در قرآن مجید فرموده: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۱. خداوند در هر زمان بندگان را امتحان می‌کند تا مؤمنان واقعی از غیر واقعی مشخص شوند. اما آزمایش الهی در هر زمان و مکان متفاوت و متناسب با رشد و تکامل عقلانی مردم آن روزگار است. غیبت امام عصر آزمایشی است سخت بندگان این روزگار را تا نیکان و صالحان از بدان و فاجران متمایز شوند. مردمان این روزگار به استقامت و پایداری نسبت به دین الهی امتحان می‌شوند تا منتظران واقعی از غیر واقعی تمییز داده شوند و هر گروه پاداشی درخور موفقیت در این امتحان به دست آورند. به همین جهت امام صادق - علیه السلام - به سدید گفت: «غیبت قائم ما طولانی می‌شود و عمرش دراز

می‌گردد، در آن روزگار مؤمنان امتحان می‌شوند به طول غیبتش، شک در دل آنان پدید می‌آید و بیشتر مردم از دین بازمی‌گردند.^۱

۳. آمادگی مردم: در این باره حضرت امیر - سلام الله علیه - می‌فرمایند: «آگاه باشید زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، اما خداوند به دلیل ظلم و جور و اسراف مردم بر خودشان، آنها را از دیدار او کور خواهد ساخت».^۲

با توجه به سخن حضرت امیر - علیه السلام - مردم این روزگار آمادگی علمی و عملی و اخلاقی برای آمدن مصلح حقیقی و پذیرش آن مرد الهی را ندارند؛ به همین جهت از دیدار او محروم‌اند. مردم به تدریج برای ظهور آن مصلح حقیقی و آن مرد الهی آمادگی پیدا می‌کنند؛ زیرا روش رهبری و حکومت آن حضرت مانند روش انبیا و اولیای گذشته نیست تا مبتنی بر پاره‌ای از اسباب، علل عادی و ظاهری باشد، بلکه سیره او در راهبری جهان بر مبنای حقایق الهی و حکم به واقعیتها و ترک تقیه استوار است. بنابراین انجام این امور نیاز به تکامل علوم و معارف و ترقی و رشد فکری و اخلاقی و فرهنگی بشر دارد؛ به گونه‌ای که قابلیت برای حکومت واحد جهانی در راستای تحقق احکام الهی فراهم شود. هرگاه اوضاع جهان این گونه شد و اسباب و علل حکومت و رهبری امام عصر - علیه السلام - فراهم شد، ظهور آن مرد الهی مورد استقبال و پذیرش مردم جهان واقع خواهد شد و ندای روحانی و جان‌بخش آن منادی توحید در روح و روان انسانها نفوذ خواهد کرد و نور ایمان بر دل‌های مؤمنان جهان خواهد تافت.

۴. خالی نبودن زمین از حجت: روایات فراوانی از پیامبر خدا و ائمه

۱. بحارالانوار، ۲۱۹/۵۱.

۲. الکافی، ۱۶۴/۲.

هدی- علیه السلام- به ما رسیده بدین مضمون که هیچ گاه زمین از حجت خالی نمی شود. در همین باره امام صادق- علیه السلام- فرموده اند: «اگر در دنیا دو نفر باشند، یکی از آنها امام و حجت خداست»^۱ و همچنین حضرت امیر- علیه السلام- در این مورد فرموده اند: «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ»^۲، هیچ گاه زمین از کسی که قائم به امر الهی باشد، تهی نخواهد بود.

۵. **نداشتن یاور:** یاران امام عصر - علیه السلام - چونان خود آن حضرت استثنایی اند؛ زیرا فرماندهان او باید صفات و ویژگیهایی چون او داشته باشند تا بتوانند از پس وظایف و مسئولیتهای سنگین حکومت و رهبری جهانی برآیند. بدین سبب امام صادق - علیه السلام - درباره صفات آنان می فرمایند: «مردانی هستند که گویی قلبهایشان مانند پاره های آهن است، هیچ چیز نتواند دلهای آنان را نسبت به ذات خداوند گرفتار شک و تردید سازد، آنان سخت تر از ننگ اند»^۳. در راه خدا از سرزنش ملامت گران نمی هراسند و بازنمی ایستند. سیمایشان سیمای صدیقان و گفتارشان گفتار نیکان و صالحان است، زنده داران شب اند و روشنی بخشان روز، چنگ در ریسمان الهی قرآن زده اند، نه بزرگی فروشند و نه برتری جویند، نه خیانت کنند و نه تبهکارند، دلهایشان در بهشت است و به تنهانشان سرگرم کارهای پسندیده اند، آماده درهم کوبیدن فتنه هایند، چون شمشیر صیقل خورده اند، دیده هایشان با قرآن روشنایی گیرد و در گوشه اشان زمزمه قرآن طنین افکنده، در صبحگاهان و شامگاهان جامهای حکمت و معرفت نوشند و

۱. الزام الناصب، ص ۴.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۱۴۷؛ الخصال، ص ۱۸۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۲، ۲۹۱-۲۹۴؛

خصائص الأئمة، ص ۱۰۶.

۳. بحار الأنوار، ۳۰۸/۵۲.

سرکشند.^۱

خورشیدِ پشتِ ابر: امام زمان در دوران غیبت به خورشید پشت ابر تشبیه شده است. این تشبیه در سخن چند تن از ائمه - علیهم السلام - آمده است. رسول خدا در جواب پرسش جابر بن عبدالله انصاری که پرسیده بود آیا شیعه در زمان غیبت از امام عصر بهره‌مند می‌گردد، فرمودند: «آری، به خدا سوگند که از او نفع می‌برند و از نور ولایتش کسب روشنایی می‌کنند، همچنان که از خورشید استفاده می‌کنند هنگامی که پس ابرها پنهان است».^۲ و نیز از امام زمان - علیه السلام - پرسیدند: شیعیان زمان غیبت از وجود شما چگونه استفاده می‌کنند؟ حضرت فرمودند: «آن گونه که از خورشید پشتِ ابر استفاده می‌شود».^۳ همچنین امام صادق - علیه السلام - در این باره فرمودند: «از روزی که خدای متعال حضرت آدم را بیافرید تا روز رستخیز زمین از حجت خالی نبوده و نخواهد بود، یا حجت ظاهر و آشکار یا غایب و پنهان». راوی پرسید: از امام به روزگار غیبت چگونه توان بهره برد؟ حضرت فرمود: «آن چنان که از خورشید پشت ابر استفاده می‌شود».^۴

به راستی چرا امام در روزگار غیبت به خورشید پسِ ابر تشبیه شده است؟ بی‌تردید در این تشبیه لطایف بسیار نهفته است: در منظومه شمسی خورشید مرکز است و کرات و سیارات دیگر بر گردِ آن می‌چرخند. خورشید در این

۱. مضمون بیان گه‌یار حضرت امیر است - علیه السلام - در نهج البلاغه (با استفاده از ترجمه مرحوم شهیدی و دشتی).

۲. بحار الأنوار، ۲۵۰/۳۶.

۳. همان، ۹۲/۵۲.

۴. همان‌جا.

منظومه - اگر چه پشتِ ابرها باشد - فواید فراوان چون گرما، نور و ... دارد. ابر هرگز آفتاب را نمی‌پوشاند، بلکه ما را می‌پوشاند، در نتیجه ما از دیدن آن محرومیم نه آن‌که در منفعت‌رسانی آن خلل ایجاد کند. ما که در زمینیم از دیدار خورشید محرومیم نه کسی که بر فراز ابرهاست. خورشید لحظه‌ای از نورافشانی باز نمی‌ماند و هر کس به اندازه ارتباط و نزدیکی که با خورشید دارد، از آن بهره می‌برد. اگر بتوانیم همه موانع و حجابها را کنار زنیم، از آن بهره بهتر و کامل‌تری خواهیم برد.^۱ مرحوم مجلسی نیز به هشت مورد از لطایف این تشبیه توجه داده‌اند.^۲

و نیز از امام عصر - علیه‌السلام - نقل شده که فرموده‌اند: «ما در مراعات حال شما سهل‌انگار نیستیم و هرگز شما را فراموش نمی‌کنیم، و گرنه سختیها و تنگناهای فراوانی به شما می‌رسید و دشمنان شما را نابود می‌کردند».^۳

برخی از ویژگیهای مهدی موعود و یاران او: چگونه توان سخن گفت درباره کسانی که حضرت امیر مشتاق دیدارشان است: «آه آه شوقاً إلی رؤیتهم»^۴، وه که چه مشتاق دیدار ایشان! او کیست که امام صادق - علیه‌السلام - در حقش فرموده‌اند: «لو أدركتُه لخدمته أيام حيا»^۵، اگر او را دریابم، همه عمرم نوکریش کنم. به راستی او کیست که امام صادق آرزوی چاکری دربارش را دارد! او کیست که غیبتش خواب از چشم امام صادق برگرفته: «سیدی غیبتك

۱. در این بخش نوشته از بیانات آیت الله جوادی آملی بهره بردیم.

۲. بحار الأنوار، ۹۳/۵۲-۹۴.

۳. همان، ۱۷۵/۵۳.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۵. کتاب الغيبة للنعماني، ۲۵۲، ۲۵۴؛ بحار الأنوار، ۱۴۸/۵۱.

نفت زقادی». آری او کسی است که خواهشهای نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند هنگامی که مردم رستگاری را تابع هوا و هوسهای خویش ساخته باشند. رای آنان را پیرو قرآن کند زمانی که قرآن را تابع رای خویش ساخته باشند. خبر او را امیرالمؤمنین چه خوش داده و گفته: «هان ای مردم، بدانید که فردا فرمانروایی به سوی شما آید که عمال و کارگزاران حکومتها را به کردار زشتشان گیرد و عذری از آنان نپذیرد. زمین گنجینه‌هایش را به پایش ریزد و کلید گنجهایش را بدو سپارد. او روش عادلانه در حکومت حق را به شما بنماید و آنچه از کتاب خدا و سنت پیامبر مرده، زنده گرداند. او با چراغی روشن آید و گام در راه و جای پای صالحان و پرهیزکاران نهد. بند از گردنهای مظلومان بگشاید و از بندگی آزادشان نماید. جمع گمراهان بپراکند و پریشانی مؤمنان را به جمعیت کشاند. نهان از مردم به سر برد چنان‌که پی‌شناسان بدو راه نبرند، هرچند پیایی نگرند. او جامه حکمت به تن پوشیده و روی بدان آورده و در فراگرفتن آن، چنان‌که باید و شاید کوشیده. حکمت را شناخته و جز بدان به چیز دیگر نپرداخته. دانش و حکمت گمشده او است و همواره در جستجویش به سر برده. او پنهان خواهد شد و او آخرین جانشین از جانشینان پیامبران الهی است. پیدا اما از نظرها پنهان است.^۱

آری، زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نماند که برای خدا با برهان روشن قیام کند یا آشکار و شناخته شده یا بیمناک و پنهان تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود و اینان چند نفرند و کجایند؟ به خدا سوگند اندک به شمارند و نزد خدا بزرگ‌مقدارند. خداوند به آنان حجت‌ها و نشانه‌های خود را نگاه

دارد تا به کسانی چونان خود سپارند و در دل‌های خود بکارند. دانش^۱ نور حق‌بینی و حقیقت‌جویی را بر آنان تافته و آنان روح‌یقین را دریافته‌اند و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده‌اند، آسان پذیرفته‌اند و بدانچه نادانان از آن رمیده‌اند، خو گرفته‌اند. در دنیا با بدن‌هایشان می‌زیند و ارواحشان به جهان بالا پیوند خورده، آنان جانشینان خدا در زمین و دعوت‌کنندگان مردم به دین خدایند، آه آه، چه سخت مشتاق دیدارشانم.

زندگانی مؤلف

سید شمس‌الدین میر اسدالله صدر حسینی مرعشی شوشتری مشهور به «شاهمیر» از فضلالی سادات نامدار شوشتر در قرن دهم هجری است. میر اسدالله در سال ۸۸۸ ه. ق در نجف اشرف دیده به جهان گشود^۱ و تحصیلاتش را از همان شهر آغاز کرد. او یکی از شاگردان برجسته و نامدار محقق کرکی (متوفای ۹۴۰) بوده است و شیخ جهت او اجازه‌ای مبسوط که دلالت بر کمال فضل اوست، صادر کرده است.^۲ میر اسدالله در سال ۹۴۱ همراه محمدخان شرف‌الدین اغلی تکلو (حاکم بغداد از جانب شاه‌طهماسب اول صفوی در سال‌های ۹۳۵-۹۴۰) به ایران بازگشت. وی در سال ۹۴۴^۳ به صدارت شاه‌طهماسب انتخاب گردید و به «صدر» شهرت یافت.^۴ او مدت بیست سال عهده‌دار این مقام بود. با

۱. روملو مسقط‌الرأس وی را شوشتر می‌داند؛ ر.ک: /حسن‌التواریخ، ص ۵۱۰.

۲. فردوس، ص ۲۱؛ مشاهیر مدفون در حرم رضوی. ۴۰۸/۱.

۳. در برخی منابع از جمله /حسن‌التواریخ روملو، ۹۴۳ ه. ق آمده است.

۴. حسن‌بیک روملو درباره انتخاب میر اسدالله شوشتری به صدارت نوشته است: محقق کرکی پیوسته در مجلس بهشت‌آیین اظهار مناقب و فضایل و کمالات میر اسدالله شوشتری می‌نمود. چون میر معین‌الدین اصفهانی از صدارت عزل شد، شاه‌طهماسب در باب صدارت با افاضل و ارکان دولت قاهره مشورت کرد، هرکس بر وفق

آن‌که شرح جزئیات فعالیت‌های او در این مدت در مآخذ و منابع دوره صفوی کمتر ذکر شده، اما به نظر می‌رسد وی توانسته به خوبی و بدون جنجال و رقابت دیگران از پس وظیفه خود برآید. درباره سال وفات وی اختلاف است. برخی وفات او را در قزوین در سال ۹۶۳ و برخی ۹۶۴ ثبت کرده‌اند. جسدش به مشهد رضوی منتقل و در پایین پای حضرت رضا - علیه‌السلام - دفن شد.^۱

میر اسدالله پیش از آن‌که یک شخصیت سیاسی باشد، یک عالم دینی است. او از شاگردان مبرز محقق کرکی است و اکثر اوقات در مشاهد مقدسه به استفاده و افاده علوم دینی می‌پرداخت. او دارای کمالات صوری و معنوی و حسن خط و لطف انشاء بود و در علوم مختلف تألیفاتی دارد. وی با اشاره استادش محقق کرکی، کتاب *نفحات اللاهوت* را به پارسی روان ترجمه کرده است.^۲ قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین* از این اثر یاد کرده و نوشته است: «... بنا بر ملاحظه این نکته، مرحوم صدارت پناهی میر شمس‌الدین اسدالله شوشتری در ترجمه رساله *نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت* هر جا در روایات اصل رساله، خطاب متغلبان خلافت به امیرالمؤمنین واقع شده، ترجمه آن به قول خود که ای امرکننده بر مؤمنان نموده، به خلاف دیگر مترجمان آن رساله مانند میر ابوالمعالی استرآبادی و ملا محمد ابی طالب [استرآبادی] که ایشان از این دقیقه

مدّعی خود کسی را تعیین می‌کرد، چون اوصاف میر اسدالله شوشتری را از استاد وی محقق کرکی شنیده بود، کس به احضار وی به شوشتر فرستاد و منصب صدارت را به وی واگذار کرد. ر.ک: *احسن التواریخ*،

۵۱۰-۵۱۱.

۱. مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ۴۰۹/۱.

۲. بسیار جستم و چشم کشیدم تا به دیدار نسخه‌ای از این اثر چشمم روشن و دلم گلشن گردد، اما دریغ از این دیدار.

غافل شده‌اند و همان لفظ امیرالمؤمنین را بی ترجمه آن ذکر کرده‌اند:^۱
بوداق منشی قزوینی نظر مثبتی نسبت به میر اسدالله ندارد. او ضمن آن که آغاز صدارت او را در سال ۹۴۳ ه. ق می‌داند، می‌نویسد: «وطن او در شوشتر بود، به نجف رفته بود که مطالعه کند. چون فترت روم شد، همراه محمدخان به وطن آمد و او را رتبه و منزلتی نبود. شیخ علی بن عبدالعالی تعریف او کرده بودند... که به یکبار این منصب [صدارت] یافته».^۲ با توجه به این که بوداق منشی هم همراه محمدخان بوده و سمت منشی‌گری و لشکرنویسی عراق را برعهده داشته است، احتمال می‌رود بین او و میر اسدالله روابط خوبی نبوده است.
میر اسدالله را دو پسر بوده، یکی میر زین‌الدین علی که در آخر عمر پدرش عهده‌دار کارهای صدارت بود و همو در سال ۹۷۰ به طور مستقل منصب صدارت یافت و عاقبت از آن استعفا کرد و تولیت روضه رضویه را برعهده گرفت. پسر دوم او به نام میر عبدالوهاب که در تعمیر و آبادانی املاک خاندان مرعشی در خوزستان فعالیت زیاد نمود. هم‌اکنون بسیاری از سادات مرعشی شوشتر از نسل این خانواده‌اند.^۳

سخنان بزرگان در باره زندگانی میر اسدالله صدر

سید شهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی مؤلف ما را چنین معرفی کرده است:
سید میر اسدالله معروف به «شاهمیر» مرعشی صدرالصدور که نسب شریفش با ۲۱ واسطه به امام زین‌العابدین - علیه‌السلام - می‌رسد، در علوم معقول و منقول

۱. مجالس المؤمنین، نسخه خطی شماره ۷۶۹۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی (برگ ۱۸۲ - ب و ۱۸۳ - الف).

۲. جواهر الاخبار، ص ۱۸۸.

۳. در مورد خاندان مرعشی رجوع کنید به مقدمه ما بر مجالس المؤمنین.

زبردست و توانا بوده و فقه را از محضر محقق کرکی آموخته است. کتاب کشف الحیرة فی اسرار غیبة مولانا الحجة و فوائدھا و رساله‌ای در تحقیق این مسأله که آیا زینب و رقیه دختر پیامبر بودند یا ربیبة آن حضرت، و غیره از تألیفات او است. او در سال ۹۶۳ ه. ق در قزوین بدرود حیات گفت، و جنازه‌اش به مشهد رضوی حمل شد. این دو بیت در تاریخ وفات او گفته شده:

تاریخ وفات صدر فرخنده صفات از هجرت مصطفی - علیه الصلوات
باشد سه عدد مرتبة آحادش ضِعْفُش عشرات و جمع این هر دو مآت^۱

سید شهاب‌الدین در جای دیگر میر اسدالله را چنین ستوده: «علامة بزرگ، خداوند شمشیر و قلم، رئیس بزرگان علم و ادب و دانشمندان، صاحب ریاست و دولت صفویّه، سیّد امیر اسدالله حسینی مرعشی تستری معروف به «شاهمیر» در سال ۹۴۸ در دوران سلطنت شاه طهماسب اوّل به مقام صدرالممالکی منسوب شد».^۲

سیّد محمد قاسم فرزند حسن المختاری النسابة الحسينی العبدلی، میر شمس‌الدین اسدالله صدر را چنین توصیف کرده است: «و از نسل ابوالقاسم حمزه حضرت سیادت و صدارت پناه اسدالله المشتھر به «شاهمیر» بن السیّد زین‌الدین علی بن محمدشاه بن مبارزالدین مائدة بن جمال‌الدین حسن بن نجم‌الدین ابوعلی محمود [الآملی]... است و حالا مومی‌الیه ملاذ و مربّی سادات و علماوند و این مختصر به القاب ایشان موشّح گشته و آن حضرت را دو پسر است».^۳ و همو در

۱. مقدمه رساله اسدیّه، صص ۲۸-۲۹.

۲. مقدمه رساله اسدیّه، ص ۶؛ بنا بر قول مشهور، میر اسدالله در ۹۴۴ یا ۹۴۳ به صدارت رسیده است و در ۹۶۴ یا ۹۶۳ درگذشته است.

۳. رساله اسدیّه، صص ۹۷-۹۸.

مقدمه‌ای که بر رساله/اسدیه نگاشته، نوشته: «در آن زمان منصب صدارت به ابوالعلی اسدالله الحسینی المرعشی رسید، چون صدر مشارالیه ملاذ و ملجأ سادات باسعادات بودند، به واسطه تصاریف زمان و انقلاب دوران، طایفه اعالی با زمره ادانی امتزاج و اختلاط یافتند. بنابراین فقیر حقیر أضعف عبادالله محمدقاسم بن حسن المختاری النسابة الحسینی العبدلی [را] به خاطر رسید که رساله‌ای علی طریق الاجمال در بیان سادات نوشته، به اسم سامی و نام نامی آن ملاذ انام مرتب کند و این رساله را موسوم به /اسدیه فی انساب العلویه نمود».^۱

روملو ضمن وقایع سال ۹۴۳ می‌نویسد: «و هم در این سال شاه دین‌پناه (= شاه طهماسب) امیر معزالدین محمد اصفهانی را از صدارت عزل کرده، صدارت را به امیر اسدالله مرعشی که از سادات شوشتر بود، تفویض نمود».^۲

اسکندربیک منشی درباره میر اسدالله صدر نوشته: «چندین سال من حیث الاستقلال در خدمت شاه‌جنت مکان به عالی‌رتبه صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات به جهت کبر سن و شیخوخیت از آن شغل دامن درچیده، به خلف صدق خود میر سید علی مذکور وا گذاشته».^۳

همچنین روملو ضمن حوادث سنه ۹۶۳ به تعریف و تمجید میر اسدالله صدر پرداخته و نوشته است: «میر اسدالله ششتری از فضلالی سادات نامدار و اعظام نقبا و نجبا و علمای عالی‌مقدار، جامع علوم عقلی و نقلی و مستجمع فضایل و کمالات انسانی بود. مسقط‌الرأس آن حضرت از ششتر است، فاما اکثر اوقات در

۱. رساله اسدیه، صص ۴-۵.

۲. احسن التواریخ، ص ۳۶۲.

۳. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۲۳۶/۱.

مشاهد مقدّسه به افاده علوم دینی و استفاده معارف یقینی اشتغال داشته و در جمعی که در خدمت مجتهدالزمانی، در عتبات عالیات استفاده علوم نقلیه می نمودند و ترقیات کلیه ایشان را حاصل شد، افضل و اعلم ایشان صدارت پناه مومی الیه بود. لهذا حضرت مجتهدالزمانی پیوسته، در مجلس بهشت آیین اظهار مناقب و فضایل و کمالات ایشان می نمود و چون عزل میر معزالدین محمّد محقّق شد، نواب سپهر رکاب، در باب صدارت جمعی که لیاقت تصدّی آن داشتند، قرعه مشاورت با افاضل و ارکان دولت قاهره در میان انداخت. هر کس بر وفق مدعای خود کسی را تعیین می فرمود. بنابر آن که اوصاف او به موجب توصیف مجتهدالزمانی قریع سمع اشرف شده بود، قرار بر آن حضرت داد و کس به احضار وی به ششتر فرستاد و به درگاه معلّی طلب نمود و منصب صدارت را به وی تفویض فرمود.

فی الواقع کمالات صوری و معنوی ایشان لایعدّ و لایحصی بود و حسن عبارت و لطف انشاء را علاوه سایر فضایل ساخته اند و در اکثر علوم تألیفات و تصنیفات دارند. از جمله زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت حضرت مجتهدالزمانی بوده اند، به موجب اشاره عالی آن حضرت رساله لعنیه که از مؤلفات ایشان است، به افصح عبارات و الطّف استعارات ترجمه کردند، و در علامات ظهور صاحب الامر - علیه التحیه والسلام - رساله ای تألیف فرموده، به جلاء العیون^۱ مسمّی ساخته اند و ادلّه سمعیه و عقلیه بر وجود آن حضرت اجرا

۱. مقصود همین رساله اثبات الغیبه و کشف الحیره است.

فرموده، در این سال (= ۹۶۳) از عالم انتقال نمود.^۱

سید عبدالله حسینی شوشتری میر اسدالله صدر را معرفی کرده و به علت اختلاف محقق کرکی و میر غیاث‌الدین منصور شیرازی دشتکی اشاره کرده و نوشته است: «میر اسدالله که در دولت صفویه به صدارت رسید و قبل از او میر غیاث‌الدین منصور شیرازی دشتکی صدر بود و چون به سعایت مفسدان فیما بین او و شیخ علی بن عبدالعالی شقاق به هم رسید و روزی در مجلس شاه‌طهماسب بینهما مکالمه‌ای واقع شد که به تخطئه و تجهیل کشید و پادشاه جانب شیخ نمود و میر غیاث‌الدین به اهانت از مجلس بیرون رفت. بعد از چند روزی استعفا و رخصت معاودت شیراز حاصل نمود و به تصدیق شیخ علی منصب صدارت به میر معزالدین اصفهانی و بعد از او به میر اسدالله مرجوع گردیده^۲ و او را دو پسر بود، میر سید علی صدر که آخر الامر از صدارت استعفا و اختیار تولیت روضه رضویه نمود و میر عبدالوهاب».^۳

۱. احسن التواریخ، صص ۵۱۰-۵۱۱.

۲. برخی گمان برده‌اند که در زمان حیات محقق کرکی میر اسدالله شوشتری به توصیه وی به صدارت رسیده، حال آن‌که محقق کرکی در ۹۴۰ درگذشته و میر اسدالله شوشتری در ۹۴۳ یا ۹۴۴ به صدارت رسیده، چگونه ممکن است شوشتری به توصیه کرکی که چهار سال زودتر از صدارت وی درگذشته، به صدارت رسیده باشد؟ آنچه از سخن روملو در احسن التواریخ (صص ۵۱۰-۵۱۱) و سایر منابع معتبر به دست می‌آید، آن است که چون شاه طهماسب در مجالس و محافل فضایل و مناقب میر اسدالله شوشتری را از زبان استاد او محقق کرکی شنیده بود، بعد از عزل میر معزالدین محمد اصفهانی، وی را به صدارت برگزید، نه آن‌که در زمان حیات محقق کرکی به توصیه وی شوشتری را به صدارت انتخاب کرده‌باشد.

۳. تذکره شوشتر، صص ۳۶-۳۷، برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار میر سید علی و میر سید عبدالوهاب، ر.ک: الذریعه، ۳۹۱/۱، ۶۷/۲۰؛ فردوس، صص ۲۲-۲۳؛ مقدمه ما بر مجالس المؤمنین، ذیل شرح حال میر سیدعلی و میر سیدعبدالوهاب.

علاءالملک مرعشی فرزند قاضی نورالله شوشتری در رساله فردوس به معرفی میر اسدالله پرداخته و او را این گونه ستوده است: «السید الحبر الامام، صدرالعلماء الأعلام، شمس الدین اسدالله الحسینی، کاشف غوامض اسرار حکمیّه، ناشر دُرر لطایف ادبیّه بود. لَوای علو شأن و سمو مکان او به سماء رفعت و سماک علو نسبت احمدی رسیده، جذر اصم آوازه فضایل او شنیده و فلک با هزار دیده نظیر او ندیده. تلمیذ محقق ثانی، شیخ علی عبدالعالی است. جناب شیخ برای آن سید السادات و منبع السعادات اجازه ای نوشته و بر مشاهد آن اجازه مخفی نیست که آن اجازه شاهی است عادل بر وفور مهارت آن ستوده خصال در علوم عقلیه و فنون نقلیه. مدتها منصب جلیل القدر صدارت پادشاه غفران پناه، شاه طهماسب صفوی - آنارالله برهانه - به جانب ایشان مفوض بود.

از مصنفات ایشان رساله کشف الحیره است که در آن فواید و حکم غیبت صاحب الامر - علیه السلام - را بیان فرموده. دیگر ترجمه نفحات اللاهوت، و دیگر رساله ای در تحقیق اراضی آنفال، دیگر رساله متعلقه به قول علامه حلی در کتاب قواعد که «إذا زاد الشاهد في شهادته أو نقص قبل الحكم بين يدي الحاكم احتمال ردّ شهادته»،^۱ دیگر رساله ای در تحقیق آن که زینب و رقیه از صلب رسول

۱. برخی از محققان چون میرزا عبدالله افندی، علاءالملک شوشتری، آقا بزرگ تهرانی و آیت الله مرعشی نجفی این رساله را از آثار قاضی نورالله شوشتری دانسته اند. البته علاءالملک آن را هم جزء مصنفات میر اسدالله صدر به شمار آورده و هم از آثار پدر خود، قاضی نورالله شوشتری. به نظر می رسد این اثر از قاضی نورالله باشد؛ زیرا هیچ یک از محققان به جز علاءالملک این رساله را از مصنفات میر اسدالله شوشتری به شمار نیاورده اند، شاید هردو در این موضوع تصنیف داشته اند، هر چند بسیار بعید است. رک: ریاض العلماء، ۵/۲۶۸؛ فردوس، صص ۲۱-۲۲؛ همان، ص ۳۱؛ اللّٰهالی المتّظمه ۹۲؛ الذریعه، ۲۶/۱۴.

خدا/یند.^۱ وی شعر می سرود و از اشعار ایشان است این دو بیت:

خوی رخسار او از تاب می در حالت مستی
بود آبی که آتش می زند در خرمن هستی
چو بی رویش گذار افتد مرا بر طرف بستانی
شود هر لاله داغی بر دل و هر غنچه پیکانی^۲

توضیح: نویسنده محترم مدخل میر اسدالله صدر در کتاب مشاهیر مدفون در حرم رضوی (۴۰۸/۱-۴۱۰) مرتکب چند اشتباه شده است:

۱. سال وفات محقق کرکی را ۹۹۳ ه.ق دانسته است، در حالی که در مآخذ سال درگذشت محقق ۹۴۰ ه.ق ثبت شده است.^۳

۲. وفات میر اسدالله صدر را در شهر تبریز ثبت کرده است، در حالی که به گواهی مآخذ عصر صفوی وی در شهر قزوین درگذشته و در حرم مطهر رضوی مدفون شده است.^۴

۳. ترجمه العینیه را از آثار میر اسدالله صدر معرفی کرده است که احتمالاً مقصود وی ترجمه لعنیه بوده است.^۵

۴. به جای ترجمه اللاهوت، ترجمه الاهوت نوشته است که احتمالاً خطای چاپی است.^۶

۵. از همه مهمتر آن که دو اشکال بر صاحب اعیان الشیعه کرده و نوشته:

۱. فردوس، صص ۲۱-۲۲؛ الذریعه، ۲۰۲/۲۶.

۲. فردوس، ص ۲۲.

۳. مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ۴۰۸/۱.

۴. همانجا، ۴۰۹/۱.

۵. همانجا، ۴۰۹/۱.

۶. همانجا، ۴۱۰/۱.

«صاحب اعیان‌الشیعه کتابهای شرح تجرید بر کافی، شرح بر قواعد علامه، و شرح بر شرایع را از جمله آثار او (= سید اسدالله صدر) می‌داند».^۱

این اشکال وارد نیست؛ زیرا در اعیان‌الشیعه نام کتابها این گونه غلط ثبت نشده است، به عین عبارت سید محسن امین در اعیان‌الشیعه توجه کنید: «له حواش علی شرح التجرید، و علی الکافی، و علی الشرائع، و علی قواعد العلامة، و علی شرح العجمینی فی الهیئة و غیرها».^۲ چنان که مشاهده می‌شود، اشتباه ناشی از بی دقتی در نقل قول است.

دوم آن که بر صاحب اعیان‌الشیعه اشکال وارد کرده و نوشته: «گفته محسن امین که «قبر میر اسدالله مرعشی یکی از علمای عهد شاه‌طهماسب اول در اصفهان در مزار بی بی فاطمه قرار دارد»، درست نیست».^۳

دراین مورد نیز، نویسنده خلط کرده و بی جهت بر صاحب اعیان‌الشیعه ایراد گرفته است. آنچه در اعیان‌الشیعه (۲۸۵/۳) نقل شده، مربوط به میر اسدالله صدر نیست، بلکه مربوط به شخص دیگری به نام میر اسدالله مرعشی اصفهانی که از سادات مرعشی اصفهان و از خاندان خلیفه سلطان است، می‌باشد. بنابراین، مطالب اعیان‌الشیعه کاملاً صحیح است.

۱. همان‌جا، ۴۰۱/۱.

۲. اعیان‌الشیعه، ۲۸۵/۳.

۳. مشاهیر مدفون در حرم رضوی، ۴۰۹/۱.

حکایت جزیره خضراء و بحر ابيض^۱

داستان مذهبی مشهوری است از روزگار صفوی که در کتابهای شیعی به چند روایت نقل شده است و در همه آنها سخن از جزیره‌ای است به نام جزیره الخضرء یا جزیره صاحب الزمان که باشیدن‌گاه امام زمان - علیه السلام - و محل فرمانروایی فرزندان و نوادگان او است. این داستان اگرچه در عهد صفوی رواج داشته و به چند روایت نگارش شده و ولی از منابع کهن‌تری به آن عهد رسیده است و طبعاً در این دوره تفصیل بیشتری یافته‌است.^۲

خلاصه داستان آن است که شخصی به نام علی بن فاضل مازندرانی در سال ۶۹۹ به شیخ فضل بن یحیی بن علی طیبی حکایت کرده که هشت سال و نیم پیش یعنی در سال ۶۹۱ از عراق به مصر و از آنجا به جزیره خضرء شده و در آنجا با رویدادها و اخبار و مشاهداتی مواجه شده که همه آنها حکایت از حضور حضرت مهدی - علیه السلام - و فرزند او در آن دیار دارد.^۳

۱. برای اطلاع بیشتر از این داستان و روایتهای گوناگون آن ر.ک: توضیحات مُتمِّع علی نقی منزوی در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۵۵۷/۲ - ۵۶۳ ذیل عنوان جزیره صاحب الزمان؛ نیز توضیحات ارزشمند محمدتقی دانش‌پژوه در فهرست همان کتابخانه، ۱۰۹۸/۵ - ۱۱۰۴ ذیل عنوان اقبال‌نامه: تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ۵، (ب) ۱۵۱۶/۳ - ۱۵۱۷؛ دراسة في علامات الظهور والجزيرة الخضراء، صص ۱۹۳ - ۲۸۴؛ ریاض الأبرار، ۱۳۵/۳ - ۱۴۵؛ منتخب الاثر، ۴۲۲/۳ - ۴۳۱؛ النجم الثاقب، ۱۷۲/۲؛ کفایة المهتدي، ص ۲۴۹؛ بحار الانوار، ۱۵۹/۵۲ - ۱۷۴؛ ریاض العلماء، ۳۸۶/۲؛ همان، ۱۷۵/۴ - ۳۷۶؛ کشف القناع، ص ۲۳۱؛ الاخبار الدخیلة، ۷۲/۲؛ الذریعة، ۱۰۶/۵؛ همان، ۹۴ - ۹۳/۴؛ جزیره خضرء و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا از علی اکبر مهدی‌پور؛ پژوهشی درباره جزیره خضرء از مجتبی کلباسی؛ جزیره خضرء افسانه یا واقعیت از ابوالفضل طریقه‌دار؛ جزیره خضرء در ترازوی نقد از محمد سپهری (ترجمه دراسة فی علامات الظهور)؛ جزیره خضرء از سید جواد رفیعی؛ جزیره خضرء تحریفی در تاریخ شیعه از محمود نظری؛ نسخه‌ها ۳۶۵۸/۵ و ۳۶۶۷؛ فهرستواره، ۳۰۵/۱ و ۲۷۹ از احمد منزوی و ...

۲. تاریخ ادبیات در ایران، ۵ (ب) ۱۵۱۶/۳؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۰۹۸/۵ - ۱۱۰۴.

۳. تا آنجا که می‌دانیم اصل این حکایت عربی بوده و شمس‌الدین میر اسدالله شوشتری آن را فارسی کرده و تقدیم شاه طهماسب نموده است. از این که منبع شهید - علیه الرحمه - چه کتابی بوده و سرنوشت نسخه عربی آن

روایت دیگری از جزیره خضراء از کمال‌الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری از سال ۵۴۳ در دست است که بیاضی و علامه مجلسی و دیگران آن را آورده‌اند^۱

همچنین روایتهای دیگری از محمد‌هادی فراهانی و سید شبر بن محمد ثنوی حویزی مشعشی در دست است.^۲

دیدگاه علمای شیعه در باره حکایت جزیره خضراء و بحر ایض

حکایت مزبور حدیث نیست تا امکان نقد و بررسی سند آن وجود داشته باشد، بلکه یک نقل تاریخی است. برخی از معاصرین علمای شیعه چون ابوالحسن شعرانی، محمدتقی شوشتری، سید جعفر مرتضی عاملی و آیت الله خویی حکایت مزبور را جعلی و ساختگی دانسته‌اند.^۳ و بعضی دیگر از علمای شیعه چون علامه مجلسی، سید نعمت‌الله جزایری، میرزا عبدالله افندی، میرلوحی، میرزای نوری و صاحب منتخب الاثر آن را پذیرفته‌اند.^۴

چه شده و کجا بوده و به دست چه کسی افتاده و سرانجام آن چه گردیده، آگاهی چندانی نداریم. فقط می‌دانیم که نسخه‌ای از آن به خط شهید اول - قدس سره العزیز - به نقل جمعی از مؤمنان تقی ثقة معتبر متقی به لفظ عربی نزد شمس‌الدین میر اسدالله شوشتری بوده است. اما نسخه‌های فارسی‌شده آن از دوره شاه‌طهماسب برجای مانده است که به شرح آنها خواهیم پرداخت.

۱. الصراط المستقیم، ۲/ ۲۶۴ - ۲۶۶؛ بحار الانوار، ۵۳/ ۲۱۳ - ۲۱۴؛ برای اطلاع بیشتر از این روایت: ر.ک:

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مقاله علینقی منزوی، ۵۶۱/۲ - ۵۶۲.

۲. الذریعة، ۱۰۵/۵؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۵۶۰/۲.

۳. هشت رساله عربی، حسن زاده آملی، ص ۲۸۸؛ الاخبار الدخیله، ۲/ ۷۲؛ دراسة في علامات الظهور،

ص ۱۹۳-۲۸۴؛ مسائل و ردود، ص ۱۲۶.

۴. بحار الأنوار، ۱۵۹/۵۲ به بعد؛ ریاض الأبرار، ۱۳۵/۳ - ۱۴۵؛ ریاض العلماء، ۱۷۵/۴، همان، ۳۸۶/۲؛ کفایة

المهتدي، ص ۲۴۹؛ نجم الثاقب، ۱۷۲/۲؛ منتخب الأثر، ۳/ ۴۲۶-۴۵۲.

اقامت گاه امام عصر عليه السلام

آنچه از روایات بر می آید، محل سکونت امام زمان - علیه السلام - بیشتر مدینه طیه است و از جمله روایاتی که دلالت بر این موضوع می کند، حدیث شریفی است که آن را مرحوم کلینی و شیخ طوسی - علیهما الرحمه - از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده اند:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَنَعَمِ الْمُنْزِلِ طَيِّبَةٍ وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ»^۱ مولى محمد صالح مازندرانی و علامه مجلسی و ملا محسن فیض کاشانی حدیث مزبور را شرح کرده فرموده اند: با توجه به حدیث مذکور بیشتر امام - علیه السلام - در مدینه و اطراف آن بسر می برند.^۲

علامه مجلسی در شرح این حدیث شریف نوشته اند: والعزلة بالضم: اسم الاعتزال أي المفارقة عن الخلق، «ولا بد له في غيبته» في بعض النسخ: «ولا له في غيبته»، أي ليس في غيبته معتزلاً عن الخلق بل هو بينهم ولا يعرفونه، والأول أظهر وموافق لما في سائر الكتب، والطيبة بالكسر^۳ اسم المدينة الطيبة، فيدلّ على أنّه عليه السلام غالباً في المدينة وحواليها إمّا دائماً أو في الغيبة الصغرى، وما قيل: من أنّ الطيبة اسم موضع يسكنه عليه السلام مع أصحابه سوى المدينة فهو رجم بالغيب، ويؤيد الأول ما مرّ أنّه لما سُئِلَ أبوه عليه السلام: أين أسأل عنه؟ قال: بالمدينة. «وما بثلاثين من وحشة» أي هو عليه السلام مع ثلاثين من مواليه وخواصّه، وليس لهم وحشة لاستيناس بعضهم ببعض، أو هو عليه

۱. کافی، ۳۴۰/۱، حدیث ۱۶؛ الغيبة، ۱۶۲.

۲. شرح اصول کافی، ۲۶۵/۶؛ الوافی، ۴۱۵/۲ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ۴ / ۵۰ - ۵۱.

۳. در منابع و کتب لغت «الطيبة» بالفتح آمده است.

السلام داخل في العدد فلا يستوحش هو أيضاً أو الباء بمعنى مع أي لا يستوحش عليه السلام لكونه مع ثلاثين، وقيل: هو مخصوص بالغيبة الصغرى، وما قيل: من أن المراد أنه عليه السلام في هيئة من هو في سن ثلاثين سنة ومن كان كذلك لا يستوحش فهو في غاية البعد، وفي غيبة الشيخ: لا بدّ لصاحب هذا الأمر من عزلة ولا بدّ في عزلة من قوّة، الخبر.^۱

سید جعفر مرتضی عاملی در این باره نوشته: مرحوم مجلسی از این حدیث استفاده نموده که آن حضرت - علیه السلام - غالباً در مدینه و حوالی آن با سی نفر از خواص خود به سر می‌برند که هرگاه یکی از آنان بمیرد دیگری به جایش می‌نشیند.^۲

معرفی رساله اثبات الغيبة وكشف الحيرة و بیان اهمیت آن: از سالها پیش به گردآوری نسخه‌های خطی آثار و مصنفات قاضی نورالله شوشتری و خاندان وی پرداختم و به لطف خدای تعالی بر بسیاری از آنها دست یافتم. اما به دیدار نسخه‌ای از رساله اثبات الغيبة وكشف الحيرة میر شمس اسدالله صدر شوشتری چشمم روشن نشد و پیوسته در جستجوی آن به سر بردم تا آن‌که به عنایت حضرت رضا - علیه السلام - به دیدار آن نیز فایز گشتم.

اهمیت این رساله از آنجا در ذهنم نشسته و جای گرفته بود که قاضی نورالله شوشتری در مجلس اوّل از کتاب مجالس المؤمنین که در ذکر بعضی از اماکن لطیفه و مواطن شریفه است، در ضمن مدخل جزیره اخضر و بحر ابیض به معرفی رساله مذکور از سید اجل امیر شمس الدین اسدالله شوشتری - رحمه الله تعالی - پرداخته و نوشته است: «سید اجل، صدر عالی قدر، امیر

۱. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ۴ / ۵۰ - ۵۱.

۲. مختصر مفید، ۳۲/۱.

شمس‌الدین اسدالله شوشتری - رحمه الله تعالى - آن را حسب‌الاشارة پادشاه صاحبقران مغفور [شاه‌طهماسب اول] در طی رساله‌ای که در بیان حکمت و مصلحت غیبت حضرت صاحب الزمان - علیه‌السلام - نوشته، مذکور ساخته و از آنجا معلوم می‌شود که آن حضرت را در آن ناحیه مقدسه اولاد و اصحاب هستند و در مساجد و منازل خود به طاعت و عبادت و تعلیم و تعلّم مسایل دینی اشتغال می‌دارند و در خارج حظیره مقدسه از سپاهیان لشکرها نیز مهیا شده و همگی انتظار فرج آل محمد می‌کشند»^۱.

آنگاه قاضی شهید به مؤمنین توصیه محافظت آن رساله را فرموده، نوشته‌اند: «محافظت آن بر مؤمنان واجب است؛ زیرا که ارباب معاندت در قضیه غیبت حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمان - علیه‌السلام - بنابر عصبیت و حمیت جاهلیت اظهار مخالفت و انکار می‌نمایند، وقوع آن را مستبعد می‌شمارند و همچون مردود خناس به القای هر شبهه و وسواس، ضعفاء العقول و عوام الناس که سخنان ارباب حق را نشنیده‌اند و نور ایمان بر دل ایشان نتابیده و حلاوت آن به مذاق ایشان نرسیده، به مزخرفات خود از راه می‌برند و به تُرّهات ضلال و إضلال خود گرفتار می‌سازند»^۲.

قاضی نورالله در فاتحه مجالس المؤمنین نیز از رساله مذکور مطالب ارزشمندی را بدون ذکر مأخذ آورده است.^۳

چون نام مؤلف در هیچ موضعی از رساله نیامده، در ابتدا مطمئن نبودم که این

۱. مجالس المؤمنین، نسخه خطی شماره ۷۶۹۷ مجلس شورای اسلامی (برگ ۲۷ - ب).

۲. همان‌جا.

۳. همان، (برگ ۲۰ - الف، ۲۷ - ب، ۳۶ - الف، ۱۸۳ - الف و...) .

رساله از امیر شمس‌الدین اسدالله صدر باشد، اما وقتی عبارات آن را مرور کردم و با دقت خواندم، دریافتم که عبارات مقدمه رساله را در *مجالس المؤمنین* دیده‌ام. بنابراین عبارتهای قاضی شهید در *مجالس المؤمنین* را با عبارتهای مقدمه رساله سنجیدم و آنها را عین هم دیدم، لذا مطمئن شدم رساله مذکور از میر شمس‌الدین اسدالله صدر است و همان گمشده سالیان من است.^۱

برای صحت ادعای خود ابتدا چند سطر از *مجالس المؤمنین* و سپس چند سطر از رساله *اثبات الغیبه* را پی‌درپی می‌آورم تا خوانندگان محترم آنها را با هم بسنجند و بر درستی مدعای ما مهر تأیید بزنند.

۱. *مجالس المؤمنین*: «و وقوع آن را مستبعد می‌شمارند و همچون مردود خناس به القای هر شبهه و وسواس، ضعفاء العقول و عوام الناس را که سخنان ارباب حق نشنیده‌اند و نور ایمان بر دل ایشان نتابیده و حلاوت آن به مذاق ایشان نرسیده، به مزخرفات خود از راه می‌برند و به ترهات ضلال و اضلال خود گرفتار می‌سازند».^۲

اثبات الغیبه: «و وقوع آن را مستبعد می‌شمارند و همچون مردود خناس به القای هر شبهه و وسواس، ضعفاء العقول و عوام الناس را که سخنان ارباب حق نشنیده‌اند و نور ایمان بر دل ایشان نتابیده و حلاوت آن به مذاق ایشان نرسیده به مزخرفات خود از راه می‌برند و به ترهات ضلال و اضلال خود گرفتار می‌سازند».^۳

۱. در برخی از منابع رساله یادشده از آثار شمس‌الدین محمد بن اسدالله شوشتری معرفی شده‌است.

الذریعه، ۱۰۹/۱؛ ۹۴/۴؛ ۱۰۶/۵.

۲. *مجالس المؤمنین*، نسخه خطی شماره ۷۶۹۷ مجلس شورای اسلامی (برگ ۳۶ - الف).

۳. رساله حاضر، ص ۴۳.

٢. *مجالس المؤمنین*: «و از ابتدای آن مسافت دو روز راه معمور نیست و آب در آنجا یافت نمی شود و باقی آن مسافت معمور است و آبادانیاها به یکدیگر متصل و دیه به دیه پیوسته است».^۱

اثبات الغيبة: «و از ابتدای آن مسافت دو روز راه معمور نیست و آب در آنجا یافت نمی شود و باقی آن مسافت معمور است و آبادانیاها به یکدیگر متصل و ده به ده پیوسته است».^۲

٣. *مجالس المؤمنین*: «و آن که ارباب معاندت، متابعت شریعت شریفه نمایند یا حدود شریعت غراً و ملّت زهرا در سایر اطراف و اکناف دنیا چنان که باید جاری نشود، اثم و گناه آن در گردن متمرّدان و مانعان ظهور است؛ به واسطه مخالفت و عدم نصرت که یکی از اسباب ظاهره غیبت است. و اکثر انبیا و اوصیا را -صلوات الله علیهم- این حال واقع شده و این غیبت دست داده. و حضرت ربّ العزّه -جلّ شأنه- مقدار امتداد مدّت آن غیبت به حسب مقتضای حکمت در هر زمان مقدّر فرموده و ابتلا و امتحان بندگان به آن نموده و گاه بوده که مدّتها از میان قوم خود غایب شده اند و اوامر و نواهی ایشان به حسب ظاهر بر آن جماعت جاری نشده ... و استبعاد طول حیات آن حضرت در امتداد این مدّت ناشی از غایت معاندت است که دیده بصیرت ارباب مخالفت را به غشاوه عصبیت و حمیت جاهلیت پوشیده و الا کافّه مخالفان به امتداد حیات بشری در اکثر از مدّت این غیبت پیش از آن و بعد از آن قایل اند، مثل مدّت حیات حضرت نوح نبی - علیه السّلام - و مدّت حیات حضرت خضر - علیه السّلام - که از

١. *مجالس المؤمنین*، نسخه خطی شماره ٧٦٩٧ مجلس شورای اسلامی (برگ ٢٠ - الف).

٢. رسالة حاضر، ص ٧١.

زمان حضرت موسی است - علیه السّلام - تا این زمان که از سال هجرت پیغمبر ما - صلی الله علیه وآله وسلم - نهصد و نود گذشته، زیاده از دو هزار سال است و همگی معترف اند به وجود او در این مدّت و غیبت او که اطّول است از مدّت غیبت حضرت صاحب الزّمان - علیه افضل صلوات الرّحمان^۱.

اثبات الغیبه: و آن که ارباب معاند، متابعت شریعت شریفه نمایند یا حدود شریعت غرّاً و ملّت زهراً در سایر اطراف و اکناف دنیا چنان که باید جاری نشود، تبعه و گناه آن در گردن متمرّدان و مانعان ظهور است؛ به واسطه مخالفت و عدم نصرت که یکی از اسباب ظاهره غیبت است. و اکثر انبیا و اوصیا را - صلوات الله علیهم - این حال واقع شده و این غیبت دست داده. و حضرت ربّ العزة - جلّ شأنه - مقدار امتداد مدّت آن غیبت به حسب مقتضای حکمت در هر زمان مقدّر فرموده و ابتلا و امتحان بندگان به آن نموده و گاه بوده که مدّتها از میان قوم خود غایب شده اند و اوامر و نواهی ایشان به حسب ظاهر بر آن جماعت جاری نشده^۲... و استبعاد طول حیات آن حضرت در امتداد این مدّت ناشی از غایت معاندت است که دیده بصیرت ارباب مخالفت را به غشاوة عصیّت و حمیّت جاهلیّت پوشیده و إلّا کافّه مخالفان به امتداد حیات بشری در اکثر از مدّت این غیبت پیش از آن و بعد از آن قایل اند، مثل مدّت حیات حضرت نوح نبی و مدّت حیات حضرت خضر که از زمان حضرت موسی است - علی نبینا وآله وعلیه

۱. مجالس المؤمنین ۳۴/۱-۳۵؛ عین مطالب فوق (به جز عبارت «نهصد و نود» در رساله حاضر (ص ۵۷ و ۵۸)

آمده است. فقط قاضی نورالله شوشتری به جای «نهصد و پنجاه و دو» که سال تألیف اثبات الغیبه بوده است،

«نهصد و نود» یعنی سال تألیف مقدمه مجالس المؤمنین را نوشته است.

۲. رساله حاضر، ص ۴۶.

السلام — تا این زمان که از سال هجرت پیغمبر ما — صلی الله علیه وآله الأوصیاء — نهصد و پنجاه و دو سال گذشته،^۱ دو هزار و چهارصد و پنجاه سال است و کسری تقریباً، و همگی معترف اند به وجود او در این مدّت و غیبت او که اطول است از مدّت غیبت حضرت صاحب الزمان — علیه أفضل صلوات الله الرّحمان».^۲

علّت تألیف این رساله: مؤلف در مقدمه رساله علّت تألیف آن را چنین توضیح می دهد که «چون در بعضی اوقات که مشرف بود به سعادت خدمت و دولت شرف ملازمت... شاه دین پناه، سلیمان شان سکندرنشان... السلطان شاه طهماسب بهادرخان... حکایت بحر ایض و جزیره خضرا که در آن ناحیه مقدّسه مقام فرخنده فرجام حضرت صاحب الامر است، به ذرّوه عرض رسانیده بود و مجمل آن معروض گردانیده، بعد از آن داعیه آن داشت که تفصیل به مضمون آن نیز مشروحاً معروض گرداند. در ثانی الحال به خاطر فاطر رسید که چون ارباب معاندت را در مبحث امامت سیّما در قضیه غیبت حضرت صاحب الزمان اظهار انکار می نمایند، وقوع آن را مستبعد می شمارند. پس اگر رساله و جیزه جامعه واضحه در اثبات امامت و بیان بعضی از حکمت غیبت و كشف ظلمت آن حیرت به لفظ فارسی... مسطور شود، به غایت مناسب خواهد بود و لایق خواهد نمود».^۳

زمان تألیف رساله: مؤلف ضمن بیان غیبت برخی از انبیا و اوصیاء ایشان و برشمردن کسانی که عمر دراز داشته اند، به تاریخ تألیف رساله اشاره کرده و

۱. سال ۹۵۲ تاریخ تألیف رساله حاضر است؛ قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین این تاریخ را به ۹۹۰ که

سال تألیف فاتحه مجالس بوده، تغییر داده است؛ ر.ک: مجالس المؤمنین، ۵۲/۱.

۲. رساله حاضر، ص ۵۸.

۳. همین رساله، ص ۴۳.

نوشته است: «و مدّت حیات حضرت خضر که از زمان حضرت موسی است تا این زمان که از هجرت پیغمبر ما نهصد و پنجاه و دو سال گذشته، دو هزار و چهارصد و پنجاه سال است...»^۱.

مؤلف در پایان رساله حاضر داستان بحر/بیض و جزیره خضر را که تألیف فضل بن یحیی بن علی طیبی امامی کوفی است که بر اساس آنچه شیخ زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در رجب سال ۶۹۰ مشاهده کرده و در ۶۹۹ آن را بازگفته، به نقل از شهید اول به فارسی روان ترجمه کرده است.^۲ اما اهمیت این رساله به مقدمه ممتع آن بازمی گردد که در بیان حکمت غیبت و کشف ظلمت آن حیرت است.

معرفی نسخه ها: نگارنده چهار نسخه از این رساله را شناسایی کرده است. دو نسخه به نام اثبات الغیبه و کشف الحیره ثبت شده است.

۱. نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۰۳۹۷ به خط نستعلیق زیبای شاه محمد حلوائی نیشابوری که در آغاز آن کتیبه ای مرصع و مذهب حاوی نام رساله جای دارد. در پایان نسخه مهر مربعی به سجع «المتوکل علی الله عبده حاجی بابا» و مهر مربعی ناخوانا و همچنین در آغاز نسخه یادداشت تملّکی به تاریخ ۱۲۲۷ ه.ق با عبارت ذیل به چشم می خورد:

«رساله در اثبات غیبت واصل کتابخانه مبارکه پیشکار عظمت آثار، نواب مستطاب، مالک رقاب، هلال رکاب، خورشید قباب، رخس خطاب، ثمره شجره

۱. رساله حاضر، ص ۵۸.

۲. برخی گمان برده اند که رساله مذکور ترجمه محقق کرکی است: رک: الذریعه، ۹۳/۴ - ۹۴.

دولت و جهاننداری و اختر برج عظمت و شهریارى، شاهزاده اعظم اکرم - ضاعف الله شوکته وحشمته - گردید، تحریراً فی شهر رجب المرجب ۱۲۲۷». نام این شاهزاده ذکر نشده است. تاریخ تحریر نسخه مذکور - که همان تاریخ تألیف است - در پایان آن آمده است: «والحمد لله وحده، تحریراً فی بیست و پنجم شهر ذی قعدة سنة اثنی و خمسين و تسع مائة الهجرية النبوية - علیه أفضل الصلوات و أكمل التحیات». نسخه در ۷۲ صفحه ۱۲ سطری کتابت شده است. تمامی صفحات مجدول زرین و دو برگ اوّل بین سطور طلااندازی شده است.^۱



۲. نسخه کتابخانه آیت الله گلپایگانی به شماره (۷۵۶۹/۴-۳۸/۱۸۹) که به خط نستعلیق کاتبی به نام محمدعلی در تاریخ ۱۴ رجب ۱۰۶۴ کتابت شده است. این نسخه از آغاز و انجام اسقاط دارد، فقط ۶ برگ از آن باقی مانده است که دقیقاً آغاز و انجام موجود نسخه یادشده را در پانوشت رساله حاضر مشخص کرده‌ایم.^۱

دو نسخه دیگر رساله به نام *اقبال‌نامه* ثبت شده است:

۳. نسخه کتابخانه سپهسالار به شماره ۷۵۵۸/۲ به خط نسخ سده یازدهم (۳۵-۷۶پ)، نام مؤلف در هیچ موضعی از نسخه مذکور نیامده است. مالک نسخه شخصی به نام محمد مؤمن بن شمس‌الدین محمد اصفهانی در سده یازدهم است.^۲ یادداشت تملک و مهر دایره‌شکل مالک که نام وی در آن مرقوم شده، با عبارت ذیل به چشم می‌خورد: «من متملکات الفقیر الحقیر إلى الله الغنی محمد مؤمن بن شمس‌الدین الإصفهانی».^۳ نام رساله در فهرست کتابخانه سپهسالار (۱۷۹/۳) *اقبال‌نامه* و در آغاز نسخه مذکور، به سنگرف «رساله غیبیه صاحب‌الزمان - علیه الصلاة والسلام» مرقوم شده است.

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه عمومی آیت الله العظمی گلپایگانی، ۵۵/۱.

۲. فهرست کتابخانه سپهسالار، ۱۷۹/۳.

۳. *اقبال‌نامه*، نسخه شماره ۷۵۵۸/۲ کتابخانه سپهسالار، ظهر برگ ۳۵پ.



۴. نسخه کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۶۵۶ (مجموعه مشکوة) به خط نستعلیق، بی تاریخ، در ۴۳ برگ، با عنوانهای شنگرف و دو صفحه نخستین در میان سطرها زراندود و در جدول زر و لاجورد و سبز و دیگر صفحه‌ها در جدول زر و شنگرف و لاجورد می‌باشد. عنوان رساله در کتیبه‌ای مرصع و مهذب به زر نوشته شده: «کتاب اقبال‌نامه»، عبارتهای عربی پاره‌ای به شنگرف و معرب است.^۱ نسخه مذکور از پایان به اندازه یک صفحه اسقاط دارد.^۲

۱. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۱۰۴/۵.

۲. اقبال‌نامه، نسخه شماره ۶۵۶ (مجموعه مشکوة) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ ۴۳-الف.



از جهت صحت و قدمت، نسخه مجلس شورای اسلامی در جایگاه نخست قرار دارد. ما آن را با رمز «میج» اساس قرار دادیم. دوم نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (مجموعه مشکوة) است که ما با رمز «مش» از آن به عنوان نسخه بدل استفاده کردیم. سوم نسخه کتابخانه سپهسالار است که از آن به عنوان دومین نسخه بدل با رمز «س» بهره بردیم. چهارم نسخه کتابخانه آیت الله گلپایگانی است که هم از آغاز و هم از انجام اسقاط دارد و فقط شش برگ از آن باقی است (حدود یک چهارم از کل رساله)، به همین علت در تصحیح متن حاضر از آن چشم پوشیدیم.

نکته آخر آن که خانبابا مشار رساله ای به نام جزیره خضراء و بحر بیض را از

مصنّفات قاضی نورالله شوشتری دانسته و نوشته این رساله در لکهنو به سال ۱۸۸۴ میلادی در قطع وزیری در بیست و چهار صفحه چاپ سنگی شده است.^۱ عارف نوشاهی نیز در باره این رساله نوشته: «در این چاپ نام مؤلف نیامده است، اما در دفتر ثبت کتابخانه رضا نام وی میر شمس‌الدین محمد بن اسدالله شوشتری ثبت شده است.^۲ احتمالاً مطالب دفتر ثبت کتابخانه از الذریعه نقل شده؛ زیرا در هیچ موضعی از رساله نام مؤلف نیامده است.

آقابزرگ ذیل عنوان «ترجمه جزیره الخضراء» به نقل از میرزا عبدالله افندی نوشته: رساله مذکور نگارش نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی مشهور به محقق کرکی (متوفای ۹۴۰) است که آن را برای شاه‌طهماسب صفوی نوشته است و در هند چاپ شده است.^۳ تا آنجا که ما اطلاع داریم، محقق کرکی را تصنیفی به فارسی نبوده و اگر بوده تا کنون به دست ما نرسیده است. به نظر می‌رسد رساله‌ای که در هند چاپ شده، همان اثبات الغيبة میر اسدالله صدر است. همچنین آقابزرگ ذیل عنوان «اثبات وجود صاحب الزمان...» نوشته: رساله‌ای است به فارسی از امیر شمس‌الدین محمد بن میر اسدالله شوشتری که آن را به درخواست شاه‌طهماسب صفوی نوشته است.^۴ شاید همین نوشته آقابزرگ سبب اشتباه دیگر محققان شده است.^۵ احتمالاً منشأ اشتباه آقابزرگ نسخه‌ای از

۱. مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۶/۶۵۸.

۲. کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره ۱۳۸۴/۲.

۳. الذریعه، ۹۳/۴.

۴. همان، ۱۰۹/۱؛ ۹۴-۹۳/۴؛ ۱۰۶/۵.

۵. یکی از محققان معاصر نوشته: رساله مذکور ترجمه شخصی به نام میر شمس‌الدین محمد بن میر اسدالله شوشتری یکی از همشهریان قاضی نورالله شوشتری است!

مجالس المؤمنین بوده است.

به یقین رساله مذکور که در منابع به نامهای *جلاء العیون*^۱، *اثبات الغیبه*^۲، *اقبال نامه*، *کشف الحیره*^۳، *رساله غیبیه صاحب الامر*^۴، *جزیره خضراء و بحر ابیض*^۵، و... آمده است، به چند دلیل از امیر شمس الدین اسدالله صدر حسینی مرعشی شوشتری، عموی پدر قاضی نورالله شوشتری است.

نخست آن که روملو در این باره نوشته: میر اسدالله صدر رساله‌ای به افصح عبارات و الطف استعارات در علامات ظهور صاحب الامر ساخته و ادله سمعیه و عقلیه بر وجود آن حضرت اجرا فرموده است.^۶ با توجه به عبارات فصیح و استعارات لطیف این رساله و نیز عبارتی که مؤلف در آغاز آن آورده که «رساله‌ای است مستنبط از دلائل قاطعه عقلیه و شواهد ساطعه صحیحه صریحه نقلیه»، می‌توان پی برد که رساله حاضر، همان رساله‌ای است که روملو به میر اسدالله صدر منتسب کرده است.

دوم آن که علاءالملک شوشتری، فرزند قاضی نورالله نوشته: «از مصنفات ایشان [میر اسدالله صدر] رساله کشف الحیره است که در آن فواید و حکم غیبت صاحب الامر - علیه السلام - را بیان کرده است».

۱. احسن التواریخ، ص ۵۱۱.

۲. فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۳۵۱/۳۲: فهرست نسخ خطی کتابخانه عمومی آیت الله

العظمی گلپایگانی، ۵۵/۱.

۳. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۱۰۴/۵.

۴. فردوس، ص ۲۱.

۵. فهرست کتابخانه سپهسالار، ۱۷۹/۳.

۶. مؤلفین کتب چاپی فارسی، ۶۵۸/۶.

۷. احسن التواریخ، صص ۵۱۱.

سوم آن که قاضی نورالله شوشتری این رساله را از سید اجل، صدر عالی قدر، امیر شمس الدین اسدالله شوشتری دانسته است.^۱ وی آن را در اختیار داشته و در فاتحه مجالس المؤمنین بدون ذکر مأخذ مطالبی از آن نقل کرده^۲ و به مؤمنین توصیه محافظت آن را فرموده است.^۳ اما در ذیل مدخل جزیره خضراء و بحر ابیض با ذکر منبع مطالبی از آن نقل کرده و به نام مؤلف آن تصریح نموده است.^۴ برخی از محققان تصور کرده اند که رساله حاضر ترجمه داستان جزیره خضراء و بحر ابیض است، حال آن که این رساله مشتمل بر دو بخش است: بخش نخست که قسمت اعظم و با اهمیت رساله است (حدود دوسوم) در بیان اثبات امامت و بعضی از حکمت های غیبت و كشف ظلمت آن حیرت است که با نثری زیبا و علمانه نگارش شده است. و بخش دوم آن که حدود یک سوم رساله است، ترجمه حکایت مذکور است. مؤلف در باره قسمت اول نوشته: «به اندک روزی آن را مرتب ساخت و از تألیف آن پرداخت. رساله ای محتوی و مشتمل بر بدایع مسائل که در بسی از رسائل مفقود بود و در کتب مصنفه در این باب غیر موجود، مستنبط از دلایل قاطعه عقلیه و شواهد ساطعه صحیحه صریحه نقلیه».^۵

و در باره بخش دوم نوشته: «از جمله حکایات دایره و آثار سایره... حکایت بحر ابیض و جزیره خضراء است و صورت این حکایت ... منقول از خط شیخ افضل اعلم اکمل غمده الفقهاء والمجتهدین، مجدد مراسم الائمه الطاهرین، محمد

۱. مجالس المؤمنین (برگ ۵ - ب).

۲. همان، (برگ ۲۰ - الف، ۲۷ - ب، ۳۶ - الف، ۱۸۳ - الف و...).

۳. همان (برگ ۲۷ - ب).

۴. همان، (برگ ۳۵ - ب).

۵. رساله حاضر، ص ۴۳.

ابن محمد بن المکّی المشهور بشهید^۱ - قدّس سرّه العزیز - به نقل جمعی از مؤمنان تقی ثقةً مُعْتَمَدٍ متقی به لفظ عربی نزد این فقیر کسیر موجود است.^۲

و ترجمه آن به فارسی آن است که شیخ بزرگوار شهید سعید مشارّ الیه می فرماید که یافتم به خطّ شیخ پیشوای دانای فاضل، فضل بن یحیی بن علیّ طیّبی - قدّس الله نفسه و طهر رمّسه - این حکایت مؤدّا به این عبارت که می گوید بنده نیازمند به درگاه جلال خداوند - تعالی شأنه و عظم برهانه - فضل بن یحیی بن علیّ طیّبی - عفو کناد خدای تعالی از گناهان او به رحمت خود - که شنیدم از شمس الدین محمد بن نجیح حلّی و از جلال الدین عبدالله بن خوام حلّی در مشهد شریف حایری، یعنی مشهد مقدّس منور سیّد شهدا و نور دیده مصطفی و سرور سینه علی مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا - علیهم أفضل الصلاة و اکمل الثناء - وقت زیارت نصف ماه مبارک شعبان در سال شش صد و نود و نه هجری که ایشان گفتند به من که شنیدیم از شیخ صالح متورّع، زین الدین علی بن فاضل مازندرانی مجاور مشهد مقدّس مولای ما امیر المؤمنین و وصی رسول ربّ العالمین، علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه - در زمانی که به صحبت او رسیدیم در مشهد مقدّس سرّمن رأ - علی مُشْرِقِیه صلوات الله الملك الأعلى - حکایت بحر ابیض و جزیره خضرا که خود دیده بود و به عین الیقین مشاهده نموده.^۳

۱. این داستان را در آثاری که از شهید اوّل - علیه الرحمه - در اختیار داشتیم نیافتیم، شاید در مجامیع الثلاثه او مذکور باشد، هرچند بسیار بعید است. البتّه وی را مجامیع فراوانی بوده که شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ بهایی فقط سه مجموعه را گردآورده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک موجود است.

۲. باید توجه داشت که هم شهید اول و هم میر اسدالله صدر از علما و فضلا و فقهای مورد اعتمادند و بی سند مطلبی را نمی نویسند.

متن رساله اثبات الغيبة و كشف الحيرة^١

حمد و سپاس و ستایش و ثنای بی قیاس واجب الوجودی را که به محضِ
جودِ افاضتِ فیضِ وجود بر خلق عالم نمود، و به فرطِ لطفِ بی غایت و کمالِ
عنایتِ بی نهایتِ تفویضِ منصبِ جلیلِ خلافتِ عالمیان در هر زمان از روی
مرحمت و احسان جهتِ انتظام و حسنِ نظامِ معاش و معاد همگنان به یکی از
انبیا و وصیی از اوصیا - علیهم أفضل الصلاة و اکمل الثناء - فرمود. و تُخَفِّ
صلوات بی حدّ و نُخَبِّ درود افزون از مرتبه شماره و عدّ،^٢ بر سید انبیا و رسل و
آل و عترت معصومین او،^٣ اکمل اوصیا [ص ۲] و هادیان سُبُل و افضل عارفان
اسرار جزو و کل، آن طایفه عظیم الشان که شناخت و تابعیت ایشان سبب نجات
ابد و انکار و مخالفتشان موجب عذاب دایم و عقاب سرمد است.

بعد از ادای مراسم حمد و صلوات،^٤ چون در بعضی اوقات که مشرف بود به
سعادت خدمت و دولت شرف ملازمت سُدَّة سَنِّه و عَتَبَةُ عَلَیَّه بندگان نَوَابِ
کامیابِ سپهرِ رکابِ اشرفِ اعلیٰ، شاه دین پناه، سلیمان شانِ سکندر نشانِ
ملایک سپاه،^٥ مؤسسِ بنیانِ معدلت^٦ و سَدَاد و مُرَصِّصِ ارکانِ هدایت^٧ و درایت و
ارشاد و حامی شریعت سید المرسلین، ناشر طریق حقّ اجداده الأئمة المعصومین،

١. س: + بسم الله الرحمن الرحيم. عنوان در نسخه «مش»: «کتاب اقبال نامه» و در نسخه «س»: «رسالة غيبية»

صاحب الامر عليه الصلاة والسلام و در نسخه «مح»: «رسالة اثبات الغيبة و كشف الحيرة» است.

٢. مش: عدد.

٣. مش: + که.

٤. س: صلوات.

٥. س: ملایک پناه.

٦. مش: عدالت: س: تبیان معدلت.

٧. س: بدایت.

مروّج مذهب شریف اهل بیت طاهرین، رافع رایات آیات دین مبین، مُظهِر کلمات بینات ربّ العالمین، صاحب النفس الشریفة القدسیّة، المَمْنوح بالریاسة العلیة الإنسیّه،^۱ [ص ۳]

شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار
از عکس خاطرش گهر علم را فروغ بر قطب همّتش فلک شرع را مدار
بنشانده شمع زندگی از اهل اختلاف صبح نبرد از دم شمشیر آبدار^۲

المؤید المظفر المنصور إلى نفخ الصور، السلطان بن الخاقان بن الامام وهكذا إلى آدم - عليه السلام - السلطان شاه طهماسب بهادر خان - خلد الله تعالى في بسيط الأرضين إلى يوم الدين ملكه وسلطانه، وأفاض على قاطبة العالمين برّه ورحمته وإحسانه، مرفوع اللواء مظفراً على كافة المخالفين والأعداء - حكايت بحر ابيض و جزیره خضرا که در آن ناحیه مقدّسه مقام فرخنده فرجام حضرت صاحب الأمر است - عليه أفضل الصلاة وأكمل الثناء - به ذرّوه عرض رسانیده بود و مجمل آن معروض گردانیده، بعد از آن داعیه آن داشت که تفصیل مضمون آن نیز مشروحاً معروض گرداند. [ص ۴]

در ثانی الحال به خاطر فاتر رسید که چون ارباب معاندت را در مبحث امامت، سیّما در قضیه غیبت حضرت صاحب الزمان و قاطع البرهان و خلیفه الرحمان - علیه و [علی] آبائه الأئمّة الأوصیاء ألف صلاة وسلام من المهیمن الدیان - بنا بر عصیّت و حمیّت جاهلیّت مخالفت و مناکرت هست و اظهار

۱. مش: + قطعه

۲. شاید شعرها سروده مؤلف رساله باشد؛ زیرا علاءالملک مرعشی در رساله فردوس (ص ۲۲) او را شاعر دانسته و نمونه‌ای از اشعار وی را آورده است.

انکار می نمایند و وقوع آن [را]^۱ مستبعد می شمارند و همچون مردود خناس به القای هر شبهه و وسواس ضعفاء العقول و عوام الناس را که سخنان ارباب حق شنیده اند و نور ایمان بر دل ایشان نتابیده و حلاوت آن به مذاق ایشان نرسیده، به مزخرفات خود از راه می برند و به وِیال ضلال و اِضلال^۲ خود گرفتار می سازند. پس اگر رساله و جیزه جامعه واصله در اثبات امامت و بیان بعضی از حکمت غیبت و كشف ظلمت آن حیرت به لفظ فارسی که طوایف عجم را نفع از آن اتم است، مشتمل بر شواهد [ص ۵] و دلایلی که رافع غوایل شبه ارباب ضلال و اِضلال گردد، در مقدمه حکایت مذکوره مؤلف و مسطور شود، به غایت مناسب خواهد بود و لایق خواهد نمود و مَثوبات و اجر خیر قُرَبات آن - إن شاء الله تعالی - به حسب دین و دنیا به روزگار فرخنده آثار نواب کامیاب اشرف اعلی که باعث انتشار این رساله و اشتها این حکایت اند، راجع و عاید خواهد گردید.

پس بعد استخاره از درگاه جلال ملک متعال و توجه و توسل به بواطن ملکوتی موطن چهارده معصوم پاک بی همال، خصوصاً صاحب العصر و الزمان، حامی طوایف اهل الایمان - علیه وعلیهم أفضل صلوات الله الرحمان - با وجود انحرافی که در مزاج واقع بود، اشتغال به تألیف آن [را] وسیله صحت عاجل و ذخیره ثواب جزیل آجل دانسته، در آن شروع نمود و بر وفق مدعای خاطر [ص ۶] و مرتضای دل به اندک روزی مرتب ساخت و از ترتیب و تألیف آن پرداخت، محتوی و مشتمل بر بدایع مسایل که در بسی از رسایل مفقود بود^۳ و

۱. افزوده از مجالس المؤمنین، نسخه خطی شماره ۷۶۹۷ مجلس شورای اسلامی (برگ ۳۵ - ب و ۳۶ - الف).

۲. س: اخلال؛ مش: - و اِضلال.

۳. س: - بود.

در کتب مصنفه در این باب غیرموجود، مُسْتَبَظٌ از دلایل قاطعه^۱ عقلیه و شواهد ساطعه صحیحه صریحه نقلیه و به برکات معجزه و کرامات بواطن شریفه آن حضرات، در آن اثناء مرض به صحت و انحراف مزاج به عافیت مبدل شد. والحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام علی محمد وآله المُحِقِّینَ الَّذِینَ بَصَرُوا^۲ مُجِئِهِمْ بِتَلِیسِ شَبَهَاتِ أَبَالِیسِ الْمَبْطُلِینَ، وَأَنْقَذُوهُمْ عَنْ مَهَالِكِ وَرَطَاتِ أَبَاطِلِ الْهَالِکِینَ، امید که نزد خاطر آجل اعلیٰ مقبول و به سعادت ملاحظه نظر اشرف آسنی موصول گردد.

بدان بی شبهه و ریب، چنان که بر ارباب بصیرت و اصحاب یقین و معرفت واضح است و به برهان عقل [ص ۷] صریح و دلیل نقل صحیح ثابت و لایح که عالم چون مقر طوایف اُمم و محل اجتماع اصناف بنی آدم است و مکان تنازع ایشان و نظر هر یک بر امضای مشتهای خود قطع نظر از امور دیگران نشاید که خالی باشد از لطف وجود یکی از حجت‌های خدای تعالی که بعد از انبیا اوصیاند و ائمه هدی یا ظاهر مشهور^۳ یا غایب مستور تا حفظ کتاب خداوند تعالی و سنت رسول مجتبیای مزکای او - صلی الله علیه وآله الأوصیاء - نمایند، و بندگان را طریقه رضیه حسن معاش و معاد بر نهج حکم الهی که شریعت عبارت از آن است، تعلیم فرمایند و از ظلم و مناهی و تعدی و تباهی به زواج و امر و نواهی حضرت پادشاهی - جلّ شأنه و عظم برهانه - بازدارند. و ایشان بعد از پیغمبر ما - علیه وعلیهم أفضل صلوات الله الملك الأعلى -

۱. مش: قاطعه.

۲. مج: نصروا

۳. همه نسخه‌ها چنین است؛ شاید «مشهود» مناسب‌تر باشد.

منحصرند در دوازده به برهان قاطع عقل [ص ۸] و نقل که از آن جمله وجوب عصمت امام است تا متابعت او توان نمود و اوامر و نواهی او محلّ اعتماد تواند بود و غیر ایشان به اتفاق مخالف و مؤلف^۱ معصوم نیست و حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - اشارت به امام حسین - صلوات الله و سلامه علیه - فرموده که «هذا إمام ابنُ إمامٍ أخو إمامٍ أبو أئمةٍ تسعةٍ تاسِعُهُم قائمُهُم»^۲، یعنی این فرزند من امام است، پسر امام، برادر امام، پدر نه امام، نهم ایشان قائم ایشان است، اوّل ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شاه اولیاست، بعد از او امام حسن مجتبیٰ، بعد از او امام حسین شهید به کربلا،^۳ بعد از او امام علیّ زین العابدین، بعد از او امام محمدباقر، بعد از او امام جعفر صادق، بعد از او امام موسی کاظم، بعد از او امام علیّ رضا، بعد از او امام محمد تقی، بعد از او امام علیّ نقی، بعد از او امام حسن عسکری، و آخر ایشان امام و پیشوای زمان ما محمد بن الحسن المهدی، [ص ۹] خاتم اوصیا - صلی الله علیهم و [علی] آبائهم و آبائهم أنفس الصلوات وأشرفها إلى يوم الجزاء.

و آن حضرت حیّ و قائم است به امر خداوند تعالی و به واسطه حکم و مصالحی که قلیلی از آن بر مردم ظاهر است و باقی اسرار آن در پرده خفا مستور و همچون دیگر مسائل تعبّدیه از تصوّر هر متصوّر دور است به غیبت و عزلت از جماعاتی مخصوصه نه هر جماعت مأمور است و با وجود آن نمی‌گذارد که در ارکان شریعت و اصول دین و ملت به هیچ وجه خللی واقع شود و در احکام آن یک سرّ مو زللی دست دهد، چنان‌که بر همگی واضح است که در امتداد

۱. س، مش: مؤلف و مخالف.

۲. الرسائل العشر شیخ طوسی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ص ۹۸.

۳. س، مش: شهید کربلا.

مدّت این غیبت، با کثرت مخالفان و قلّت مؤالفان^۱ به هیچ وجه قصوری در دین مبین واقع نشده و فتوری به ارکان مذهب حقّ اهل البیت طیبین راه نیافته و در هر عصر مجتهدان و فقهای عظیم الشان بوده‌اند و تجدید بنیان مذهب شریف [ص ۱۰] ایشان نموده‌اند و اجماع که قول امام در آن حجّت است، در اعصار و امصار به تکرّر ادوار منعقد شده و آن که ارباب معاندت متابعت شریعت شریفه نمایند یا حدود شریعت غرّاً و ملّت زهراً در سایر اطراف و اکناف دنیا چنان که باید جاری نشود، تبعه و گناه آن در گردن متمرّدان و مانعان ظهور است، به واسطه مخالفت^۲ و عدم نصرت که یکی از اسباب ظاهره غیبت است.

و اکثر انبیا و اوصیا را - صلوات الله علیهم - این حال واقع شده و این غیبت دست داده. و حضرت ربّ العزة - جلّ شأنه - مقدار امتداد مدّت آن غیبت به حسب مقتضای حکمت در هر زمان مقدّر فرموده و ابتلا و امتحان بندگان به آن نموده و گاه بوده که مدّتها از میان قوم خود غایب شده‌اند و اوامر و نواهی ایشان به حسب ظاهر بر آن جماعت جاری نشده.

و از آن جمله آنچه به سند [ص ۱۱] صریح که منتهی می‌شود به ائمه هدیّ علیهم أفضل الصلوة والثناء - [و] این فقیر کسیر را نقل آن صحیح است، غیبت ادریس نبی است - علیه السلام - که اوّل غیبات انبیا و اوصیاست از میان قوم، به واسطه پادشاهی جبّار که در آن عصر بود و قصد قتل او داشت و جمعی کثیر از شیعه و مخلصان او به قتل آورده بود و آنچه مانده بودند،^۳ ایشان را فقیر و عاجز

۱. س: موافقان.

۲. مش: مخالفان.

۳. س: بود.

و خایف ساخته بود و عدد ایشان بیست نفر بود. ادریس - علیه السلام - ایشان را گفت که این شهر خراب خواهد شد و اهل آن هلاک خواهد^۱ گردید، شما از اینجا بیرون روید. ایشان بیرون رفته، در شهرهای دیگر متفرق شدند.^۲

و ادریس - علیه السلام - از آنجا غایب شد و به کوهی بلند رفت^۳ و روز آنجا روزه می داشت و چون شب می شد، ملکی از حق - سبحانه و تعالی - مأمور بود که طعام افطار او می آورد. و مدتی در آنجا غیبت [ص ۱۲] فرموده بود و روزگار به^۴ این منوال می گذرانید. و چون الله - سبحانه و تعالی - انتقام از آن جبار فرمود و موضعی که در آنجا می بود، خراب نمود و او را هلاک ساخت و زن او که باعث بر ظلم و ستم او می شد، میرانید و گوشت او را به سگ خورانید، چنان که وعده فرموده بود، ادریس - علیه السلام - ظهور فرمود و در آن حال جبّاری دیگر به جای جبّار اوّل پادشاه و حاکم شده بود.^۵

و آن قوم مدت بیست سال بود که به بلای قحط گرفتار بودند به واسطه دعای ادریس - علیه السلام - که زمانی که از میان ایشان غایب می شد، فرموده بود. و هرچند آن جبّار و اتباع در اوّل حال با ادریس - علیه السلام - معاندت و استکبار نموده بودند، چون در آخر الامر به مرتبه عجز و انکسار به خدمت ادریس - علیه السلام - درآمدند، به برکت دعای او که خداوند تعالی اجابت آن به او وعده

۱. سن، مش: خواهند.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ۱۲۷-۱۳۲؛ مؤلف بیشتر مطالب رساله حاضر را از این کتاب نقل کرده است.

۳. سن: شده... رفته.

۴. مش: بر.

۵. همان جا.

۶. مش: معاندت نمودند و استکبار کردند.

فرموده بود، باران بسیار شد [ص ۱۳] و از آن قحط خلاصی^۱ یافتند و فراخی و ارزانی میان ایشان پیدا گشت. و چند وقت دیگر ادریس - علیه اسلام - در میان قوم بود و ایشان را وعده به فرج قائم اولاد خود که نوح نبی بود^۲ - علیه السلام - می نمود تا خدای تعالی او را غایب ساخت و رفع به آسمان فرمود.^۳

و چون نوح - علیه السلام - مبعوث شد، انواع تعب و مشقت در مدت بعثت که نهصد و پنجاه سال بود، کشید و غایت سعی جمیل در اظهار دین از او به ظهور رسید و با وجود آن شیعه مؤمن موقن او - مروی است که - به غیر از چهل نفر نبود و تا هفتاد نفر نیز گفته اند. و چون وقت وفات او رسید، شیعه و مخلصان خود را گفت که بعد از من غیبتی خواهد بود اوصیا را و در آن غیبت طاغیان طاغوت سیرت ظاهر خواهند شد و خدای تعالی در آخر آن فرج خواهد داد شما را به ظهور یکی [ص ۱۴] از فرزندان من که اسم او هود باشد و دشمنان شما را به ریح^۴ عقیم هلاک خواهد ساخت.^۵

و بعد از آن منتظر ظهور هود - علیه السلام - می بودند و به واسطه طول آن مدت دلهای بیشتر مردم قساوت پیدا کرد و از راه حق انحراف نمودند تا هود - علیه اسلام - ظهور فرمود و مؤمنان موقن مسرور شدند و منکران مخالف به ریح عقیم که خداوند تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده، هلاک گردیدند.^۶

۱. مش: خلاص.

۲. مش - نبی.

۳. همان جا.

۴. س، مش: برنج.

۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۳ و ۲۱۵.

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۵: ﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ﴾ الذاریات: ۴۱. و الرِّيحُ الْعَقِيمُ: ریح

بعد از هود - علیه السلام - غیبت اوصیا واقع شد تا ظهور صالح - علیه السلام -
 بعد از آن غیبت صالح بود - علیه السلام - از میان قوم خود و در زمان غیبت
 در سنّ کھولت بود که میان جوانی و پیری است. و چون ظهور فرمود، هیأت او
 متبدّل شده بود و از آن هیأت به هیأتی دیگر گردیده. بعضی ملاحظه ناکرده،
 بالکلّیه انکار او کردند و بعضی در او شک نمودند که آیا او باشد یا نه. [ص ۱۵]
 و بعضی دیگر که دل ایشان به نور ایمان منور بود، چون علامت صدق در او
 ملاحظه نمودند، سخن او قبول کردند و به او گرویدند.^۱

و زید شَحَام از صادق - علیه السلام - در این باب حدیثی طویل روایت
 می نماید و این سخن در آخر آن^۲ ذکر می کند که به امام - علیه السلام - گفتم
 که روزی که صالح از میان قوم غایب شد، آیا عالمی به امر دین در میان ایشان
 بود؟ فرمود که خدای تعالی از آن عادل تر است که روی زمین را خالی گذارد از
 عالمی که دلالت نماید مردم را به خدای تعالی. و در آخر این سخن ذکر می کند
 که امام - علیه السلام - فرمود که مثَل قائم آل محمّد - علیهم السلام - مثَل
 صالح است - علیه السلام.^۳

بعد از آن غیبت ابراهیم بود - علیه السلام - سه نوبت از میان قوم خود و آن
 اعجب است از امر قائم آل محمّد - صلوات الله علیه وعلیهم - به مراتب؛ زیرا که

عذاب لا تلحق شیئاً من النبای، وصف بذلك أولاد النساء يقتلون منه؛ بادی بود که میخ پراکنده کند و برگ
 بریزاند از درخت به وقت پاییز، و ضد او «لاقح» بود. رک: مجمع البحرین، ذیل «عقم»؛ روض الجنان
 ابوالفتوح رازی، ۱۱۱/۱۸.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۶.

۲. س: - آن؛ مش: آن روایت دیگر.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، قم: ص ۱۳۷؛ قصص الأنبياء راوندی، تحقیق عرفانیان یزدی خراسانی، الهادی،

غیبت اولی آن بود که غایب فرمود [ص ۱۶] باری تعالی - عزّ شأنه - اثر حمل ابراهیم را - علیه السلام - از نظر مردم و از شکم که محلّ قرار فرزند است، او را به پشت مادر نقل کرد تا اثر حمل او پیدا نشود که نمرود را یکی از منجمان گفته بود که هلاک و زوال مُلک تو به دست مولودی خواهد بود که در سرزمین ما به این زودی متولّد شود و او امر کرده بود که میان زنان و شوهران جدایی کنند تا آن نطفه حاصل نشود و هر فرزندی که در شکم باشد یا متولّد شود، او را بکشند.^۱

چون ابراهیم - علیه السلام - متولّد شد، مادر او را از خوف نمرود به مغاره‌ای^۲ برد و آنجا گذاشت و بر درِ مغاره سنگی نهاد و بازگشت. و الله تعالی رزق او را در انگشت مهین او خلق فرمود که آن را می‌مکید و شیر از آن می‌خورد و نشو و نمای او در یک روز مقابل یک هفته طفل دیگر بود و در یک هفته مقابل یک ماه و در یک ماه مقابل یک سال. و بعد از چند روز مادر او از آنجا که عطوفتِ [ص ۱۷] مادری است، بی‌طاقت شد و به آن مغاره رفت. ابراهیم را - علیه السلام - دید که چشمهای او گشاده و نگاه می‌کند و بیش از همه فرزندی نشو و نما کرده. او را از روی شفقت برداشت و دربرگرفت و شیر داد و همچنین هر چند روز حيله‌ای می‌انگیخت و خود را به او می‌رسانید. روزی نزد او رفته بود، چون خواست که بیرون آید، جامه مادر را گرفت و به سخن درآمد که مرا مگذار و بسا خود بردار. مادر را بر او رقت آمد و از مغاره با خود بیرون آورد و به خوف و احتیاط تمام به خانه رسانید. و امر ابراهیم - علیه السلام - از این وقت همیشه

۱. همان‌جا، ص ۲۱ و ۱۳۷.

۲. مغاره: غار، کُهِف، شکاف کوه.

پوشیده بود و از نظر مردم غایب تا به حَسَبِ امر الهی - جَلَّ شأنه - بعد از آن که به رسالت مبعوث شد، ظهور فرمود و مردم را ترغیب به دین مبین نمود.^۱

غیبت دوم که آن حضرت را واقع شد، آن است که به حسب مصلحت الهی - جَلَّ شأنه و عَظَمَ برهانه - از میان طاغیان متمرّد بیرون رفت، [ص ۱۸] چنان که در قرآن مجید است که ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.^۲ یعنی از شما عزلت و جدایی می جویم و از آنچه شما می خوانید او را و می پرستید از غیر خدای تعالی. ﴿فَلَمَّا اعْتَزَلْتُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾.^۳ یعنی چون ابراهیم از قوم خود جدایی جست و از آنچه می پرستیدند از غیر خدای تعالی، بخشیدیم ما او را اسحاق که پسر او است و یعقوب که پسر اسحاق است و هر یک از ایشان را گردانیدیم پیغمبر و بخشیدیم ایشان را از رحمت و شفقت خود و گردانیدیم از برای ایشان زبان صدق و راستی علی را و مراد علی بن ابی طالب است - علیه الصلاة والسلام؛ زیرا که ابراهیم دعا فرموده بود که ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾.^۴ یعنی بگردان خداوند از^۵ برای من زبان صدق و راستی در امت آخرین که امت [ص ۱۹] حضرت پیغمبر ماست - صلوات الله وسلامه علیه وآله.

پس گردانید او را خداوند تعالی از برای ابراهیم و اسحاق که پسر او است و یعقوب که پسرزاده او است زبان صدق و راستی، یعنی آنچه آن حضرت فرماید،

۱. س: متین؛ ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۲. مریم: ۴۸.

۳. مریم: ۴۹-۵۰.

۴. الشعراء: ۸۴.

۵. مش: - از.

عین صدق و محض راستی است. و این تفسیر مروی است از حضرت صادق علیه الصلاة والسلام - و این لسان صدق و کلمه راستی و حق - صلوات الله وسلامه علیه - می فرماید و خبر می دهد از آن که قایم آل محمد - صلوات الله علیه وعلیهم - یازدهم از فرزندان او است و او مهدی آخر زمان است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، همچنان که پر از جور و ظلم کرده باشند، و او را غیبتی خواهد بود و در این غیبت مردم را حیرتی عظیم خواهد شد و در آن گمراه خواهند گردید قومی چند به واسطه ضعف دین و هدایت خواهند یافت قومی چند از مؤمنین موقنین [ص ۲۰] به واسطه قوت یقین. و می فرماید که این حال البته به این منوال خواهد بود و در آن شایبه ای نیست، چنانچه در وجود او که مخلوق خواهد بود، شایبه نیست. و در حدیثی که راوی آن کمیل بن زیاد نخعی است، می فرماید که زمین خالی نیست از آن کسی که قایم باشد به حجت خدای تعالی ظاهر یا پوشیده تا حجت های خدای تعالی و بیانات او باطل نشود.^۱

و غیبت سیم ابراهیم را - علیه السلام - آن است که حسب الامر الهی جهت عبرت و مزید بصیرت سیاحت و مسافرت اختیار نمود و از میان قوم غایب شد و در اطراف و اکناف عالم مدتی تنها می گردید.^۲

و بعد از آن غیبت یوسف بود - علیه السلام - مدت بیست سال از زمانی که برادران او را از نظر پدر که یعقوب است،^۳ غایب ساختند و انواع شدت ها و محتتها

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۹؛ خصائص الأنتمه شریف رضی، ۱۰۶؛ مناقب الإمام أمير المؤمنين محمد بن

سلیمان کوفی، ۹۶؛ الهدایة الكبرى خصیصی، ۳۶۲؛ شرح الأخبار مغربی، ۳۷۰/۲؛ عوالی اللئالی، ۱۲۷/۴؛

بحار الأنوار، ۴۹/۲۳؛ نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۱۳۹.

۳. مش: باشد.

کشید تا لطف الهی شامل حال او گشته، به سلطنت مُلک مصر رسید و خداوند تعالی میان او و پدر و برادران و خاله که به منزله مادر او بود، [ص ۲۱] جمع فرمود. و در این مدّت^۱ غیبت مسافت نه روزه راه میان او و پدر و برادران و قوم بیشتر نبود؛ زیرا که یوسف — علیه السلام — در مصر متمکّن بود و ایشان در فلسطین و بعد از آن که خبر او معلوم کردند به نه روز از فلسطین به مصر آمدند و با وجود قرب جوار ایشان را به هیچ وجه اطلاع بر حال او در این مدّت نبود. حضرت صادق — علیه السلام — می‌فرماید آنچه مضمون آن به این راجع است که چه انکار می‌ماند این امّت را که خداوند تعالی بکند نسبت با حجّت خود، آنچه کرد نسبت با یوسف. پس تواند بود که حجّت^۲ — علیه السلام — در میان مردم سیر نماید^۳ و در میان بازارهای ایشان به راه رود و پای مبارک بر بساطهای ایشان نهد و او را نشانند تا آن زمان که خدای تعالی^۴ اذن دهد او را که خود را به ایشان شناساند،^۵ هم چنان که حال یوسف بود — علیه السلام — که برادران و مردمان او دیدند [ص ۲۲] او را در ملک مصر و نشناختند و با وجود قرب جوار هیچ یک از ایشان بر حال او اطلاع نیافت تا آن زمان که خدای تعالی اذن داد او را و خود را به ایشان شناسانید.^۶

و بعد از آن غیبت موسی بود — علیه السلام — از میان بنی اسرائیل مدّت بیست

۱. مش: مدتی.

۲. مش: + خود را.

۳. مش: فرماید.

۴. مش: + عز و جلّ.

۵. س: بر ایشان بشناسند.

۶. الإمامة والتبصرة ابن بابویه قمی، ۱۲۲؛ علل الشرائع شیخ صدوق، ۲۴۴/۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ۱۴۱ و

۱۴۵؛ کتاب الغيبة نعمانی ۱۶۷؛ دلائل الإمامة طبری ۵۳۱؛ بحار الأنوار، ۱۴۲/۵۱.

و هشت سال، چنان که مروی است از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود در قایم شبهی و ماندی هست از موسی بن عمران، راوی که عبدالله بن سنان است، می گوید که گفتم چه شبه و مانند؟ فرمود: پوشیده شدن ولادت او و غیبت او از قوم. گفتم: موسی - علیه السلام - چند وقت غایب شد؟ فرمود: بیست و هشت سال.^۱

و بعد از آن غیبت جمعی بود از اوصیا - علیهم التحیة والثناء. روایت می کند محمد بن عماره از صادق - علیه الصلاة والسلام - که بعد از یوشع بن نون که وصی موسی بود - علیهما السلام - [ص ۲۳] تا زمان داوود - علیه السلام - مدت چهارصد سال ائمه و اوصیا حسب الاشارة الهی - جل شأنه و عظم برهانه - غایب و پنهان بودند و عدد ایشان یازده نفر بود و به غیر از مؤمنان صاحب یقین^۲ و محرمان اسرار دین نزد ایشان راه نداشت و آن طایفه ای بود که متردد بودند و معالم امور دین از ایشان اخذ می نمودند. و وصی آخرین ایشان بعد از غیبت ظاهر شد و بشارت داد ایشان را به نبوت داوود - علیه السلام - و پاک ساختن روی زمین از خبث وجود جالوت و فرج آن جماعت در ظهور داوود - علیه السلام - و کشته شدن جالوت به دست او، با آن که این معنی در تصوّر احدی از آن جماعت نبود و در هیچ خاطری خطور نمی نمود؛ چرا که حضرت داوود را - علیه السلام - در این مرتبه نمی دانستند و این معنی از او ترقّب نداشتند.

پس امام - علیه السلام - می فرماید [ص ۲۴] که همچنین است حال قائم -

۱. الإمامة والتبصرة ۱۰۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، ۱۵۲؛ الخرائج والجرائع ۹۳۴/۲؛ بحار الأنوار ۲۱۶/۵۱.

۲. س: صاحب نفس.

علیه السلام - و او را علّمی خواهد بود که چون وقت ظهور رسد، آن علم از خود گشاده شود و خدای تعالی او را به زبان آورد، پس ندا کند و گوید که ظهور فرمای ولیّ خدا، و بکش دشمنان خدا را. و او را شمشیری باشد در غلاف، چون وقت ظهور رسد خود از غلاف بیرون آید و خدای تعالی او را به نطق درآورد و ندا کند که بیرون آی و ظهور فرمای ای ولیّ خدا، که جایز نیست که بعد از این توقّف کنی در دفع دشمنان خدا. پس بیرون آید قائم - علیه السلام - و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیند و اقامت حدود خدای تعالی فرماید و به آنچه خدای تعالی حکم فرموده باشد، حکم نماید.^۱

بعد از آن غیبت سلیمان بود از میان قوم بنی اسرائیل بعد از داوود - علیهما السلام - مدّتی که جز علم الهی - جلّ شأنه - به آن محیط نیست. و در این غیبت شیعیان مؤمن و مخلصان موقن^۲ او به حسب شواهد و دلایل^۳ که بر ایشان واضح بود، [ص ۲۵] یکدیگر را بشارت ظهور او می دادند تا خداوند تعالی به ایشان فرج^۴ کرامت فرمود و خاتم مُلک به او عنایت نمود و انس و جنّ و ریح و طیر و وحش مسخرّ او گشتند و متوجّه مُلکِ اصطخر شد و مؤمنان و محبّان او آنجا بر او مجتمع شدند و از حیرت آن غیبت و دهشت آن خلاصی یافتند. و در وقت وفات وصیّت به آصف بن برخیا^۵ کرد و همیشه شیعه و مخلصان

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ۱۵۳-۱۵۶؛ الخرائج والجرائع، ۹۵۳/۲؛ عیون أخبار الرضا، ۶۵/۲.

۲. سن: مؤتمن.

۳. سن: دلالی.

۴. سن: فرج به ایشان.

۵. آصف بن برخیا: یکی از علمای بنی اسرائیل و طبق روایات وزیر حضرت سلیمان علیه السلام بود و بر علوم

غریبه تسلط داشت. رک: بحار الأنوار، ۴۴۸/۱۳؛ ۶۹/۱۴، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۹۰، ۳۶۳.

قوم به او متردّد بودند و معالم دین از او فرامی گرفتند تا به امر باری تعالی غایب شد، غیبتی طویل و مدّتی مدید. بعد از آن ظهور فرمود و مدّتی دیگر میان ایشان بود تا داعیه نمود که وداع قوم نماید و از ایشان جدا شود. قوم گفتند: یا نبیّ الله، کجا باز به هم خواهیم رسید؟ فرمود: علی الصراط، یعنی در روز قیامت بر سر پل صراط به هم خواهیم رسید.^۱

بعد از آن غیبت دانیال بود مدّتی.^۲ و غیبت عُزَیر بود مدّت^۳ صد سال.^۴

[ص ۲۶]

و دیگر پیغمبران و اوصیای بعد از ایشان و شرح آن طولی دارد و به این مقدّمه زیاده از این لایق نیست.

و حکایت عیسی - علی نبینا وعلیه السلام - و غایب شدن او از میان بنی اسرائیل و سفر کردن او به اطراف و اکناف عالم چنان که هیچ یک از شیعه و قوم او خبر او را به هیچ وجه نمی دانست و باز ظاهر شدن و شمعون بن حَمون را وصیّ خود ساختن و قصد کردن بنی اسرائیل او را و باز غایب شدن و رفع کردن خداوند تعالی او را به آسمان چهارم،^۵ چنان که قرآن مجید دالّ است بر آن، از غایت شهرت مستغنی است از شرح.^۶

و اعجب عجایب آن است که طایفه مخالف در این حکایت موافقت می نمایند

۱. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۱۵۷.

۲. همان جا، ص ۱۵۸؛ دانیال: یکی از چهار پیامبر بزرگ بنی اسرائیل است که مدّتها در اسارت بُخت نصر بود.

۳. مش: مدّتی.

۴. همان جا، ص ۱۵۸.

۵. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۱۶۰.

۶. رک: النساء: ۱۵۷-۱۵۸.

و از آن^۱ استبعاد نمی‌کنند و غیبت صاحب الامر را - علیه الصلاة والسلام - منکرند و مستبعد می‌دانند. و مخفی نیست که آن چنان غیبت که در رفع به آسمان باشد، به مراتب اعجب و اغرب است از غیبت صاحب الامر - علیه الصلاة والسلام - [ص ۲۷] که در قطری از اقطار زمین است، بلکه در این هیچ غرابت و استبعاد متصور نیست با آن که استبعادات از امور ممکنه خلاف عادات اصلاً منظور عقلاً نیست و چون امری در حیطه امکان باشد و دلیل عقل و نقل بر وجوب وقوع آن دالّ، واجب است نزد^۲ سایر عقلا تصدیق وقوع آن به همه حال. و غیبت پیغمبر ما - صلی الله علیه وآله - و استتار آن حضرت دو نوبت، یک نوبت در شعب ابی طالب و یک نوبت دیگر در غار به امر الهی به واسطه خوف از کفار مشهور است و در قرآن مجید حکایت آن مذکور.^۳

و استبعاد طول حیات آن حضرت در امتداد این مدّت ناشی از غایت معاندت است که دیده بصیرت ارباب مخالفت را به غشاوة عصبیّت و حمیّت جاهلیّت پوشیده و إلّا کافّه مخالفان به امتداد حیات بشری در اکثر از مدّت این غیبت پیش از آن و بعد از آن قایل اند، مثل مدّت حیات حضرت نوح نبی - علی نبینا وآله وعلیه السلام - [ص ۲۸] که قرآن مجید نیز از آن مُخبر است که ﴿فَلَيْتَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۴، یعنی توقّف و درنگ نمود در میان قوم خود هزار سال إلّا پنجاه سال. و این مدّت دعوت نبوت او است، اما مدّت عمر مبارکش هزار و دویست سال و هزار و پانصد سال تا دو هزار سال نیز گفته‌اند. و مدّت حیات

۱. مح: - از آن.

۲. س: بر.

۳. رک: التوبة: ۴۰.

۴. العنکبوت: ۱۴.

حضرت خضر - علی نبینا وآله وعلیه السلام والتحیة - که از زمان حضرت موسی^۱ است - علی نبینا وآله وعلیه السلام - تا این زمان که از سال هجرت پیغمبر ما - صلی الله علیه وآله الأوصیاء - نهصد و پنجاه و دو سال گذشته،^۲ دو هزار و چهارصد و پنجاه سال است و کسری تقریباً و همگی معترف اند به وجود او در این مدت و غیبت او که اطول است از مدت غیبت حضرت صاحب الزمان - علیه افضل صلوات الله الرحمن. و همچنین جمعی بسیار از معمرین که در کتب ما و ایشان مسطور و در روایات ما و ایشان مذکور است و هر چه در دفع این استبعاد طایفه مخالف آنجا می گویند، جواب ماست اینجا. [ص ۲۹]

و در احادیث صحیحه و نصوص صریحه از رسول رب العالمین و ائمه کرام راشدین - صلی الله علیه وعلیهم أجمعین - حکایت این غیبت وارد شده با نکایت شکایت از انکار طایفه بی بصیرت و ارتداد بعضی از مدعیان بی سیرت به واسطه امتداد مدت غیبت.

و همچنین وارد شده که آن حضرت را مثل سایر انبیا غیبت خواهد شد و ثابتان جاده سداد و منتظران فرج از روی اعتقاد در این حال ثواب بسیار و اجر بی حد و شمار خواهند داشت، چنان که در بعضی روایات وارد است که انتظار فرج و ظهور امام - علیه السلام - افضل سایر عبادات است. و همچنین وارد است که هر کس که بمیرد از مؤمنان با ثبوت قدم و رؤسوخ دم در راه اعتقاد ایشان، افضل باشد او از بسیاری از شهدای بدر و أحد که در خدمت حضرت

۱. مؤلف دچار اشتباه شده است؛ زیرا حضرت خضر - علیه السلام - پیش از زمان حضرت موسی - علیه السلام -

بوده است. وی در روزگار حضرت ابراهیم و ذوالقرنین - علیهما السلام - می زیسته است.

۲. سال ۹۵۲ تاریخ تألیف رساله حاضر است؛ قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین این تاریخ را به ۹۹۰ که

سال تألیف فاتحه مجالس بوده، تغییر داده است؛ ر.ک: مجالس المؤمنین، ۱/ ۵۲.

سید انبیا — صَلَّی اللہ علیہ وآلہ الأوصیاء — شهید گشتند.

و آن حضرت را دو غیبت است؛ قصیره که نُوَاب و وکلا^۱ به خدمت آن حضرت متردّد بوده‌اند و توقیعات شریفه به مردم می‌رسانیده‌اند و جواب مسایل نزد مردم می‌آورده‌اند؛ و غیبت طویله که در آن ظاهراً [ص ۳۰] قطع آمدشدِ نُوَاب و وکلا شده و مردم از سعادت رؤیت توقیعات شریفه محروم مانده‌اند و فرج کلی که عبارت از ظهور آن حضرت است،^۲ در آخر این غیبت خواهد بود و فرجهای جزوی نیز هست که از قبیل شرط فرج کلی است و قبل از حصول آن به حسب ارادهٔ پروردگار قادر مختار — جلّ شأنه وعظم برهانه — از قوّت به فعل می‌آید و به حصول می‌پیوندد.

و سید اجل اورع، رضی المله و الدین علی بن طاووس — قدّس سرّه العزیز — در کتاب فتح الابواب که در استخاره تألیف فرموده، در مبحث استخاره به طریق تفأل به مصحف مجید اشارت به این معنی نموده، نقل می‌نماید در آنجا از اصحاب ما که ایشان نقل می‌نمایند که یک طریق از تفأل به قرآن مجید آن است که اوّل تفأل جهت فرج صاحب الامر — صلوات الله علیه — نمایند و بعد از آن جهت حاجت خود به شرحی^۳ که در کتاب مذکور مسطور است و در ذیل آن شرح به تقریب^۴ می‌آورد که «فیکون کلّ وقتٍ یُدعی لهُ بذلك فی عامی هذا، أوّ شهری هذا، یُفرّجُ الله تعالی أَمراً مِنْ تلك الأمورِ الكثیره، فیسَمی ذلك [ص ۳۱]

۱. مش: وکلاى وى.

۲. س، مش: + صلوة الله و سلامه عليه.

۳. مج: شرطی.

۴. س: تأویل.

فَرَجًا^۱، یعنی پس هر وقت که دعا کنند جهت صاحب الامر - صلوات الله وسلامه علیه - به فرج آن حضرت به آن که^۲ دعاکننده گوید که بارخدایا، در این سال من و در این ماه من فرج او کرامت فرما، فرج کرامت می فرماید الله سبحانه و تعالی به کرامت فرمودن امری از امور کثیره جزویه که ظهور که عبارت از فرج کلی است، بر آن موقوف است. پس این امر را فرج می نامند، یعنی این امر جزوی که در این وقت خاص و سبب خاص و مصلحت خاص کرامت شده و حاصل گردیده، [و فرج کلی موقوف بر آن است]^۳ آن را نیز فرج می گویند، هم چنان که ظهور را فرج می گویند، غایت ما فی الباب آن است که این فرج جزوی است که در حصول فرج کلی دخل دارد و ظهور فرج کلی است و حصول آن موقوف است بر حصول این فرجهای جزوی و این مضمون از فحای کلام سابق و لاحق سید - قدس الله روحه العزیز - در مبحث مذکور که ایراد آن طولی دارد، چون ملاحظه نمایند، مستفاد می شود.

و در بعضی روایات که وعده فرج در بعضی ازمنه و اوقات قبل از [ص ۳۲] ظهور واقع شده، یکی از این فرجهای جزوی مراد است، چنان که در کتاب *اکمال الدین و اتمام النعمه* شیخ بارع فاضل کامل، محمد بن علی بن بابویه - رحمه الله تعالی - در روایت اثبات غیبت از حضرت امام الانس و الجان، علی بن موسی الرضا - علیه افضل الصلاة و اكمل التحية والثناء - نقل می نماید آنچه مضمونش به این راجع است که فرج آن حضرت به تمامی سیصد و سیزده نفر است و

۱. فتح الأبواب، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۲. مش: بدان که.

۳. افزوده از «س» و «مش».

ظهور آن حضرت به ده هزار نفر،^۱ و هیچ شبهه‌ای نیست که ظهور فرج کلی است، پس معلوم شد که مراد به فرج در این روایت فرج جزوی است، غایت آن است که چون آن را از دیگر فرجهای جزویّه فرقی و امتیازی هست، تنبیه از امام علیه السلام - به آن واقع شده و در اخبار و آثار اهل بیت اطهار - صلوات الله علیهم - وارد است که این سیصد و چند نفر اُمرا و حُکّام آن حضرت خواهند بود در اطراف و اکناف عالم.

و ما به دعای تعجیل فرج مأموریم و آن موجب ثواب بسیار و اجر بی‌شمار است که از آن جمله ادراک سعادت خدمت و دولت ملازمت آن حضرت است به طریقه رجعت [ص ۳۳] که عبارت از زنده ساختن الله سبحانه و تعالی است و بازآوردن به دنیا در زمان ظهور بعضی را از مؤمنان که متوفی شده باشند، جهت ادراک آن دولت و بعضی را از مخالفان و منافقان جهت انتقام از ایشان، چنان که مروی است که الله سبحانه و تعالی ابوبکر و عمر را - لعنهما الله تعالی - زنده سازد و ایشان را در ظهر کوفه جهت تَشَفّی خاطر مؤمنان صلب نمایند.

و از لطایف کلام ابوجعفر محمد مشهور به مؤمن الطاق است - رضی الله عنه وأرضاه - که ابوحنیفه کوفی - علیه اللعنة والعذاب - به سبیل تعرّض به او گفت که شما به رجعت قایل اید؟ گفت: بلی، ائمّه ما - صلوات الله علیهم - چنین فرموده‌اند. ابوحنیفه گفت که هزار درهم قرض به من ده که چون رجعت نمایم، به تو بازدهم. مؤمن الطاق در جواب گفت که ضامنی به من ده که چون رجعت

۱. این روایت از امام جواد - علیه السلام - نقل شده است نه از امام رضا - علیه السلام؛ ر.ک: کمال الدین، ۳۷۸؛

کفایة الأئمة، ۲۸۲؛ الاحتجاج، ۲۴۹؛ بحار الأنوار، ۲۸۳/۵۲.

نمایی، آدمی خواهی بود نه خوکی تا دو هزار درهم به تو دهم!^۱
و در باب رجعت از اهل بیت اطهار [ص ۳۴] - علیهم صلوات الله - اخبار و آثار بسیار وارد است و صور توقیعات مُنیفه در کتب شریفه اصحاب بسیار است و هر یک مشتمل بر فواید و عواید بی شمار است و از جمله صور توقیعات شریفه که به سند معتبر صریح این فقیر حقیر را نقل آن صحیح است، صورتی است که منتهی می شود روایت آن به شیخ اجل اکمل، قدوة المحدثین، سند المتقدمین والمتأخرین، محمد بن یعقوب الكلینی - قدس الله تعالی روحه العزیز - که او روایت می نماید از اسحاق بن یعقوب که او گفت: التماس نمودم از محمد بن عثمان بن سعید العمری - رضی الله عنه وأرضاه - که برساند از من به خدمت حضرت مولای ما صاحب الزمان - علیه أفضل صلوات الله الرحمن - کتابی که مشتمل بود بر مسائلی که بر من مشکل می نمود. پس وارد شد توقیع وقیع مبارک آن حضرت که در آن مذکور بود جواب صواب در حلّ جمیع اشکالات آن ابواب و از آن جمله در جواب دو مسأله که در علّت غیبت [ص ۳۵] و انتفاع مردم در این حالت مذکور شده بود، مسطور و موقّع بود آنچه معنی آن به این راجع است:

اما علّت غیبتی که واقع شده، پس به درستی که الله سبحانه و تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ بُدِّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾^۲، یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده اید، سؤال مکنید و میرسید از چیزهایی که چون جواب آن بر شما

۱. قاضی نورالله شوشتری نیز این مطالب را در مجالس المؤمنین، نسخه خطی شماره ۷۶۹۷ کتابخانه مجلس

شورای اسلامی، ورق (۱۷۴ - ب) آورده است.

۲. المائدة: ۱۰۱.

ظاهر گردد و بر حقیقت آن اطلاع یابید، شما را بد آید. به درستی که نبوده است هیچ یک از پدران من **إلا** که واقع شده است در گردن او بیعت طاعی کثیر الطغیان که در زمان او بوده و من ظهور خواهم کرد آن زمان که ظهور خواهم کرد و نخواهد بود بیعت هیچ یک از آن طاعیان در گردن من.^۱

و اما وجه انتفاع و فایده گرفتن از من در حین غیبت من، پس همچون انتفاع به آفتاب است، چون غایب سازد قرص آن را ابر از چشمهای مردم. و به درستی که من امان اهل زمینم، [ص ۳۶] هم چنان که ستاره‌ها امان اهل آسمان است. و بعد از آن می‌فرماید ببندید درهای سؤال از آن چیزی که شما را به کار نمی‌آید و کُلفت و تَعَب مکشید در دانستن آنچه شما را کفایت کرده‌اند و از شما دانش آن نمی‌طلبند. و بسیار دعا کنید جهت تعجیل فرج، به درستی که آن فرج شماست.^۲

و از مضمون این کلام حقایق نظام اعجاز انجام چنین مستفاد می‌شود که عقل بشری وفا به ادراک اسرار الهی نمی‌نماید، و آدمی به دانستن همه چیز مکلف نیست و حکمت در عدم اطلاع بر بعضی تعبدیات همچون روزه آخر رمضان که واجب است و روزه عید که حرام است و روزه روز بعد از آن که مستحب است، آن است که بنده بداند که او را بندگی و فرمان‌برداری می‌باید نمود و در پی فضولی و خودرایی نباید بود و لازم نیست که عقل ناقص او به کمیّت و کیفیت هر چیز رسد، مگر آن چیزی که به معرفت [ص ۳۷] آن مکلف باشد و در وسع دانش او گنجد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ۴۸۳؛ الغيبة شیخ طوسی، ۲۹۰؛ الاحتجاج، ۲/۲۸۲؛ الخرائج والجرائع، ۳/۱۱۱۳؛ اعلام

الوری، ۲/۲۷۰؛ كشف الغمّة، ۳/۳۳۹.

۲. منابع شماره پیشین.

و محمد بن عثمان بن سعید العمری - رضی الله تعالی عنه وأرضاه - و پدر او از نجبای وکلای حضرت صاحب الامراند - علیه أفضل الصلوات وأكمل التحیات - و پدر او در خدمت پدر و جدّ بزرگوار آن حضرت نیز - صلوات الله وسلامه علیهم - صاحب مرتبه عَلَیْهِ بوده و هر دو را منزله عظیمه و درجه رفیعہ نزد اصحاب ماست. و محمد العمری - رضوان الله علیه - در مدت غیبت صغریٰ تا قرب پنجاه سال در ناحیه مقدسه در خدمت آن حضرت متصدی امر وکالت شریفه بوده و سؤالات و ملتزمات مخلصان عرض می نموده و جواب صواب آن حضرت در ضمن توقیعات رفیعہ منیفه به ایشان می رسانیده و در جُمادِی الاول سنه خمس و ثلاث مائه به رحمت حق تعالی واصل شده. و قبل از موت به دو ماه، قبر خود حفر نموده بود و آن را به چوب ساج پوشیده [ص ۳۸] بود و چون سؤال از این معنی کردند، گفت: مأمور شده ام که کار خود ساز دهم و امر خود را جمع سازم که وقت آن است. و نزد رحلت فرمود که مأمور شده ام که وصیت این امر نمایم به ابوالقاسم حسین بن روح - رضوان الله علیه.

و ابوالقاسم حسین بن روح مدّتی دیگر حسب الوصیه متصدی امر وکالت عَلَیْهِ بود و در شعبان سنه ست و عشرين و ثلاث مائه وفات یافت. و در حین وفات حسب الامر اعلیٰ وصیت به ابی الحسن علی بن محمد السمری - رضی الله عنه - نمود و او در نصف شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلاث مائه وفات یافت. و در محلّ وفات سمری - علیه الرحمة والرضوان - مخلصان التماس وصیت این امر از او نمودند، فرمود: **لله أمر هو بالغه**، یعنی خدای راسست امری که او می رساند [به آن که می خواهد. و وصیت به هیچ کس ننمود، و او آخر وکلای]^۱

۱. در نسخه «مع» یک سطر مخدوش و ناخوانا است؛ از نسخه «س» و «مش» افزوده شد.

[ص ۳۹] غیبت صغری^۱ است که مدّت آن هفتاد و سه سال^۱ بوده، ابتدای آن تاریخ ولادت شریفه که سنّه خمس و خمسين و مأتین است و انتهای آن انتهای ایّام وکالت خدمتِ منیفه و از اینجا ابتدای غیبت کبری^۱ است.

و در احادیث صحیحہ اهل البیت - صلوات الله علیهم - وارد است که هیچ مؤمن نباشد که سعادت رؤیت آن حضرت در نیابد، غایت ما فی الباب آن که بنابر حکمت و مصلحتی چند که بر حقیقت اکثر آن جز علام الغیوب واقف نیست، آن حضرت را شناسد و به عنوانی که آن حضرت را باید دانست، نداند.

و چون در این غیبت حیرت عظیم و دهشت جسیم مردمان را حاصل می شود، - إِلَّا مَنْ وَفَّقَهُ اللَّهُ بِلُطْفِهِ الْعَلِیمِ، وَعَصَمَهُ بِفَضْلِهِ الْکَرِیمِ - و مَزَلَهُ أَقْدَامَ وَ مَدَحَضِ عَقُولَ و افهام است، چنان که در نقل روایات گذشت، از آنجا که مزایای الطاف عالم مطاف آن حضرت است، جهت اطمینان قلوب مؤمنان و رسوخ [ص ۴۰] اقدام ایشان و رفع حیرت و دفع تزلزل و دهشت آحیاناً یکی را از محبّان خاص و مخلصان ذوی الاختصاص مقبول درگاه قربت شرف خدمت می فرمایند و به رهنمونی توفیق محرم حرم سرای عصمت خود می نمایند تا به صیقل آن لطف جلی و فضل علی زنگ دغدغه های شیطانی و تسویلات فاسده نفسانی از آینه خواطر معتقدان مؤمن و مؤمنان موقن زدایند.

و بر خواطر سلیمه و عقول مستقیمه واضح است که چون مخالف و مؤالف بنابر روایات صحیحّه صریحه متفق اند بر آن که در زمان ظهور تمام دفاین و گنجها که از نظرها مستور و در تحت زمینها مدفون باشد، بر روی زمین آمده، بر

۱. مدّت غیبت صغری^۱ ۶۹ سال بوده است، اگر غیبت صغری^۱ را از سال تولد حضرت صاحب الامر بدانیم، در این صورت غیبت صغری^۱ هفتاد و چهار سال می شود.

حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و ظلمه و جباره روی زمین مقهور او خواهند گردید و ملک عالم به قبضه اقتدار و حوزه اختیار آن حضرت^۱ در خواهد آمد و جهان [ص ۴۱] به نور عدل و داد آن حضرت منور خواهد شد و جمیع این امور به تمکین و قدرتی است که خداوند تعالی و تقدس به آن حضرت خواهد داد، بنابراین چرا نباید که در حین این غیبت که در ضمن آن چندین حکمت است، حضرت رب العزه - عَلَتْ کَلِمَتُهُ وَعَزَّتْ - آن قدرت به آن حضرت ارزانی فرماید که به آن تواند که جایی چند به تصرف خود در آورد که احدی را بی اشاره عَلَیْهِ آن حضرت به آن راه نباشد و محال مناسب حال در آنجا جهت خود و ملازمان خاص و محرمان سرپرده اختصاص ترتیب فرماید^۲ و به لوازم و مراسم هر امری چنان که مقتضای مصلحت دینی و صواب دید یقینی آن حضرت باشد، در آنجا قیام و اقدام نماید و بر عارفان عظیم قدر خاندان رفیع الشأن واضح است که این معنی ادنی مرتبه ایشان، بلکه اقل منزله خادمان مخلص این دودمان است و اگر به این محل لایق می بود بسیاری [ص ۴۲] از دلایل عقلیه و شواهد نقلیه در این باب ایراد می نمود.

و کتاب مستطاب اکمال الدین و اتمام النعمه از مصنفات شیخ اجل اکمل افضل، آیه الله فی العالمین، قدوة أهل الحق والیقین، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی - قدس سره العزیز - که به دعای شریف حضرت صاحب الزمان - علیه افضل صلوات الله الرحمان - حسب الالتماس والد او متولد شده و کتاب مذکور در باب غیبت به اشارت بابشارت آن حضرت که در واقعه به او امر فرموده،

۱. مش: اختیار او.

۲. مش: فرمایند.

تصنيف نموده، مشتمل است بر بسی فراید فواید و عواید شواهد. و اعتقاد این فقیر حقیر آن است که از کتب مصنفه اصحاب — رضوان الله تعالى عليهم أجمعين — در این باب از همه جهتی امتیاز دارد، آنچه در این مباحث مستوفی خواهند، به آنجا رجوع نمایند.

[حکایت بحر ابیض و جزیره خضراء]

و از جمله حکایات دایره و آثار سایره دالّه بر آن که در این غیبت گاه هست یکی از مخلصان حسب الاشارة عَلِيَّة [ص ۴۳] ایشان به سعادت قربت خدمت آن حضرت می رسد و به آن ناحیه مقدّسه وصول می یابد، حکایت بحر ابیض و جزیره خضراء است^۱ و صورت این حکایت به نوعی است که منقول از خطّ شیخ أَفْضَلُ أَعْلَمُ أَكْمَلُ عُمْدَةُ الْفُقَهَاءِ وَالْمُجْتَهِدِينَ، مجدّد مراسم الائمه الطاهرين، محمد ابن محمد بن المكيّ المشهور بشهيد^۲ - قدّس سرّه العزیز - به نقل جمعی از مؤمنان تقی ثقة مُعْتَمَدِ مَتَّقِيْ به لفظ عربی نزد این فقیر کسیر موجود است.

و ترجمه آن به فارسی آن است که شیخ بزرگوار شهید سعید مشارّ الیه می فرماید که یافتم به خطّ شیخ پیشوای دانای فاضل، فضل بن یحیی بن علیّ طیّبی - قدّس الله نفسه و طهر رُمّسه - این حکایت مؤدّا به این عبارت که می گوید بنده نیازمند به درگاه جلال خداوند - تعالی شأنه و عظم برهانه - فضل بن یحیی بن علیّ طیّبی - عفو کناد خدای تعالی از گناهان او به رحمت خود - که شنیدم از

۱. این داستان را مرحوم مجلسی - علیه الرحمه - در بحار الأنوار (ج ۵۲، ص ۱۵۹-۱۷۴) نقل کرده است.

۲. این داستان را در آثاری که از شهید اوّل - علیه الرحمه - در اختیار داشتیم نیافتیم، شاید در مجامیع الثلاثة او مذکور باشد، هرچند بسیار بعید است. البته وی را مجامیع فراوانی بوده که شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ بهایی فقط سه مجموعه را گردآورده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک موجود است.

شمس‌الدین محمد بن نجیح حلّی و از جلال‌الدین^۱ [ص ۴۴] عبدالله بن خوام حلّی^۲ در مشهد شریف حایری، یعنی مشهد مقدّس منور سیّد شهدا و نور دیده مصطفی و سرور سینه علی مرتضی و جگر گوشه فاطمه زهرا - علیهم أفضل الصلاة وأكمل الثناء - وقت زیارت نصف ماه مبارک شعبان در سال شش صد و نود و نه هجری که ایشان گفتند به من^۳ که شنیدیم^۴ از شیخ صالح متورّع، زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی مجاور مشهد مقدّس مولای ما امیرالمؤمنین و وصی رسول ربّ العالمین، علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه - در زمانی که به صحبت او رسیدیم^۵ در مشهد مقدّس سرّمن رأ - علی مُشْرِفِیه صلوات الله الملك الأعلى^۱ - حکایت بحر ابیض و جزیره خضرا که خود دیده بود و به عین الیقین مشاهده نموده.

پس شوق تمام و شغف مالاکلام مرا به رؤیت شیخ زین‌الدین علی مومنی^۱ الیه حاصل شد و شنیدن این حکایت از او به مشافهه بی‌روایت [ص ۴۵] کسی دیگر از او به واسطه. و از درگاه جلال خداوند متعال آسان نمودن این امر به تضرّع و ابتهال سؤال نمودم و التماس کردم و عزم خود بر توجّه جزم ساخته، جهت رؤیت و صحبت او روانه جانب سرّمن رأ گشتم.

و از حسن اتفاق چنین واقع شد که چون به حلّه رسیدم، پیش از وصول من در اوایل ماه شوال این سال، شیخ زین‌الدین علی مذکور به حلّه آمده بود که به

۱. همه نسخه‌ها: + ابن؛ متن بر اساس بحار الأنوار، إلزام الناصب و اعیان الشیعه.

۲. بحار الأنوار، ۱۵۹/۵۲: الحرام؛ إلزام الناصب، ۷۳/۲ و أعیان الشیعه ۱۵۸/۷: الحوام.

۳. دو سطر از نسخه «مش» مخدوش و ناخواناست.

۴. س: شنیدم.

۵. س: رسیدم.

مشهد مقدّس عَرَوی یعنی مشهد اقدس آنور امیرالمؤمنین و امام المتّقین - علیه صلوات الله و أنبیائه و الملائكة و الناس أجمعین - رود و به قاعده معهوده مشهوده آنجا اقامت نماید. و از مُتوطّنان حلّه سیّد حسیب نسیب، فخرالدین حسن بن علی موسوی مازندرانی که به دیدن من فرموده^۱ بود، در آثنای سخن چنین نمود^۲ که شیخ زین الدین علی مشارّالیه در خانه او که در اواخر بلده حلّه واقع است، نازل است.

پس چون این سخن شنیدم، به نوعی شدم که از شادی گویا می پریدم [ص ۴۶] و اصلاً توقّف نمودم و در خدمت سیّد فخرالدین مذکور راه صحبت او پیمودم و به صحبت شریفش رسیدم و به مراد خود فایز گردیدم. و این صورت در تاریخ روز چهارشنبه یازدهم ماه شوّال بود، سال شش صد و نود و نه هجری. و شنیدم از لفظ شیخ زین الدین علی مزبور تفصیل آن حکایت به این روایت که من چند سال مقیم بودم در دمشق و قرائت می نمودم قرآن مجید و فرقان حمید بر شیخ زین الدین علی اندلسی مالکی و می خواستم که جمع نمایم میان قرائت^۳ سبع. ناگاه اتفاق افتاد که او مسافرت نمود به جانب مصر و من و جماعتی که بر او قرائت می نمودیم،^۴ با او به مصر رفتیم. چون به مصر رسیدیم، کتابتی از جانب پدر شیخ مذکور^۵ رسید، مضمون آن که مریض شده و استدعای حضور او دارد و در آن تخویفی چند کرده بود او را از تأخیر توجّه و آثم شدن

۱. فرمودن در متون به معنی «رفتن» و «آمدن» نیز آمده است، ر.ک: فرهنگ فارسی معین ذیل «فرمودن».

۲. س: فرمود.

۳. چنین است در همه نسخه ها؛ هر چند «قرائات» مناسب تر است.

۴. س: نمودیم.

۵. مش: بزرگوارم.

عند الله به اختیار توقّف. پس شیخ مشارّالیه عزم خود را [ص ۴۷] بر مراجعت دمشق جزم ساخت و من و بعضی از شاگردان دیگر در صحبت او همچنین. و چون به جزیره اندلس رسیدیم، مرا تبی سخت طاری شد، چنان که نتوانستم حرکت نمود. چون شیخ علیّ مومیّ^۱ الیه این حال مشاهده نمود، خطیب اندلس را طلبید و ده درهم نقره به او داد و به او سفارش کرد که تعهّد حال من نماید و در رعایت من غایت اهتمام افزایش دهد تا صحت حاصل شود یا اجل مقدّر رسد و متوجّه دمشق گردید. و مسافت راه از ساحل اندلس تا موضعی که شیخ مذکور در آنجا ساکن بود، یکروز می شد.

و من سه روز در اندلس ماندم، به مرتبه‌ای تبار و مریض و خسته حال بودم که نمی توانستم حرکت نمود. و در آخر روز سیوم^۱ از لطف شافی و عنایت وافی حضرت الهی - جلّ شأنه - تب از من مفارقت کرد. پس از خانه بیرون آمدم که در آن جزیره طوفی نمایم تا باشد که از آن کُربت و الم بیماری و غربت فسحتی^۲ یابم و مرا فرجی حاصل شود. [ص ۴۸] اتفاقاً قافله‌ای دیدم که از کوهستان این جزیره می آمدند و از آنجا پشم و روغن و دیگر متاعها آورده بودند که بفروشدند. پس از مردم پرسیدم که اینها چه طایفه اند و از کجا می آیند؟ گفتند اینها از سرزمین ولایت ببرند^۳ و از موضعی که نزدیک است به جزایر رفسه، چون این سخن شنیدم، بسیار^۴ خوشحال گردیدم و جاذبه شوق مرا به رفتن آن سرزمین

۱. مش: سیم.

۲. مش: فتحی.

۳. میج: ولایات بربر؛ - اند.

۴. س، مش: بغایت.

باعث شده و^۱ گفتند که مسافت راه از اینجا تا آن سرزمین پانزده روز است و از ابتدای آن مسافت دو روزه راه معمور نیست و آب در آنجا یافت نمی‌شود و باقی آن مسافت معمور است و آبادانیها به یکدیگر متصل و ده به ده پیوسته است.

پس از جماعت این قافله مرکوبی جهت قطع دو روزه غیر معمور به سه درهم نقره کرایه کردم و همراه ایشان متوجه شدم. و بعد از قطع دو روزه راه باقی آن مسافت پیاده قطع می‌کردم و از ده به ده می‌رفتم [ص ۴۹] تا به اول آن سرزمین رسیدم. گفتند مرا که میان تو و جزیرهٔ رفضه سه روزه راه مانده است. پس هیچ توقف نکردم و متوجه آنجا شدم تا به دهی رسیدم که از یک طرف آن دریا بود و از باقی اطراف آن اندک آبی و وضع آن به شکل جزیره‌ای می‌نمود.

و در آنجا مسجدی دیدم مُشْرِف بر دریا، در آن مسجد رفتم تا از تعب راه استراحتی یابم. دیدم که جماعتی از مردم آن ده آمدند و هر یک از ایشان ادای نماز خود به نهج کمال نمودند و ارکان واجبات و سُنن و مستحبات آن چنان که منقول بود از ائمهٔ ما — صلوات الله علیهم — به جای آوردند و همچنین تعقیب و تسبیح. و بعد از نماز و رفع دعا و نیاز از من سؤال کردند که چه مذهب داری و واجبات و سنن عبادات خود به چه طریقه می‌گزاری؟^۲ در جواب گفتم: من مردی عامی فقیر و از حقایق مذاهب غیر خیرم. پس گفتند: آدمی را لابد است [ص ۵۰] از آن که به ملّتی اعتقاد نماید و مذهبی داشته باشد که در اعمال خود بر^۳ آن اعتماد نماید. گفتم پس اول شما بفرمایید که ملّت و مذهب شما چیست و

۱. س، مش: شد و چنین.

۲. همهٔ نسخه‌ها: می‌گذاری.

۳. س: به.

مقتدا و پیشوای شما کیست؟ گفتند: مذهب ما مذهب امیرالمؤمنین و امام المتّقین، علی بن ابی طالب امام به حقّ و پیشوای مطلق و مذهب پیشوایان دین مبین یازده فرزند ائمه معصومین او [است] - صلوات الله علیه وعلیهم أجمعین.

پس حمد خدای تعالی کردم بر ادراک سعادت صحبت ایشان و اظهار نمودم که من نیز بر مذهب ایشانم و آن طریقه را حق می دانم. بعد از آن سؤال کردم که در این کناره دریا تعیش شما چون است و قوت ضروری شما از کجا می رسد؟ گفتند: از جزیره خضرا که از جزایر امام است - علیه الصلاة والسلام- از راه بحر ابیض که محیط است به آن ناحیه اقدس، و در هر سالی دو نوبت قوت ما از آن ناحیه مُشرّفه عنایت و شفقت می شود. گفتم: الحال چه مقدار مدّت مانده که آثار [ص ۵۱] آن شفقت به شما واصل شود؟ گفتند: چهار ماه. پس خاطر از طول این مدّت به غایت متأثر و متألّم شد و چون چاره نبود، تحمّل نمودم و نفس را تکلیف مصابره فرمودم و مترصد لطایف غیبیه و فیوضات لاریبیه از عنایات الهیه می بودم تا بعد از یک هفته که آنجا توقّف کرده بودم، روزی در روی دریا نظر می کردم و بر محرومی و دوری از آن ناحیه مقدّسه تأسّف می خوردم، ناگاه چیزی سفید به چشم من درآمد و می یافتم که ساعت به ساعت^۲ پیش تر می آید^۳ و به ساحل نزدیک تر می گردد.^۴ پس سؤال از مردم آنجا کردم که آیا در این دریا مرغ سفید می باشد؟ گفتند: مگر چیزی در روی دریا دیده ای که در^۵ تشخیص آن

۱. س: + من؛ آغاز نسخه کتابخانه گلباگانی.

۲. مش: س، مش: ف ساعت.

۳. مش: می آمد.

۴. مش: گردید.

۵. مش: از.

متردد گردیده‌ای؟ گفتم: بلی. ایشان از آن سخن بسی خوشحال شدند و گفتند: والله که این کشتیها است که از طرف امام — علیه الصلاة والسلام — می‌آید.^۱

پس کشتی بعد از کشتی پیدا شد و چون به ساحل رسیدند، از [ص ۵۲] بزرگ‌تر کشتی از آن کشتیها دیدم که پیری نیکولقاي خوش محاوره باصفا بیرون آمد و بعد از آن که وضوی^۲ کامل ساخت، چنان که از اهل بیت طاهرین — صلوات الله علیهم أجمعین — منقول بود و دو رکعت نماز ادا فرمود، پس به جانب من ملتفت شد و سلام کرد و من جواب سلام او گفتم. پس مرا گفت: اسم تو چیست؟ و اعتقاد من آن است که علی باشد! گفتم: بلی. پس به من اظهار مؤانست نمود و بسی لطف و ملایمت فرمود و بعد از آن گفت: اسم پدر تو چیست؟ و چنان می‌دانم که فاضل باشد! گفتم: بلی. پس چون این سخن از او شنیدم و این نوع ملاطفت و ملایمت از او دیدم، مرا هیچ شک نماند که او را با ما آشنایی بوده و در سفر دمشق تا مصر مصاحبت نموده^۳ و از آنجا تا جزیره اندلس با ما مرافقت کرده که این مقدار از حال من خبیر است و اسم من و پدر من او را در ضمیر است. پس گفتم او را: ای شیخ بزرگوار و ای بزرگ بامقدار، آیا بوده‌ای با ما زمانی که سفر کردیم از دمشق^۴ [ص ۵۳] به مصر؟ گفت: نه والله. گفتم: بوده‌ای با ما از مصر تا اندلس؟ گفت: نه والله. گفتم: پس از کجا مرا می‌شناسی که چنین با من در صدد لطف و استیناسی^۵؟ گفت: پیش از آن که به تو

۱. مش: می‌آمد.

۲. س: وضوی.

۳. مش: مصاحب بود.

۴. س: + تا.

۵. مش: آشنایی.

رسم، مأمور شده‌ام که تو را با خود به جزیره خضرا برم.

پس به غایت از این بشارت مرا شادی روی نمود و فرح بر فرح افزود که نام من در [نزد] آن حضرت عَلَیْهِ و ناحیهٔ مقدَّسهٔ سَنِّیه مذکور گشته و مرا این رتبه کرامت شده که اسم من در آنجا برآید و آن حضرت علیا مرا به توجه سعادت قربت خدمت خود اجازه فرماید. و اسم این شیخ بزرگوار شیخ محمد سندی بود و عادت او چنین بوده که در این مکان یک روز بیشتر توقّف نمی‌نموده، پس جهت رفاقت و مصاحبت من لطف فرمود و دو روز توقّف نمود و متاعی که با خود آورده بود، گندم و برنج بود. آن را به جماعتی که اسامی ایشان نزد او مُثَبَّت بود، قسمت کرد و از متاع آنجا برنداشت با خود^۱ إِلَّا قدری [ص ۵۴] خرما. پس مرا با خود به کشتی برد و متوجّه شد. و چون پنج روز کشتی سیر نمود، در روز ششم آبی دیدم به غایت سفید. نظر در آن آب می‌کردم و از غایت سفیدی آن آب^۲ تعجّب می‌نمودم. پس شیخ محمد سندی گفت: چیست تو را که این همه نظر در این آب می‌کنی و از آن متعجّبی؟ گفتم: به واسطه آن که رنگ این غیر رنگ آب^۳ دریاهاى دیگر می‌یابم. فرمود: این بحر ابیض است و این آب جزیره خضرا است که در گرد آن جزیره می‌گردد مثل سُور در گرد هر شهر و از هر طرف آن جزیره که می‌آیی آن آب را می‌یابی. و آن آب در طعم و لذّت مثل آب فرات بود.

و بعد از آن چون به جزیره رسیدیم، از کشتی بیرون آمدیم و به مسجد جامع

۱. س: آن را به جماعتی قسمت کرد که...؛ مش: آن را به جماعتی قسمت نمود که... آنجا متاع با خود برنداشت.

۲. س، مش: - آب.

۳. مش: آب غیر رنگ.

آنجا رفتیم. دیدم جماعتی بسیار و در میان ایشان شخصی نشسته بود در غایت مهابت و وقار به مرتبه‌ای که زبان از بیان کنه وصف آن قاصر است و مردم او را به سید [ص ۵۵] شمس‌الدین محمد عالم مخاطبه می‌نمودند و با او در غایت تعظیم و ادب بودند و بر او قرائت قرآن و حدیث و فقه و غیر آن از علوم دینی و معارف یقینی می‌کردند و از دقایق و حقایق هر علم استفسار می‌نمودند و آن حضرت هر یک را جواب صواب می‌فرمود و به افاده افاضه تشفی خاطر ایشان می‌نمود، بی‌آن‌که مطالعه کتابی نماید^۱ و رجوع به نوشته‌ای فرماید.

و چون در خدمت آن حضرت حاضر شدم، التفات بسیار فرمود و ملاطفت و مرحمت بی‌شمار نمود و از تعب و زحمت راه سؤال کرد و جهت من منزلی معین ساخت و فرمود که این منزل مخصوص تو است، چون خواهی که بیاسایی و استراحت نمایی. پس برخاستم و به آن منزل رفتم و استراحت کردم و آخر روز باز به خدمت آن حضرت مراجعت نمودم و در آن بقعه شریفه هشت روز مدت اقامت من بود. در این اثنا روز جمعه‌ای واقع شد، پس مردم از برای نماز جمعه [ص ۵۶] جمع شدند و نماز جمعه به طریق وجوب در عقب سید شمس‌الدین محمد عالم ادا نمودند. و بعد از نماز که مردم متفرق شدند، از خدمت سید شمس‌الدین محمد عالم به سبیل استفاده سؤال کردم که ای مولا و خداوندگار من، شما نماز جمعه به طریق وجوب ادا فرمودید؟ فرمود: بلی، برای آن‌که شرایط وجوب آن حاصل است. گفتم از روی گستاخی و تفحص دینی که شما امامید؟ فرمود که ساکت باش و در پی مثل این تفحصات مباش. پس ساکت

شدم تا ساعتی چند گذشت. باز^۱ باعث طلب هرچند گستاخی بود مرا در صدد سؤال درآورد.^۲ پس گفتم: آیا شما را رؤیت شریفه امام - علیه السلام - حاصل گشته؟^۳ فرمود: پدر من ایشان را دیده^۴ و به خدمت ایشان رسیده.

شیخ علی بن فاضل گفت که از جمله سؤالاتی که^۵ از روی استفاده گستاخی کردم و به خدمت آن حضرت عرض نمودم، آن بود که در گوشه این شهر [ص ۵۷] درختی می نمود که بر ساق آن قبه ای از آجر ساخته بود و شانزده شاخ آن درخت از میان قبه سر بیرون آورده بود. چون وضعی غیر مکرر می نمود، از خدمت آن حضرت سؤال از کیفیت آن کردم. فرمود که آن محلی است شریف متبرک منیف و من هر روز جمعه آنجا می روم و زیارت می کنم و نماز می گزارم و در آنجا ورقی می یابم که در آن نوشته است، آنچه من در آن هفته از جانب صاحب الامر - علیه الصلاة والسلام - مأمورم که به آن عمل نمایم و آن را به عمل می آورم و مضمون آن را کار می فرمایم. پس مرا اشاره فرمود که برو و تو نیز آنجا را زیارت کن.

پس چون رفتم، جایی یافتم در غایت صفا و دو خادم دیدم از مخلصان صاحبولا که موکل بودند در آنجا. پس با من اظهار ملاطفت کردند و مؤانست نمودند. و حوالی آن قبه شریفه را گردیدم و به شرف زیارت رسیدم و از آب

۱. ما را.

۲. مش: سؤال آورد.

۳. مش: حاصل است.

۴. س: + بود.

۵. مش: از جمله سؤالاتی که شیخ علی بن فاضل گفت که.

۶. اصل: می گزارم.

چشمه‌ای که نزد آن قبه شریفه [ص ۵۸] بود، آشامیدم و باز به خدمت حضرت سید شمس‌الدین محمد عالم رجوع کردم و از آن حضرت سؤال نمودم که^۱ شما گاهی به بالای این قبه می‌فرمایید^۲ و آنجا را به قدوم مبارک مشرف می‌نمایید؟ فرمود: بلی، متوجه می‌شوم و بر سطح این قبه در هر سالی یک نوبت بالا می‌روم. و چون این حالات و صورت این کیفیات از سید شمس‌الدین محمد عالم مشاهده نمودم، از شیخ محمد سندی که در صحبت خود مرا آنجا آورده بود، از تحقیق حال و نسب و نسبت آن عالی‌تبار^۳ تفحص و سؤال کردم. مرا گفت که آن حضرت پسرزاده حضرت امام است — علیه الصلاة والسلام — و پدر بزرگوار عالی‌مقدارش وفات یافته و الحال او به جای پدر بزرگوار خود است و متولی و متصدی امور او.

شیخ علی بن فاضل می‌گوید که مرا داعیه آن شد که در خدمت سید شمس‌الدین محمد عالم قرآن مجید قرائت نمایم. در این معنی از آن حضرت طلب اذن نمودم و چون مرخص شدم، [ص ۵۹] در آئینای قرائت گاهی که به اختلاف قرائت قاریان می‌رسیدم، می‌گفتم که حمزه چنین خوانده و کسائی چنین^۴ و عاصم چنین و ابوعمر و^۵ چنین و قرائت هر یک از قاریان را ذکر می‌کردم. سید شمس‌الدین محمد عالم فرمود: ما این جماعت را که تو می‌گویی،

۱. س، مش: + آیا.

۲. فرمودن: رفتن، آمدن.

۳. س: سید شمس‌الدین محمد عالم و نسب و نسبت آن عالی‌تبار؛ مش: و نسب و نسبت آن عالی‌تبار سید شمس‌الدین محمد عالم.

۴. مش: + خوانده.

۵. س، مش: ابو عمر.

نمی‌شناسیم و اما به یقین می‌دانیم که قرآن مجید بر هفت حرف نازل شده و حقیقت این حال آن است که پیغمبر - صلی الله علیه وآله - چون از حِجَّة الوداع رجوع فرمود، جبرئیل - علیه السلام - بر آن حضرت نازل شد و گفت: یا محمد، خدای تعالی فرموده که قرآن را اعاده نمایی و تازه بر من قرائت فرمایی تا اوّل و آخر سوره‌ها و اختلافی که در آن هست، به تو بازنمایم. پس جمع شد^۱ در خدمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه وآله - علی بن ابی طالب - علیه السلام - و حسن و حسین - علیهما السلام - و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و جمعی از صحابه [ص ۶۰] و عثمان بن عفّان آن سر منافقان نیز با ایشان بود.

و پیغمبر - صلی الله علیه وآله - قرائت می‌فرمود و چون به محلی می‌رسید که در آنجا اختلافی^۲ در قرائت بود، جبرئیل - علیه السلام - بیان می‌نمود و امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌نوشت آن را در دُرجهایی از ادیم که صفحه‌هایی است از پوست تُنک مثل کاغذ.^۳ پس جمیع اختلافات که عبارت از تعدّد قرائات^۴ است، قرائت و روایت امیرالمؤمنین است - علیه الصلاة والسلام.

و باید دانست که عثمان - علیه اللعنة والخذلان - اگر چه از حضّار آن مجلس بود و استراق سمع می‌نمود، اما حال آن لعین بی‌دین چنان بود که اصلاً از آن استماع او را فایده نبود، بلکه کفر و نفاق او می‌افزود، همچون بعضی از کاتبان وحی که با وجود آن‌که در خدمت حضرت پیغمبر - صلی الله علیه وآله - بودند

۱. مش: شدند.

۲. س: خلاقی.

۳. س: در درجهای از ادم که صفحاتی است از پوست تنک مثل کاغذ؛ مش: در جایی از ادیم که مثل کاغذ صفحه

است از پوست تنک؛ کج: - از ادیم.

۴. س، مش: قرائت.

و کتابت وحی می نمودند، در آخر الامر مرتد شدند و کافر گردیدند. پس وحی ربّانی و کلام سبحانی و صحبت پیغمبر و خدمت [ص ۶۱] آن حضرت آن زمان فایده مند است که دل از کدورت کفر و نفاق پاک گردیده و حلاوت ایمان به مذاق جان رسیده باشد، و الاّ دل‌های مبتلا به مرض^۱ شرک و نفاق را استماع وحی و صحبت صاحب وحی به اتفاق موجب مزید مرض کفر و نفاق می گردد، چنان که آیه کریمه ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۲ از آن خبر می دهد.

شیخ علی بن فاضل گفت که بعد از نماز روز آن جمعه که آنجا بودم، آوازی و صدایی^۳ شنیدم و جماعتی سواران انبوه دیدم که جمع شده اند و صف زده اند. سؤال از کیفیت این حال کردم. سید شمس الدین محمد عالم فرمود که این جماعت اُمّرای لشکر امام اند — علیه السلام — که هر روز جمعه بعد از نماز سواری می نمایند و صف می آریند. پس من طلب اذن نمودم که در^۴ میان ایشان درآیم و کیفیت احوال ایشان خوب ملاحظه نمایم. مرخص شدم و در میانه ایشان رفتم. [ص ۶۲] جمعی کثیر دیدم که ذکر سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله می کردند و دعای امام القائم بأمر الله، الناصح لدين الله، محمد بن الحسن الخلف صاحب الزمان — علیه الصلاة والسلام — می گفتند.

پس چون رجوع نمودم به خدمت سید شمس الدین محمد عالم، فرمود که این لشکر را دیدی و به معرفت حال ایشان رسیدی؟ گفتم: بلی، ای مولا و خداوندگار

۱. س: غرض.

۲. البقرة: ۱۰.

۳. مش: - و صدایی.

۴. س: - در.

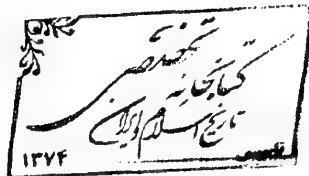
من. پس فرمود: اُمّرا و پیشوایان ایشان را شماره نمودی؟ گفتیم: نه والله. فرمود: عدد ایشان سیصد و یازده امیر است و به درستی که آنچه مانده است از امرا، دو امیر دیگر است و فرجی که در این اوقات می‌باید که از قوّت به فعل درآید، نزدیک شده و آن در سالهای طاق است از دهه اوّل از هشتصد سال هجری.

و باید دانست که هم‌چنان‌که در مقدّمه این حکایت گذشت، فرج دو است: فرج کلی که مراد از آن ظهور صاحب‌الامر است — صلوات الله علیه؛ و فرج جزوی که در هر وقت از امتداد [ص ۶۳] زمان غیبت به حَسَب مصلحت الهی از قوّت به فعل می‌آید. و این از قبیل شرط و موقوف‌علیه فرج کلی است و تا این فرجات متعدّد هر یک در وقت خود به ظهور نمی‌رسد و وجود نمی‌گیرد، فرج کلی که ظهور است به حصول نمی‌پیوندد و این‌که حضرت سیّد شمس‌الدین محمّد عالم — علیه التّحیّة والسلام — اشاره فرموده و بیان نموده که این فرج در سالهای طاق از دهه اوّل هشتصد سال هجری خواهد بود، یکی از فرجات جزویّه مراد است که در حصول آن مزید اهتمامی هست و در آن تاریخ که تعیین فرمود از قوّت به فعل خواهد آمد. و احتمال دارد که آن فرج وجود و حصول آن دو امیر^۱ دیگر باشد که از عدد سیصد و سیزده باقی بوده؛ زیرا که بعد از آن‌که فرمود که آنچه مانده است از امرای لشکر، دو امیر دیگر است، بی‌فاصله فرمود که فرج نزدیک شده^۲ و آن در سالهای طاق است از دهه اوّل [ص ۶۴] از هشتصد سال هجری.

شیخ زین‌الدین علیّ مازندرانی می‌گوید که بعد از این سخن، سیّد شمس‌الدین

۱. مش: امیری.

۲. مش: است.



محمّد عالم فرمود که مصلحت در آن است که به وطن و مسکن خود بازگردی.^۱ از این سخن بسی متألم و متأثر شدم و گریه بر من غالب گشت و گفتم: ای مولا و خداوندگار من، من عزم خود بر اقامت آستانه خدمت و شرف ملازمت شما جزم ساختم تا اجل مقدّر من برسد. فرمود: به اذن و اجازه آن کسی که به اینجا آمده‌ای، باز به اذن و اجازه آن کس رجوع می‌باید نمود، به آن موضع که از آنجا متوجّه شده‌ای. پس چون تأکید امر مطاع لازم‌الاتباع چنین صادر گشت، مرا چاره‌ای جز بازگشتن نماند. پس به خدمت آن حضرت عرض کردم که اذن و اجازه هست که آنچه دیده‌ام و شنیده‌ام، چون از شرف خدمت دور شوم، بازگویم؟ فرمود: باکی نیست که آنچه دیدی و شنیدی با مؤمنان حکایت نمایی،^۲ الا فلان چیز و فلان چیز، [ص ۶۵] و تعیین فرمود که چه چیزهاست آن که باز نباید گفت.

بعد از آن فرمود که بدان که هر که مؤمن محقّ^۳ است البته او را رؤیت امام - علیه الصلاة والسلام - حاصل می‌شود، لیکن نمی‌شناسد آن حضرت را. پس گفتم: ای مولا و خداوندگار من، من خود را از جمله بندگان محقّ آن حضرت می‌دانم، امّا^۴ آن حضرت را ندیده‌ام و به خدمت آن حضرت نرسیده‌ام. فرمود که تو دو نوبت آن حضرت را دیده‌ای،^۵ یک نوبت آن است که چون اوّل بار که به سامره آمدی و رفقا و اصحاب که داشتی پیش از تو بیرون رفتند و تو بعد از

۱. س: باز روی.

۲. س: نمای.

۳. مش (در هردو مورد): محقق.

۴. س: آیا.

۵. مش: او را دو نوبت دیده‌ای آن حضرت را.

ایشان ماندی و از عقب ایشان می‌رفتی تا به جویی رسیدی که آب در آن نبود، شخصی پیدا شد سوار بر اسبی شُها و در دست او نیزه‌ای بود دراز، پس چون او را دیدی، ترسیدی که مبادا تو را برهنه سازد. چون به تو نزدیک شد، گفت باک مدار، اینجا از آن قبیل کسی نیست که تو از او بترسی. [ص ۶۶] برو و به رفقا و یاران خود برس که انتظار تو می‌کشند در زیر فلان درخت.

پس سید شمس‌الدین محمد عالم فرمود مرا که یادآور و الله که چنین بوده یا نه؟ گفتم: همچنین بوده، ای مولا و خداوندگار من.^۱

بعد از آن فرمود که بدان که در این جزیره هرگز داخل نشده یک دینار و هرگز بیرون نرفته از آن یک دینار. بعد از آن از خدمت آن حضرت مفارقت نمودم و به رفاقت شیخ محمد سندی بازگشتم. و شیخ محمد مذکور^۲ از آنجا پاره‌ای گندم با خود برداشت و پاره‌ای برنج. پس چون به ساحل بربر رسیدیم، آن

۱. مؤلف ما به جهت اختصار یا جهتی دیگر، دیدار دوم شیخ علی بن فاضل مازندرانی با امام زمان - علیه السلام - را نیاورده است. ما خلاصه آن را از بحارالانوار (۱۷۳/۵۲) پارسی کرده‌ایم و در این جا می‌آوریم.

«و مرتبه دیگر هنگامی بود که با استاد اندلسی خود راه مصر در پیش گرفته بودی و از کاروان جامانده بودی و ترسی سهمگین تو را فراگرفته بود. پس سواری نیزه به دست بر اسبی پیشانی سفید نزد تو آمد و گفت: مترس، به روستایی که بر جانب راست تو واقع است درآی و شب آنجا بیاسای و آنان را از مذهب خود آگاه کن و از آنان تقیه مکن؛ زیرا مردمان آن روستا و روستاهای مجاور به جنوب دمشق همه مؤمنان مخلص‌اند و بر مذهب علی بن ابی‌طالب و امامان معصوم از تبار اویند. آیا چنین بوده ای پسر فاضل؟ گفتم: آری چنین بوده. بدان قریه شدم و شب نزد آنان غنودم و آنها مرا عزیز داشتند. از مذهب آنها پرسیدم، بی تقیه گفتند: بر مذهب امیرالمؤمنین و امامان معصوم از ذریهٔ اویم. به آنها گفتم: چگونه با این مذهب آشنا شدید و چه کسی آن را به شما رسانید؟ گفتند: ابوذر غفاری - رضی الله عنه، آنگاه که عثمان وی را به شام انداخت و معاویه او را بدین سرزمین تبعید کرد، پس برکت او شامل حال ما شد. چون شب را به صبح آوردم، از آنها خواستم مرا به کاروان رسانند. دو مرد با من همراه کردند و مرا به قافله رساندند».

را فروخت و از بهای آن^۱ پانزده دینار طلا که عبارت از پانزده مثقال شرعی باشد و پانزده درهم نقره که عبارت از ده مثقال و نیم شرعی باشد، به من داد و پرسید که تو عزم حج داری؟ گفتم: ای والله. گفت: این را توشه راه [ص ۶۷] ساز.

شیخ علی بن فاضل گفت که در زمان^۲ بودن من در خدمت سید شمس الدین محمد عالم نشنیدم که یکی از علمای شیعه نزد ایشان مذکور شود از متقدمین و متأخرین الا شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی - رضی الله عنهما - و می گفتند شیخ ابوالقاسم جعفر در اجتهاد مخالفت کرده در شانزده مسأله با شیخ ابوجعفر طوسی و حق در آن مسائل با شیخ ابوجعفر است.

شیخ علی بن فاضل گفت که دیدم سید شمس الدین محمد عالم را که تفریق می فرمود و جمع نمی نمود میان نماز پیشین و پسین. پس گفتم: ای مولا و خداوندگار من، شیعه در آن بلاد که ما هستیم جمع می نمایند میان نماز پیشین و پسین. فرمود نیک می کنند و درست است و کسی را که شغلی و مهمی نباشد، چون میان هر دو جمع نکند و تفریق [ص ۶۸] نماید، جایز است و تواند بود و در آن که جمع و تفریق هر دو جایز است، شایبه ای نیست.

شیخ فضل بن یحیی بن علی طیبی گفت که شیخ علی بن فاضل ذکر کرد که از زمانی که در آن بقعه شریفه مقدسه بوده ام تا آن تاریخ که به یکدیگر رسیدیم در حله سیفیه و این حکایت از او شنیدم، هشت سال و^۳ نیم بوده.

شیخ فضل بن یحیی - رحمه الله تعالى - در آخر این حکایت می گوید آنچه

۱. س: - آن.

۲. مش: زمانی.

۳. پایان نسخه «مش».

ترجمه‌اش این است که سپاس و ستایش خداوند تعالی را بر مجتمع شدن و رسیدن من به این شیخ بزرگوار و شنیدن من این حکایت را از لفظ گهربار او و محظوظ شدن من از صحبت و خدمت آن کسی که او را نظر بر آن ناحیه مقدسه افتاده و به سعادت [ص ۶۹] حضور آن مکان شریف مشرف گشته با آن که سیمای خیر او واضح و آثار تقوا و صلاح از وجنات حال او لایح و نشانه ورع و هدی از مجاری اطوار او پیدا و علامت صدق و صواب در هر باب از مطاوی سخنان و فحای بیان او باهر و هویدا بود. و بعد از سپاس و ستایش باری تعالی بر آن نعمت عظمی و عطیه کبری، ختم سخن به این نمود که چون شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت، شنیدم که اوقاتی در سیئه اقامت کرد^۱ و توقف نمود، به واسطه وعده‌ای که به او شده بود. و مولد و موطن شیخ علی بن فاضل از اقلیم مازندران بود از بلده‌ای که آن را پریم^۲ می‌گویند. و شیخ علی بن فاضل گفت که [ص ۷۰] رسیدن من به آن جهت شریفه در رجب بود، سنة تسعین و ست مائه.^۳

والحمد لله وحده، تحریراً فی بیست و پنجم شهر ذی قعدة سنه اثنی و خمسين و تسع مائة [من] الهجرة النبویة - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات.

کتابه العبد الداعی شاه‌محمد حلوائی نیشابوری.

۱. پایان نسخه کتابخانه گلپایگانی.

۲. سن: پریم.

۳. پایان نسخه «س»: ر.ک: بحار/الأنوار، ۱۵۹/۵۲-۱۷۴.

- امیرسیدعلی همدانی
- سیدرضا صداقت حسینی

واردات

امیرسیدعلی بن سیدشهاب‌الدین بن میرمحمد حسینی همدانی معروف به علی ثانی^۱ به سال (۷۱۴/۷۱۳ هجری) در همدان چشم به جهان گشود. در اوایل حال ملازمت شیخ شرف‌الدین محمود بن عبدالله مزدقانی نموده و پس از آن از محضر شیخ تقی‌الدین علی دوستی و علاءالدوله سمنانی بهره برد.

میرسیدعلی از معارف عرفای زمان و جامع علوم ظاهری و باطنی بوده است. در نثر پارسی و عربی تبخّر داشته و اشعاری به پارسی نیز سروده است. آثار متعددی از وی در عرفان و اخلاق و تصوف به یادگار مانده که از آن جمله به موارد زیر می‌توان اشاره نمود: ذخیره‌الملوک، رساله منامیه، ده قاعده، رساله وجودیه، ذکریه، فتوّت‌نامه، واردات غیبیه، سیرالطالبین و...

همدانی سرانجام پس از هفتاد و سه سال زندگی در ۷۸۶ هجری قدم از عرصه هستی بیرون نهاد و در ختلان به خاک سپرده شد.

رساله واردات یکی از آثار عرفانی میرسیدعلی همدانی است که به نثر مسجع

۱. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی بنگرید به: خلاصه المناقب، صفحات متعدد؛ حبیب‌السیر، ۵۴۳-۵۴۲/۳؛ نفحات‌الانس، ص ۴۴۹؛ مجالس‌المؤمنین، ۱۳۸/۲-۱۴۳؛ ریاض‌العارفین، ص ۱۶۹؛ طرائق‌الحقایق، ۶۷۶/۲؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ۱۹۵/۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، (۱۲۹۶/۲(۳).

و مقفی به سبک مناجات خواجه عبدالله انصاری به رشته نگارش درآمده است. همدانی در این رساله که دربردارنده حالات و کیفیات درونی او می باشد، مقامات مختلف و مهم عارفان را به تصویر کشیده است. او پس از حمد و نعت خدا و رسول می گوید آنچه را که بر دلم گذشته، در اینجا می آورم.

از رساله واردات میرسیدعلی همدانی نسخه های متعددی در کتابخانه های ایران و جهان وجود دارد؛ ما در تصحیح این اثر از سه نسخه به شرح زیر استفاده نموده ایم:

۱- اولین نسخه مورد استفاده ما به خط نسخ و نستعلیق ابوذر بن عبدالله سبزواری می باشد که در سال ۹۰۷ هجری کتابت شده و به شماره ۴۲۵۰/۱۷ در کتابخانه ملک تهران نگهداری می شود. این نسخه به عنوان نسخه اساس ما در این تصحیح قرار گرفته و ما آن را با رمز (اساس) در پانوشتها شناسانده ایم.

۲- نسخه دوم مورد استفاده ما به خط نستعلیق محمدتقی بن حسین خاتون آبادی اصفهانی و در سال ۱۰۵۶ هجری کتابت شده است. این نسخه به شماره ۴۳۷۹/۴۱ در کتابخانه ملک تهران نگهداری می شود. ما از این نسخه با رمز (م) یاد کرده ایم.

۳- سومین نسخه مورد استفاده ما به خط نستعلیق محمدسعید بن محمدتقی خاتون آبادی می باشد که در سال ۱۰۸۱ هجری تحریر شده و به شماره ۴۲۷۵/۲۳ در کتابخانه ملک تهران نگهداری می شود. از این نسخه با رمز (س) یاد نموده ایم.

[متن رساله]

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعین^۱﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾.^۲

ای مرهم جراحت هر دل‌ریشی، و ای مونس و راحت هر درویشی، ای کرم‌ت
 دستگیر هر بیچاره‌ای، و ای رحمت پای‌مرد^۳ هر آواره‌ای، و^۴ ای عواطف غیرت
 بصایر قدسیان را از ملاحظه اسرار جمال تو بردوخته،^۵ و ای عواطف رأفت
 هزاران شمع صفا در گوشه دل هر شکسته برافروخته، ای آثار نفحات لطفت
 سرمایه هر فتوحی، و ای هبوب نسمات فضلت راحت جان هر مجروحی،^۶ ای
 نسیم صبح وصال امیدگاه سوختگان آتش فراق، و ای زلال دریای افضالت
 حیات‌بخش خستگان بادیه اشتیاق، و^۷ ای سوابق الطاف عنایت دستگیر هر
 بی‌قدری، و ای لطایف عفو بی‌غایت عذرپذیر هر بی‌عذری، کریم و^۸ پادشاه!
 به آب دیده مهجوران بادیه محبت و هیمنان، و به سوز سینه رنجوران هاویه
 محنت هجران که اقوال و افعال^۹ ما را از ناشایست و نابایست مصون و محفوظ

۱. م، س: - و به نستعین.

۲. طه: ۲۵-۲۸.

۳. س: پای‌مزد.

۴. م، س: - و.

۵. س: پردوخته.

۶. م: + و.

۷. م، س: - و.

۸. م: - و.

۹. م، س: افعال و اقوال.

دار.^۱ پردهٔ ادبار پندار از راه این ضعیفان بی‌مقدار بردار؛^۲ آینهٔ دل ما را به صیقل عنایت از ادناس غبار اغیار پاک گردان؛ گریبان لباس غفلت را به صولت انوار هدایت چاک گردان.

سیمرغ^۳ روح را که طایر هوای عالم غیب است در جولانگاه^۴ فضای^۵ ساحات قدس، سرور دولت قرب کرامت فرمای؛ نفس ضعیف را که مجاور آستان^۶ عبودیت است بر گوشهٔ بساط^۷ انس^۷ تشریف حضور به^۸ ارزانی دار.^۹ الهی! مسجونان سجن طبیعت را [الف ۱] از عذاب آلام نیران حرمان^{۱۰} نجاتی بخش. محبوسان قیود شهوت^{۱۱} را از محنت بند غفلت و هوا خلاصی^{۱۱} ده. الهی! نواختهٔ لطف تو هرگز نمیرد و انداختهٔ قهر تو را کس نتواند که برگیرد.

الهی! سوختگان آتش محنت^{۱۲} هجرانیم به نسیم عنایت، سوختگان خود را^{۱۳} بنواز؛ سرگشتگان بادیۀ درد^{۱۴} حرمانیم، کار ما بساز؛ الهی! رنجوران امراض

۱. م، س: + و.

۲. م، س: + و.

۳. م: + و.

۴. م، س: جولان.

۵. س: قضای.

۶. س: آستانه.

۷. م: اسباط.

۸. م، س: - به.

۹. س: فرمای.

۱۰. م، س: شهوات.

۱۱. س: اخلاصی.

۱۲. م، س: محنت آتش.

۱۳. م: - سوختگان خود را.

۱۴. م: - درد.

عناییم، شریتی ده؛ مجروحانِ ضروبِ بلاسیم، مرهمی نه؛ الهی! افتادگان چاه طبیعتیم، به عنایت بی‌علّت^۱ دست‌گیر؛^۲ استادگان^۳ آستانهٔ ذلّت ندّم قطعیتیم، عذر ما بپذیر؛ روح مقدّس سید انبیا را به صلوات زاکیات معطر و منور گردان.

آثار فیض^۴ اهل بیت او را که ملوک عرصهٔ تحقیق‌اند، بر مفارق احوال سالکان راه دین و طالبان مقصد یقین^۵ باقی دار؛ برکات انفاس صحابهٔ کرام را^۶ به روزگار عافهٔ اهل اسلام در رسان.

ای عزیز! روندگان این راه^۷ دو قسم‌اند: راکبان مرکب هوا، و سالکان منهج رضا. شعار ارباب رضا سنّت و حکمت؛ دثار اهل هوا غفلت و بدعت. غفلت و بدعت^۸ غافل را به هاویهٔ بُعد^۹ رساند، حکمت و رضا عاقل را بر^۹ مسند قُرب نشانند. بدایت سعادت، ترک عادت است، زادراه کعبهٔ مقصود ارادت است.

اصل سلوک دو چیز است: صدق اقوال و حُسن افعال؛ صدق اقوال نتیجهٔ قطع علایق، و حُسن افعال منتج تزکیهٔ خلائق؛ رفعت جناب عزّ سَرادقات کبریا از تصوّر خسیس همّتان مزابل بهیمی دور است؛ و طمع وصول و عروج به سُدّهٔ اوج [ب ۱] فلک جلال با لوّث خبایث اخلاق و اوصاف بشری غرور است؛ علم و

۱. م، س: بی‌غایت.

۲. س: - گیر.

۳. م، س: افتادگان.

۴. م، س: فیوض.

۵. س: - را.

۶. س: - راه.

۷. م: غفلت و هوا؛ س: - «رضا شعار ارباب... و بدعت».

۸. م، س: بُعد.

۹. م، س: در.

عمل اساس اسم و رسم است و این هر دو غذای جسم و نفس است.
 معماران^۱ بازار طریقت معامله جز با دل نکنند؛ عیاران عالم حقیقت^۲ جز در
 کوی دوست منزل نکنند؛^۳ رنگ و بوی ظاهر زنگ روی باطن است؛ حقیقت این
 دلی داند که نور الهی در او متوطن است؛ تا کی تردد میان غلفت و سهو، ﴿اِنَّهَا
 الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعَبٌ وَ هُوَ﴾.^۴ تا سر از مناهی^۵ برنتابی، سیر الهی در نیایی. دنیا دام اغیار^۶
 است و عقبی نزل^۷ ابرار، و آن که قدم بر هر دو زد^۸ محبوب جبار.

بندگی اخلاص دل است و آزادی خلاص نفس؛ بنده آن است که طاعت معبود
 به دل کند و آزاد آن که خلاص نفس از شر^۹ هوا حاصل کند. هر که دعوی محبت
 کرد بی شهود، ناتمام است؛ شاهد این قضیه تحملِ محن و ذکر مدام است. میراث
 اهل دنیا مال و عقار است و میراث اهل حق گفتار و کردار است.^{۱۰} نصیب عالم
 میراث از^{۱۱} انبیا گفتار آمد و حق عارف کردار؛ نتیجه گفتار عز دنیا و حاصل کردار
 قرب مولی؛ مفسر در بند روایت است و محقق مراقب درایت. عمل فقیه به موجب

۱. س: سمساران.

۲. س: طریقت.

۳. م، س: نگیرند.

۴. محمّد: ۳۶.

۵. م، س: ملاحی.

۶. س: اعتبار.

۷. س: ترک.

۸. س: زند.

۹. م: اثر.

۱۰. م، س: - است.

۱۱. م، س: از میراث.

فتوا بود و حال فقیر به حکم تقوا بوده،^۱ اصل آن نقل و حکایت و منبع این الهام و عنایت، نقل و حکایت مورث سؤال و حساب، الهام و عنایت سبب رفع حجاب؛ سیر مسافران در اماکن جهان است و سفر عارفان در جسم و جان است.^۲

غافل، سخن از تعب راه و رنج اسفار گوید؛ عارف در سیر معانی گنج اسرار جوید. هر که در دریای عرفان سیاحت^۳ نکرد، [الف ۲] مطالعه جواهر غیب و شهادت نکرد؛ حیات صوری مدت صوم رجال است و افطار این قوم به شربت وصال است.^۴ آن را که فرسوده غم آب و نان است، کجا طاقت مجلس انس عاشقان است. غافل توانگری به مال داند و عاقل به اعمال. آنجا که نظر محقق است، وجود مال و بال است و رؤیت اعمال سلاسل و اغلال و غنای حقیقی، ترک آمال. مسکین حریص اگر همه دنیا دارد، درویش است. خوشا وقت^۵ صعلوک خرسند^۶ که در صف سابقان^۷ راه سعادت از همه در پیش است. مقصود بخیل از جمع مال حصول عزّ و راحت است؛ عزّت^۸ در ترک دنیا و راحت در فراغت^۹ است. دنیا زندان مردان است و تعلّق^{۱۰} بند راه جوانمردان است؛ هر که را

۱. م، س: - بوده.

۲. م، س: - است.

۳. م: سیاحت.

۴. م، س: - است.

۵. م، س: + معرّد.

۶. س: خورسند.

۷. س: سالکان.

۸. م، س: عزّ.

۹. م، س: قناعت.

۱۰. م، س: + بدو.

از این بند و حبس آرزوی خلاص است، کلید نجات او صدق و اخلاص است. صدق آن است که آنچه داری، نمایی و اخلاص آن که از غیر حق مبراّ آیی. مبتدی راغب کرامت است و منتهی طالب استقامت. ظهور کرامت مخابر استدرج اهل حرمان، ثبوت استقامت سراج معراج ارباب ایقان. صبر بر بلا نشان محبت است و تحمّل در^۱ جفا بیان^۲ مودّت. محبّ در وفای^۳ مودّت از دوست نیازارد. صفای محبت عیش گم شده را^۴ بازآرد.

سماع حصول فهم خطاب است و وجد اصول^۵ ازدحام جواب،^۶ جوش واجد از شعله نار اشارت است به همت سامع به حکم قصور عبادت، ذکر جناح طالبان است و فکر میدان کاملان است.^۷ همای همت سالک جز بر قلّه قاف قرب^۸ ننشیند، عین عیان کامل، اثر قرب و بُعد نبیند. محاسبه استحضار اسباب^۹ طهارت است و مراقبه استفتاح ابواب بشارت است،^{۱۰} طهارت مثمر نجات و^{۱۱} بشارت موجب درجات [ب ۲]. تمکین انقسام قبول تأثیر است و تلوین انصبغ مجالی

۱. م، س: - در.

۲. م، س: نشان.

۳. م، س: در وفا و.

۴. م، س: - را.

۵. م: وصول؛ س: - فهم خطاب است و وجد اصول.

۶. م، س: خواب.

۷. م، س: - است.

۸. س: قربیت.

۹. م، س: ارباب.

۱۰. م، س: - است.

۱۱. س: - و.

تقدیر.^۱ متلون گاه محمود بود و گاه مذموم، متمکن میان دو^۲ دریا برزخی موهوم، شاکر آن است که نعمت را آیینۀ منعم سازد و کافر آن که از لذت^۳ نعیم به منعم نپردازد.

تسلیم دل از خویش^۴ برداشتن بود،^۵ و تفویض^۶ امر علت با حکیم گذاشتن، هر که بار هستی بینداخت، به منزل بقا رسید؛ و آن که کار با^۷ او گذاشت، شربت لقا^۸ چشید؛ حضور^۹ ثمره غیبت است و غیبت نتیجه حضور. شاهد جمال به لذت وصل نزدیک است و از حقیقت دور؛ صحو ظهور وفای عقد است و محو سرور^{۱۰} القاء نقد؛ نهایت وفای عقد قربت، بدایت القاء نقد و وصلت؛ تجرید دام و دانه گذاشتن است، تفرید خرسنگ بهانه از راه برداشتن؛ رمیده دام و دانه از غم آزاد است و برنده بند بهانه در عین بلا شاد است،^{۱۱} شوق مرکب بی قرار است و ذوق محک اختیار، نشان شوق سیر الی الله و بیان ذوق اینی أنا الله.

ملاحظه بدایت منتج خلاص^{۱۲} است و مطالعه نهایت مثمر اخلاص،^{۱۳} خالص

۱. م، س: تلوین انصباغ به کمال مجال.

۲. م، س: - دو.

۳. م، س: لذات.

۴. م، س: خود.

۵. م، س: است.

۶. م: به.

۷. س: بقا.

۸. م، س: مسرور.

۹. م، س: - است.

۱۰. م، س: اخلاص.

۱۱. م، س: خلاص.

را حال سکر^۱ و مخلص را مقال عذر؛ زهد^۲ مسند راحت است و قناعت^۳ خزانة غنا؛^۴ طلب راحت عذاب است و جستن غنا عنا؛^۵ حُسن رعایت مشکات سراج عنایت است و مقید^۶ بند این^۷ مطلق عرصه ولایت؛^۸ حیا زاده شهود تقصیر است و پرورده وجود توقیر^۹ است، مشاهده آن مقدح نار ندامت است^{۱۰} و ملاحظه این مورث شجره کرامت؛ حرمت مرکب سایر است و همت^{۱۱} جناح طایر، [الف ۳] مرکب سایر در ویرانه دنیا نیاید،^{۱۲} همای همت طایر به دام و دانه عقبی فرو نیاید. مال و جاه و معصیت و تقلید، چهار سد است میان مراد و مرید، هر دل که از ادناس^{۱۳} این چهار ظاهر است، آثار نور قرب بر جبین او ظاهر است. نفس درویش قطب آسیای جفاست و لباسش خوف و رجا^{۱۴} و مرکبش عزم و وفا، و زینتش حلم و حیا، و سلاحش صبر و صفا، و کمالش تسلیم و رضا، و وجودش هدف سهام جفا و بلا، خوف و رجا منتج امن و امان، عزم و وفا مثمر نعیم جنان، حلم و حیا موجب ستر و غفران، صبر و صفا مفرح هموم و احزان، تسلیم و رضا موصل ریح^{۱۵} و ریحان، جفا و بلا قواعد سریر ایمان. ملازمت ابواب خدمت،

۱. م، س: حالی سکر.

۲. س: عنا.

۳. م، س: این بند.

۴. م، س: + است.

۵. م، س: توقیر.

۶. س: - است.

۷. م، س: نیاید.

۸. م، س: هر که را دل از ادناس.

۹. م: + است.

۱۰. م، س: روح.

زینت عابدان است و محافظت آداب حضرت، شیوهٔ عارفان. جای عابد درجات جنت و^۱ مقام عارف منازل قربت، آنجا خلعت قبول و رضا پوشند، اینجا شراب انس در بزم بقا^۲ نوشند. هر دل که قوت او غیر یاد دوست بود، رنجور است؛ طالب نام و کام از دولت قرب مهجور است؛ شعار حال رنجوران زاویهٔ احزان^۳ سوز و انین،^۴ و دثار وقت مهجوران بادیهٔ هجران دل حزین. رنجوران درد فراق را از^۵ نسیم صبح وصال شفا و^۶ مهجوران کلبهٔ اشتیاق را از شمیم ضیف اتصال روح و صفا؛ خازنان قضا چون سفرهٔ عطا باز کردند، لایق هر واردی نواله‌ای از آن^۷ ساز کردند. خرقانی از آن خوان دردی دید که بقای^۸ آن به ابقای خداست، همدانی گنجی یافت که از [ب ۳] عقول و افهام^۹ میراست.

ظهور سطوت جلال جمال حاجب کمال^{۱۰} حال شیخ خرقانی شد، بروز لطایف جمال جلال جابر کسر درویش همدانی گشت. عجب حالی که گنج سعادت ابدی بر این درگاه ریخته و کوردلان عمای غفلت از این دولت گریخته و با قیود مألوفات در دام هوا آویخته. هر که راغب خلعت سعادت است، علاج

۱. س: - و.

۲. م، س: شقای.

۳. م: زاویهٔ انین؛ س: زاویهٔ آخر.

۴. س: آنین.

۵. س: - را از.

۶. س: - و.

۷. م، س: از آن نواله‌ای.

۸. م: + از.

۹. م، س: از افهام و عقول.

۱۰. م، س: و جمال صاحب کمال.

درد او ترک عادت است و^۱ هر که طالب این درگاه است، زاد و تحفه او دل آگاه است. و^۲ اساس این امر دل بیدار است و آلت آن نفس در کار و نهایت آن درک اسرار؛ اوّل حلیه تایید است،^۳ دویم توبه عابدان است،^۴ سیم شیوه سابقان است.^۵ دل بیدار تائب را به حلل قبول و غفران مزین گرداند و^۶ نفس در کار عابد را به دُرر نعیم و رضوان رساند و درک اسرار شایق را با روح و ریحان در مقعد صدق نشاند.

ملاحظات سالک از راه بصر سمع بود و ملاحظات عارف از راه سمع بصر بود. بصر سمع از الواح اطوار حروف صور معانی خواند، سمع بصر در اقطار اوتار^۷ شهود معانی صور داند؛ از صور معانی قدر سر گشاید و از معانی صور سر قدر نماید. قدر سر سالک را به منزل عرفان رساند و سر قدر عارف را در بحر^۸ غرق گرداند.

رتق صلب صمت^۹

یکی در مخزن رتق تفاسیل اسرار بر صفحات الواح مظاهر می خواند و یکی

۱. م، س: - و.

۲. م، س: - و.

۳. م، س: - است.

۴. م، س: - است.

۵. م، س: سابق - است.

۶. م، س: - و.

۷. م: اوطار.

۸. س: + هیمان.

۹. س: - رتق صلب صمت.

به ملاحظه از هار اشجار ریاض فتق به ازدحام آثار تجلیات از حَمَل^۱ حقیقت فرو می‌ماند. محبّان را خفا سبب فنا گشت و عارفان را ظهور و غافلان را ظلمت حجاب آمد و عاقلان را نور. ذلّ عاشق از خوف حجاب بُود و عزّ عارف از فهم خطاب. آنچه عاشق را مانع وصال است [الف ۴]، عارف را آئینه جمال است. محبّ را ملاحظه خلق عذاب است و مشاهده حق حجاب؛ حجاب مشاهده^۲ به هیمان انجامد و عذاب ملاحظه به حرمان، و آن‌که از قید این^۳ هر دو خلاص یافت، مبارز این میدان. حجاب روی دوست عبارت است از هر چه غیر اوست؛ چون غیر او عدم است، حاصل مثبت حجاب ندم است. بیگانه در عین اشراق جز پس پرده پندار ننشیند؛ یگانه در مرایای بدور جز نور آفتاب نبیند.

دولت حضور مجلس اُنس^۴ آن کس راست که در قصد رفیق اعلیٰ قدم اوّلش بر هواست. علامت ولی آن است که از احولی مبرا بود و آینه دلش به نور ازلی مصفا بود. آنها که از اهل سجاده و خرّقه‌اند، در تبار محیط فنا غرقه‌اند نه^۵ از رعونت نفس و جسم ایشان را اثری؛^۶ ظهور صبح این سعادت بیدارکننده^۷ جوانمردی است و عنایت ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۸ نه به بزرگی و خردی است، اگر

۱. س: حلّ.

۲. س: - مشاهده.

۳. س: - این.

۴. م: مجلس حضور نه؛ س: مجلس حضور.

۵. س: - در تبار محیط فنا غرقه‌اند نه.

۶. م، س: خبری.

۷. م، س: پیدا.

۸. طه: ۴۱.

مهتری به سال و ماه^۱ افزون بودی، موسی در نبوت تابع هارون بودی. رؤیت خلق مرض دل است و یاد حق شفا و این صحت صورت نبندد الا^۲ به^۳ حل عقد^۴ جفا. سخن مقلد حاصل چشم و گوش است و کلام محقق نتیجه دل تیزهوش؛ حصول آن به سبب تکرار شام و صبح، و ظهور این به واسطه صفای نفس و روح؛ ممارست و تکرار مثمر لطافت نطق، و^۵ صفای اسرار لطافت^۶ در صدف نطق منتج^۷ صدق. کثرت نطق ناطق طلب جاه کند و رؤیت جمال صادق دل مرده را آگاه کند. هر که دیدن او دل را^۸ انتباه نکند، سخن او دین را تباه کند. تخویف واعظ به قوت اقوال بود [ب ۴] و تحذیر عارف به صحت^۹ اعمال. تأثیر یک عمل مرضی^{۱۰} به از هزار قول بی کردار؛ چوب کج^{۱۱} را به مباشرت فعل راست می توان کرد نه به گفتار. ندامت غافل ندامت است و مخالفت جاهل سلامت و متابعت کامل استقامت. حاصل ندامت حسرت و نتیجه سلامت عزت و ثمره استقامت قربت. کار نیک و یار نیک حلیه ایمان است؛ طالب این سعادت را درد بی درمان است؛ هر که چاره این درد ساخت، موافق است و آن که از خود بدین پرداخت،

۱. م، س: مهتر به مال و سال.

۲. م، س: بعد.

۳. م، س: عقده.

۴. م، س: و منتج.

۵. س: + کثرت.

۶. م، س: - نطق منتج.

۷. س: - را.

۸. م: صحبت.

۹. م: گز: س: کز.

۱۰. م: توان.

منافق است. موافق^۱ تخم اندازد و از فساد ترسد و منافق^۲ بی‌زرع و سعی از حصاد پرسد. موافق از نیک و بد خلق آسوده است و از خطر راه پرسان؛ منافق از مکر الله ایمن است و از کید خلق ترسان. رؤیت اسباب^۳ بند^۴ راه سالکان است و هر که از این بند خلاص^۵ یافت، از بالغان است.

ای عزیز! ترک لذت^۶ وصال خلّان و اخوان گفتن و به بادیۀ محنت هجران به پای مجروح رفتن و خونابه دل در نهان نهفتن، به از سخن نزد نااهلان سفتن. نیکی کردن مرتبه خلاف^۷ است و نیکی دیدن مظنه^۸ آفت؛ خنک آن را که چشم از خود بردوخت و هر چه دانست و دید به آتش فنا بسوخت. سینه هرکس گنجینه سرّ اوست؛ از دعای هر کس^۹ آن ترشح کند که در اوست. روی گشاده و زبان بسته دشمن را کند دوست. تخم نیک^{۱۰} در زمین بد انداختن از^{۱۱} نشان خامی است و از بد گهر^{۱۲} چشم نیکی داشتن از ناتمامی است. صحبت عارف^{۱۳} قوت است و مصاحبت احمق^{۱۴} ممقوت. آن را نعیم حیات ابدی حاصل است که مرغ عیش او به دوام قرب^{۱۵} واصل است. دیوان احسان که جمیع محامد را شامل است چون از ولایت

۱. س: بنده.

۲. م: خلاصی.

۳. م: لذات.

۴. م، س: خلاف.

۵. س: مطیة.

۶. م، س، مع: از خود چشم.

۷. م: شخص.

۸. س: نیکی.

۹. س: - از.

۱۰. م، س: دام قوت.

فعل به سرحدّ زبان^۱ رسید، باطل است. [الف ۵] مکشّار القول از تحلیه به^۲ پیرایه اسرار صمت، عاطل است. کشش با کوشش هم‌خانه است و طالب کشش بی کوشش^۳ از خرد بیگانه است.^۴ هر که ظاهر خود را به لباس کوشش بیاراست، نسیم صبح^۵ عنایت از مشرق گریبان او برخاست؛ به نور آفتاب یقین مشاهده کرد که آن حبّذا و محض عطاست و اینجا به حقیقت بدانست که آن خواست از کجا خاست. تدبیر جاهل حصارى است سست بنیاد و نفس کامل آزاد را بنده کند و بنده را آزاد. غافل بنده^۶ به درم خرد و عاقل آزاد به احسان. سیر عاقل به قدم همت بود و طیر کامل به جناح عرفان. روی و چشم هر کس آینه سرّ اوست؛ صاحب دیده در آینه همان بیند که در اوست. هر که از اهل فطنت و کیاست است، این بشارت او^۷ را مفتاح فراست است. علوم^۸ دلیل عمل است و انفاست قاید اجل. غافل از این اسیر شهوت^۹ است و عاطل از آن محبوس کسل ﴿ذَرُهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ﴾.^{۱۰} تتابع انعام و افضال حضرت جبّار درختی است از خطر استدراج پربار، هر که از سرّ این امر باخبر است، در ورود نعیم (?) از مکر آن حضرت بر حذر است. حقیقت دو

۱. م: زمان.

۲. م، س: - به.

۳. م، س: کوشش بی کشش.

۴. م، س: - است.

۵. س: + سعادت و.

۶. م: این.

۷. س: + را.

۸. م، س: وی.

۹. م، س: علم.

۱۰. م، س: شهوات.

۱۱. الحجر: ۳.

چیز در حدّ وصف نگنجد و میزان عقل، ثمرهٔ آن را نتواند که برسنجد؛ خسارت حال^۱ اهل هوا و جلالت مقصد آمال اهل تقوا. عقل زمام اهل سعادت است و هوا مرکب اهل ضلال. فهم خزانهٔ علم است و علم راهبر اعمال. مال زینت غافلان است و دنیا بازار طالبان کمال. طلب عزّ و غنا^۲ درختی است برگ و بار آن اندوه و عنا. قناعت و عفت گنجی است نهانی، تا از ذلّ طمع و قید شهوت نرهی، راه^۳ بدان ندانی. [ب ۵] هر که را بقای وجود او^۴ سبب فناست، سرور او به نعیم عیش خطاست. ظلمت حرص و هوا ملوک را خوار گرداند. حشمت صبر و تقوا بندگان را بر^۵ مسند عزّ نشاند. زینت اهل صفا حلم است در حالت جفا. طوق طوع^۶ اهل وفا صبر است نزد سطوت ادا. مطلوب^۷ پس پردهٔ غیب است و محبوب^۸ بستهٔ قید ریب و وجود شاهد عین غیب الغیب.

نور هدایت طالب را به مطلوب رساند. برق عنایت محجوب را از قید رهااند. چون اسما برخاست، جز مسمّا نماند ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۹، محقق این را داند. جوع و صمت و عزلت و بی‌خوابی^۹ ارکان حصاری است که گنج ولایت

۱. م، س: - حال.

۲. م، س: عنا.

۳. م: ره.

۴. س: - او.

۵. م، س: بنده را در.

۶. س: - طوع.

۷. س: محجوب.

۸. القصص: ۸۸.

۹. م: - عزلت و بی‌خوابی؛ س: بی‌خوابی و عزلت.

جز در او^۱ نیابی. هر دل که مزمن امراض اصرار است، معجون تریاق او مرکب از این چهار است: نتیجهٔ اوّل فنای شهوات، ثمرهٔ دویم صفای ارادات، حاصل سیم سلامت از آفات، محصول چهارم مطالعهٔ آیات. علم و سخاوت و تقوا پیرایهٔ اهل سعادت است؛ خوشا وقت آن که او را این سعادت است. زاد درویش^۲ یقین است و ثروت^۳ زیور اهل ضلال. دنیای مؤمن^۴ برای دین است و دین منافق سپر مال. نعمت^۵ آب روان است و دولت^۶ سایهٔ گردان؛ طامع ثبات این^۷ احمق است مغرور و قانع کفاف از آن پیوسته مسرور. محنت بر گذار به از دولت ناپایدار؛ زیرا که بر^۸ گذشتن آن مُعقب^۹ راحت است و برگزشتن^{۱۰} این مورث حسرت. جزع غافل در حالت^{۱۱} ظهور بلا بود و فزع عاقل در اوقات رجا. [الف ۶] مسرور لذّت عیش از سرّ تقلّب احوال غافل است و راغب^{۱۲} نعیم فانی از درک حقیقت عاطل. دنیا معشوق راغبان است و عاشق تارکان؛ هر که او را قبله ساخت، جان و ایمان درباخت و هر که نظر از او برداشت، عَلم^{۱۳} عزّ برافراشت. حرص در دنیا منتج درکات است و در آخرت مثمر درجات؛ این موجب قرب جوار رحمان و آن مورث^{۱۴} کرب شقاوت^{۱۵} و حرمان. عزّ عقبی تا نجویی،^{۱۶} نیابی و عزّ دنیا نبینی تا

۱. م، س: وی.

۲. م، س: مؤمن را دنیا.

۳. م، س: آن.

۴. م: - بر.

۵. س: منفعت.

۶. م، س: برگشتن.

۷. م، س: در حال.

۸. م: موجب.

۹. م: - شقاوت؛ س: شقا.

۱۰. س: تا بجویی.

روی از وی^۱ بر نتابی. دنیا منزل غرور است و قنطره عبور؛ محبوب^۲ فاسقان است و معشوق^۳ کافران؛ مزرعه طالبان^۴ است و مزبله عارفان؛ وفای نعمتش چون باد بر^۵ گذار و بقای راحتش چون خواب ناپایدار و عذاب^۶ عاقبتش بی شمار. خانه‌ای غایت عمارتش ویرانی^۷ و جمعی که حاصل حضورش پریشانی^۸؛ سقف این خانه از چوب بلا و زیتش رنج و عنا و اساسش بر گذر^۹ سیل فنا. سگان او هدف سهام حوادث و آفات و تجدد نعمتش نمک‌ریش جراحات. کدام عزیز به صحبت او رسیده که خوار نگشت؟ کدام پاک موافقت او گزید که مردار نگشت؟ کدام تیره‌روزگار با این مکان^{۱۰} خوی گرفت که آبرویش^{۱۱} نریخت؟ کدام خیره‌کردار هوای او در سر گرفت که خاک فنا بر فرقش نییخت؟ از جام کام او شربتی که نوشید که هلاک نشد؟ خلعت الفت او^{۱۲} که پوشید که با صد هزار نفیر با خاک نشد؟^{۱۳} به غوایل زخارف این بی‌وفا که^{۱۴} شاد شد که پژمان نگشت؟ بر سراب

۱. س: از او.

۲. م، س: محبوبه.

۳. م، س: معشوقه.

۴. م، س: صدیقان.

۵. م، س: در.

۶. م، س: حسرت.

۷. م، س: + است.

۸. م، س: + است.

۹. م، س: رهگذر.

۱۰. م، س: مکاره.

۱۱. م، س: خونش.

۱۲. م: - او.

۱۳. س: + که.

۱۴. س: - که.

دولت‌نمای او که گذر ساخت که عبرت جهان نگشت؟ [ب ۶] کجااند آن
 هواپرستان غافل که عنان نفس اماره را در میدان مخالفان فرو گذاشتند و تقدیم
 فرمان شیطان را^۱ بر امر حق روا داشتند؟ کجااند آن فاجران که به شراب عشوّه
 دنیا مست و مغرور^۲ گشتند و از دنائت همّت به لذّات مکدّر این ویرانه‌مردار
 مسرور گشتند و نقد سرمایه عمر عزیز را بر سر این خاکدان تیره درباختند و از
 غفلت و آمال کاذبه به اکتساب سعادت ابدی نپرداختند؟

مناجات ای داندۀ رازهای نهانی و ای پیداکنندۀ گنجهای حقایق و معانی، ای
 علیمی که مکنونات^۳ سرایر و ضمایر همه دانی، و ای کریمی که فیض رشحۀ ای
 از دریای جود چیرگی همه توانی، الهی چنان که به کلید عنایت در خزانه رحمت
 گشادی و به مقتضای جود تاج وجود بر سر ما نهادی، به کمال فضلت^۴ که قفل
 محبّت دنیای غدار به عنایت بی علّت از دل‌های این سرگشتگان تیه غفلت بردار؛
 و در نفس آخر نظر رحمت از حال ما دریغ مدار؛ آثار رقم حرمان ردّت بر
 بضاعت ایمان ما مکار؛ الهی! در شب وحشت گور رشحۀ عفو از فیض سحاب
 کرم مونس و پناه ما گردان؛ در روز نشور روی امید ما به شومی قبايح افعال^۵ ما
 سیاه مگردان؛ یا اُکْرَمَ الْمَسْؤُولِينَ و یا رَجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَحْمَتِكَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و صَلَّی اللهُ
 عَلَی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ اٰجَمِیْنَ م.

۱. س: - را.

۲. س: مست غرور.

۳. م: مکنونات.

۴. س: فضیلت.

۵. م: اعمال.

۶. م، س: - یا.

● قاضی نورالله شوشتری

● ابراهیم عرب‌پور

مکاتبات قاضی نورالله شوشتری^۱

(۱)

نامه قاضی نورالله شوشتری به شیخ ابوالفضل علامی

مقدمه

سبک قاضی نورالله: قاضی نورالله شوشتری از دانشیان برجسته و چهره‌های درخشان آسمان علم و ادب ایران در قرن دهم و اوایل سده یازدهم هجری است. وی در نظم و نثر، عربی و فارسی تواناست. قلم شیوایش شمشیری است برآن و نیزه‌ای است جانکاه بر پیکر خصم. در آثارش از آیات، روایات، آرایه‌های ادبی، امثال و حکم، لطایف و ظرایف و سخنان مشهور و منظوم به هنگام و مناسب بهره گرفته است. او با بهره گرفتن از ذوق سرشار و احساس لطیفش همانند نقاشی زبردست از نوشته‌هایش تصویری روشن و زیبا آفریده است. قاضی شهید در آفرینش واژگان دلنشین و تعبیرات شیوا بسیار تواناست. نثر او چه در پارسی و چه در عربی موسیقی و آهنگی خوشنوا دارد، به گونه‌ای که از واژگان نغمه

۱. مکاتبات حاضر را بر اساس مجموعه شماره ۱۴۲۰۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی و مجموعه شماره ۴۶۷۱

کتابخانه ملی ملک بازنویسی کردیم.

آفریده و از کلام موسیقی.

بیشترینۀ آثار او خوش سبک و لطیف است. تفکرات عالیۀ را در الفاظ فاخره جای داده و علم و هنر را به هم آمیخته است. با آن که نوشته هایش همه علمی، کلامی و استدلالی است، اما به دلیل تصویرسازی و سبک روشن و استوارش خواننده تصور می کند مشغول خواندن یک قطعۀ ادبی است. وی با استفاده از عبارات خصم و به کمک قریحۀ ناب خود چنان مطالب را پرداخته و درهم آمیخته و موضوع را پرورانده است که انسان به شگفت می ماند. آن گاه با واژگان رسا و آهنگین و عباراتی دلنشین ضرباتی سهمگین بر پیکر خصم فرود آورده و خصم را از برداشتهای ناروایش پشیمان کرده، او را رسوا ساخته است. نمونه هایی زیبا از نثر فارسی و عربی قاضی نورالله را در مقدمۀ مجالس المؤمنین آورده ایم.

قاضی شهید نامه های فراوانی به امرا و دانشمندان روزگارش مانند میر یوسف علی استرآبادی، شیخ بهایی، ابوالفتح گیلانی، حکیم عبدالحاذق، نصیرا، شیخ ابوالفضل علاّمی، شیخ فیضی و... نوشته است. اینک دو نامه از قاضی شهید - یکی به شیخ ابوالفضل علاّمی و دیگری به حکیم عبدالحاذق و جواب آن - تقدیم پژوهشگران می گردد.

زندگانی شیخ ابوالفضل علاّمی: احتمالاً مقصود از شیخ ابوالفضل همان ابوالفضل فرزند مبارک متخلص به «علاّمی» برادر کهنتر شیخ فیضی باشد. پدرش شیخ مبارک از ادبا و عرفای نامی زمان خود بوده است. وی در ششم محرّم نهصد و پنجاه و هفت در آگره چشم به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی را در شهر آگره به تحصیل دانشهای زمان گذراند. در پنج سالگی پا به مکتب نهاد و در پانزده سالگی در دانشهای روزگار به مرتبۀ کمال رسید. وی از شاگردان بنام خطیب ابوالفضل کازرونی بود. وی پس از تحصیل مدّت ده سال آموزگار

کودکان بود.

در سال نهصد و هشتاد و یک توسط برادر بزرگترش شیخ فیضی که ملک الشعراى دربار بود، به اکبرشاه معرفی و وارد دربار گردید. او رساله‌ای را که در شرح آیه الكرسى به نام اکبرشاه تألیف کرده بود، به وی تقدیم کرد. برخی برآنند که شیخ ابوالفضل چون برادرش فیضی در تدوین «دین الهی» دست داشته و او را درین کار مانند برادرش متهم می‌کنند.

شیخ ابوالفضل در ۹۹۳ به منصب هزارى و در ۹۹۴ به نیابت حکومت دهلى و در سال ۱۰۰۰ به منصب دو هزارى و در سال ۱۰۰۷ به منصب چهارهزارى نائل گردید.

چون از دیرباز میان وی و شاهزاده سلیم که بعدها با نام جهانگیر به تخت نشست، کدورت و دشمنی بود، شاهزاده وی را به مأموریت دکن فرستاد تا شاید در آن درگیری کشته شود، اما او در آن سفر به همراهی و دستیاری فرزندش شیخ عبدالرحمان افضل خان قلعه عظیم آگره را فتح کرد و نقشه سلیم عقیم ماند و به جایی نرسید. بنابراین شاهزاده سلیم دستور داد تا او را در راه بازگشت به دربار در نزدیکی سبزوار کشتند و سرش را به الله‌آباد نزد شاهزاده فرستادند و تن بی‌سرش را در اتتری در ناحیه گوالیور به خاک سپردند و اینک قبر وی در آنجا معروف است.

ابوالفضل علامی از نویسندگان زبردست و پرکار قرن دهم بود و مانند برادرش فیضی به زبان پارسی، عربی و سنسکریت آشنا بوده است. وی در انشای فارسی در زمان خود معروف بوده است. بیشتر احکام و فرمانها و نامه‌های پارسی دربار اکبرشاه را وی به زبان ساده و روان نگاشته است.

او در فنون مختلف مؤلفات بسیار دارد، از آن جمله تفسیر آیه الكرسى، تفسیر

سوره فتح، کتاب اکبرنامه، و آیین اکبری است. وی در سال ۹۹۶ کتاب کلیله و دمنه را از سنسکریت به نام عیار دانش پارسی کرده و در ترجمه مهابهارتسه در ۹۹۵ و تألیف تاریخ الفی شرکت داشته است. منشآت او معروف و در دو قسمت به نامهای مکاتبات علامی و انشای ابوالفضل یا مکاتبات ابوالفضل تدوین و گردآوری شده است.

از دیگر آثار او ترجمه کتاب حیاة الحیوان دمیری (۷۴۳-۸۰۸)؛ مجموع اللغات، رساله بی نقطه در اخلاق به نام موارد الکلم و کتابی در تصوّف به نام جلال الدین اکبر به نام تحفه فتحیه یا اکبرنامه است.^۱

قاضی نورالله به شیخ ابوالفضل در شکار نوشته

بعد از اهدای اصناف مرغان دعای اجابت‌آشیان به فضای هوای جان‌فزای شکارگاه آن شهباز چرخ‌پرواز که مرغ دل‌های محبّان صید چنگال محبّت او است و طوطی زبان مخلصان پرورده شکر^۲ شکر لطف و مرحمت او مرفوع اوج عرض می‌گرداند که چون هر ضعیف‌جانوری به نخجیرگاه شیران نتواند رسید و هر مرغ بی‌بال و پری در فضای قرب مرغان اولی‌اجنحه نتواند پرید به ناکام این صید لاغر چون بوتیمار در بادیّه هموم حرمان سرافکنده و حیران است و همه روز چون یوز در کمین‌گاه انتظار مترصد است که صید فربه ادراک ملازمت آن شیر عرصه فضل و افصال به چنگال این گرسنه‌چشم وصال درآید و به این قناعت ننموده به وسیله قصیده‌ای که در این ایام صید خاطر مستهام شده بود، خود را

۱. شمع‌انجمن، ص ۵۹-۶۰؛ هفت اقلیم، ص ۳۷۵-۳۷۶؛ قاموس الاعلام، ۱/۱۱۵۱؛ تاریخ نظم و نشر در ایران،

۳۶۳/۱-۳۶۵؛ فرهنگ سخنوران، ص ۲۱.

۲. شکر: شکار، نخجیر، صید.

مذکور مجلس عالی که نخجیرگاه معانی است، می گرداند و آن گنجشک حقیر آشیانه خاطر را به بال اقبال طبع عالی آن مرجع اعالی با عنقای قاف خاطر قافیه سنجان سخن می پراند. زیاده از این پرواز حدّ خود نمی داند. همواره همای سعادت و اجلال شکار قوشجیان دولت و اقبال باد^۱.

(۲)

نامه قاضی نورالله به حکیم عبدالحاذق

مقدمه

شرح حالی از حکیم عبدالحاذق در مآخذ نیافتم، اما بنابر آنچه از متن نامه مستفاد می شود، وی فرزند حکیم همام از پزشکان معروف هند و از مشاهیر دربار جلال الدین اکبرشاه است. حکیم همام برادر کوچک حکیم ابوالفتح گیلانی پسر ملا عبدالرزاق گیلانی است. این دو برادر در جوانی به همراه نورالدین قراری از ایران به هند رفتند و به دربار اکبرشاه راه یافته، به مناصب مهمی دست یافتند. حکیم ابوالفتح در سال ۹۸۷ به صدارت و امینی صوبه بنگاله تعیین گردیده است. نامه هایی بین این دو برادر و حکیم فتح الله گیلانی، فرزند حکیم ابوالفتح مبادله شده که در منشآت و مجموعه های خطی موجود است. احتمالاً عبدالحاذق نیز همانند پدر، عمو و عموزاده اش از پزشکان صاحب نام دربار جلال الدین اکبرشاه و فرزندش جهانگیر بوده است.^۲

قاضی نورالله شوشتری به وسیله حکیم ابوالفتح گیلانی به ملازمت جلال الدین

۱. مجموعه شماره ۱۴۲۰۹، ص ۳۱۳.

۲. قراری گیلانی ولد عبدالرزاق گیلانی است و برادر حقیقی حکیم ابوالفتح و حکیم همام است. به انواع فضایل از شعر و خط و طالب علمی آراسته و به صفت فقر و انکسار متّصف بود. صاحب دیوان است، رک: منتخب

التواریخ بدایونی ۳/۳۱۲.

اکبرشاه پیوسته است. از آنجا که این خاندان شیعه بوده‌اند، ارتباط قاضی با آنها دوستانه بوده است و این ارتباط پس از درگذشت حکیم ابوالفتح و حکیم همام با فرزندان‌شان برقرار بوده است.^۱

ظاهراً چنان‌که از نامه مستفاد می‌شود، عبدالحاذق در کودکی یا جوانی شاگرد قاضی نورالله بوده است.

معرفی نسخه: متن حاضر را بر اساس نسخهٔ مجموعه شمارهٔ ۱۴۲۰۹/۱۰۵ ورق ۱۷۸ صفحه ۳۱۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی تصحیح کردم.

قاضی نورالله به حکیم [عبد] الحاذق نوشته

هزار شکر که یوسف‌رخ‌ی مسیح‌دمی
حیات‌بخش دلم شد به رشحهٔ قلمی
مصور از قلم صنع صد خجسته‌رقم
گشود ولی نکشید ز این خجسته‌تر رقمی
کرم همین بود و مردمی همین آری
کسی نکرده به جای کس این‌چنین کرمی
هزار داغ به دل داشتم ز دست غمش
کنون نمانده به جز داغ فُسرقتش آلمی
به کنج ظلمتِ غم تنگ‌دل همی‌مردم
اگر ز آب حیاتم نمی‌رسید نمی
مروّح روح و مرهم دل مجروح، یعنی رشحات نامۀ روح‌پرور و نفحات
مراسله مرهم‌گستر که در این ایام خجسته‌فرجام نگاشته‌ خامۀ بدایع‌ارقام و

۱. تاریخ نظم و نثر در ایران، ۸۳۳/۲ همان‌جا، ۵۴۱/۱؛ منتخب التواریخ، ۱۶۷/۳-۱۶۸؛ همان، ۳۱۲/۳-۳۱۳؛

رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی، مقدمه مصحح، ص ۱-۴۰.

رقم‌زده کلک مُشکین‌فام خدّام کرام، مسیح‌صفات ملکی‌ملکات، حبیب‌جانهای پاک، طبیب‌دل‌های غمناک، حارس‌بنیان مَحَبّت و صداقت، فارس‌میدان‌حدس و حِداقت‌شده بود، در اطبیب‌ساعات و اعدل‌اوقات وردیّة‌النفحات رسیده، شربت‌سلام و زلالِ پیام آن مستسقیان بستر هجران و خسته‌دلان زاویه حرمان را سیراب گردانید و اشتعال حرارت غریبه مهاجرت صوری را که خلاف مقتضای طبیعت بشری و مُؤرّث انواع اعراض کدورت‌سپری بود، تسکین‌پذیر گردید، سطور فائض‌السرورش که مرهم کافوری بر جراحات دل‌های غم‌رسیده نهاد، به گوش هوش این مدهوش‌رسانید که این نامه نامی و نسخه شیفای گرامی نه از آثار اقلام مشک‌فام میرزا عبدالحاذق خلف صدّق حکیم همام است که در ایّام قحط‌الرجال یکی از اطفال مکتب نورالله جاهل پریشان‌مقال بود، بلکه طبیبی حاذق‌نام و حکیمی ارسطو‌غلام است که نوش‌داروی نوازش و شربت لطف^۱ پرورش از مایه شیفای اشباح و پیرایه برّ و نجاح است؛ نه آن عبدالحاذق فکرستقیم است که به دوی تعلیم دوی^۲ بیطار دور از کار خود را به مقام تشخیص قُرْحَة احشای شوراب حسرت‌آشامان وادی حرمان رسانیده، بلکه آن عبدالحاذق مزاج‌مستقیم است که مجرد کتابت و پیام خود را دوا و نتیجه شیفای خسته‌دلان وادی هجران گردانیده؛ نه آن عبدالحاذق کم‌سرمایه است که مرض منتهی(؟)^۳ جهل خود را به قوابض سکوت و اظهار قبض‌خاطر علاج می‌نمود، بلکه آن حکیم بلندپایه است که باده مَحَبّت اراده که از ایّام کمال طبخ و نُضج تمام یافته بود، جهت اظهار

۱. اصل: + و.

۲. اصل: روایی.

۳. نسخه مغلوّط، آشفته و ناخواناست.

اسباب و علامات حذاقت خود به جاذبه لطف از تجاوزیف قلب مبتلا به سقم و افواه قلم شکسته رقم مستفرغ ساخته، مراتب عالیۀ سوز و درد آن را بر دیگر دردمندان ظاهر می سازد؛ نه آن عبدالحاذق بی رواج است که از تلاطم امواج دل فگاری چون نبض موجی و منشاری حرکات او از قانون استقامت عاری بود، بلکه آن جالینوس شناسنده مزاج است که علامات ضعف نبض بیماران پیش حدس و حذاقت او بی تکلف و مؤونت حسن و لمس از پنجره حواس خمس چون وجود یوم و امس^۱ بر او ظاهر است.

قطعه

به چشم حدس به سوی مریض اگر بینی
به عرض حال سراپا زبان شوند اعضا
عجیب نیست که از یمن نبض گیری تو

به اعتدال فتد نبض موج در دریا
نه آن عبدالحاذق حیثیت مساوی (؟)^۲ است که مکتوب دور از اسلوب او را
امثال ما قاصران جواب در برابر مرغوب توانستیم نوشت، بلکه آن فصیح
اعجاز اسلوب است که به وسیله بعض دوستان عالی شان و در صدر حاشیۀ
کتابات ایشان از روی ادب عرض دعای او باید نمود؛ نه آن عبدالحاذق ملول
است که در زاویۀ خُمول چون ارواح و عقول حال او از نظر کوتاه بینان مستور
بود، بلکه آن افلاطون بقراط فصول است که عن قریب چون یلسان^۳ مذکور به هر

۱. شاید «یوم دامس» به معنی روز عظیم یا روز تاریک و سیاه باشد.

۲. نسخه مغلو ط و ناخواناست.

۳. گیاهی از تیره سداییان با گلهای سفید است. در تداوی استفاده می شود.

لسان و چون جدوار^۱ به جدوی^۲ و نفع مشهور دوران خواهد شد؛ نه آن عبدالحاذق چون من ناسپاهی داخل در سپاهی لشکر پادشاهی است که بعد از تلاش غیر منتهای از مرتبه سه‌بیستی به منصب صدی مفتخر و مباهی گشته، بلکه آن نواب حکمت‌پناهی است که عن‌قرب به عنایت الهی مانند اعضای رئیسه رئیس‌الرؤسای مقربان حضرت شاهنشاهی خواهد گردید. و چون سر رشته سخن‌پردازی و نفس‌درازی به نام نامی و لقب سامی خسرو غازی پادشاه ترک و تازی - خلد الله ملکه و سلطانه - رسید، تجاوز از آن نمی‌نماید و ختم این سخنان پیریشان به دعای دوام دولت روزافزون ایشان و ترقی شما در آن آستان عالی‌شان و خلاصی خود از عذاب صحبت بدکیشان و ظلم‌اندیشان می‌نماید. والدعا.^۳

(۳)

حکیم عبدالحاذق به استاد قاضی نورالله نوشته

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی

حق را به روزگار تو بر^۳ ما عنایتی

سلطان خرد غنوده و پاسبان جهل بیدار، ما دزدان را چه یارا که از شبستان سلطان کالای سخن را توانیم ربود و اگر احیاناً از غایت احتیاج و نهایت خیره‌سری در آن محفل به نیت استراق دستی اندازد، که را قدرت آن‌که از دام شیحه این مسروق را به سرمنزل مقصود رساند. پس همان آولی^۱ که بواسیر دل شکوه‌طلب را به مراهم صبر تسلی نموده، به فارسی لوح اکتفا نموده، در ادای

۱. جدوار = جندوار: گونه‌ای از تاج‌الملوک زرد رومی است؛ زونباد؛ گیاهی است دارویی.

۲. مجموعه شماره ۱۴۲۰۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۴۰۳-۴۰۴.

۳. کلیات سعدی، غزل شماره ۵۳۱: با.

مقصد بکوشد. ای افلاطونِ ارسطونواز، اوّل سرافراز(؟)^۱ آن از نامه‌ای که بدین حیران دبستان خرد کألوحی من السماء منزل شده بود، در پی تفهیم ماحصلش نفس ناطقه که در جولانگاه تن شهسوار است، بعد از طی مراحل بی‌اقصا سر و دست شکسته برگشت، اکنون از کمال ترس و بیم که آن نیز شیوه دزدان است، عریضه می‌نگارد، عیاذاً بالله اگر جوابش مثل جواب عریضه دیگر مرقوم شود، العاقبة بالخير والرفاهية.^۲

(۴)

نامه حکیم ابوالفتح گیلانی به قاضی نورالله شوشتری

مقدمه

حکیم ابوالفتح گیلانی فرزند ملا عبدالرزاق از پزشکان معروف هندوستان و از مشاهیر دربار جلال‌الدین اکبرشاه بود و نزد پادشاه چندان مقرب بود که دیگران بر او حسد می‌بردند. علمای سنی دربار جلال‌الدین اکبرشاه از روی بغض، حسد و کینه‌ای که از وی به دل داشتند، گفته‌اند که وی مردی بی‌دین بوده است. وی در شعر نیز دست داشته است. او برادر حکیم همام و قراری گیلانی است. این سه برادر در جوانی از ایران به هند رفته‌اند. حکیم فتح‌الله گیلانی پسر حکیم ابوالفتح است. او نیز در دربار اکبر و پسرش جهانگیر بوده است.

بدایونی در شرح حال وی نوشته: «در خدمت پادشاه به مرتبه تقرّب تمام رسیده، تصرف در مزاجش چنان نموده بود که جمیع اهل دخل بر او حسد می‌بردند. به حدّ فهم و جودت طبع و دیگر کمالات انسانی از نظم و نثر امتیاز تمام داشت و

۱. نسخه پاره شده، این واژه خوب خوانده نمی‌شود.

۲. مجموعه شماره ۱۲۲۰۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۴۱۴-۴۱۵.

همچنان در بی‌دینی و سایر اخلاق ذمیمه ضرب‌المثل بود». همان‌گونه که مشاهده می‌کنید، بدایونی بغضش را نسبت به شیعیان نتوانسته است کتمان کند.

حکیم ابوالفتح در سال ۹۸۷ به صدارت و امینی صوبه بنگاله تعیین گردیده است. قاضی نورالله به واسطه حکیم ابوالفتح و دیگر شیعیان دربار اکبری به ملازمت جلال‌الدین اکبرشاه پیوسته است.^۱

نامه حاضر همراه شماری دیگر از منشآت حکیم ابوالفتح گیلانی در مجموعه‌ای به نام *رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی* صفحات ۱۱۵-۱۱۶ چاپ شده است. نامه حاضر را که نسخه آن در ضمن مجموعه شماره ۴۹/۴۶۷۱ کتابخانه ملّی ملک آمده است با نسخه چاپی سنجیدم و اختلافات را در پانویست آوردم.

(۵)

ایضاً *میر ابوالفتح* به حضرت قاضی نورالله نوشته در وقتی که ضعف بدن داشته^۲ گرامی‌رقعه کامل‌الذاتی که استقامت ذات سامیش مسئول هر صحیح و بیمار است، شفاعتِ خاطر رنجوران را^۳ نعم‌البدل آب حیات بود، عرقِ شرم بر جبین و سر خجالت بر زمین افکند. دعا‌های دوستان از زبان نیکان مستجاب باد.^۴ استجاب [دعا‌های]^۵ ما گمراهان را در آن درگاه بار نیست، کلفتِ خبرِ بیماری

۱. مقدمه *رقعات ابوالفتح گیلانی*، ص ۱-۴۰؛ منتخب *التواریخ* بدایونی، ۱۳۷/۳ و ۱۶۷-۱۶۸ و ۳۱۲؛ تاریخ نظم و نشر در ایران، ۵۴۱/۱.

۲. عنوان نامه در «چاپی» چنین است: «در جواب به قاضی نورالله شوشتری در وقتی که او در بیماری خود نوشته بود».

۳. چاپی: رنجوران بل.

۴. چاپی: + تا.

۵. افزوده از چاپی.

سریع الزوال شما از خود مایوس شده‌ها^۱ را لگدکوب نیز نمود که خلاصی خود از مرض - نظم:

مرگ است دوری از عدم تشویش هستی دیده را
یارب ز خواب نیستی در حشر بیدارم مکن
پیشانی^۲ خاطر شخصی که به معایب نفس ناطقه رسیده باشد و به صد
ناامیدی دست از اصلاح خود شسته، تصوّر فرموده، همتی در کار ما پست فطرتان
مصروف دارند تا خود را از تحت‌الثرای طبع خلاص کرده، به اقصای غایت نفس
ناطقه توانند رسانید و اهل روزگار را از شرّ خود خلاصی^۳ بخشید. سلام علیک.^۴

(۶)

نامه نصیرای همدانی به قاضی نورالله شوشتری

مقدمه

شرح حال نصیرای همدانی: خواجه نصیرالدین محمود یزدجردی همدانی
(متوفای ۱۰۳۰ ه.ق)، از سخنوران و دانشیان مشهور سده‌های دهم و یازدهم
هجری است به هندوستان رفته و به دربار جلال‌الدین محمد اکبرشاه و قطب‌شاه
راه یافته است. وی نثری بسیار زیبا و دلکش دارد. مجموعه منشآت و دیوان شعر
او مشهور است.

نامه حاضر در ضمن مجموعه شماره ۴۶۷۱/۴۹ کتابخانه ملی ملک آمده است.
نسخه‌ای دیگر از این نامه در مجموعه‌ها و جنگها و مکاتیب نیافتم. این نامه

۱. چاپی: شدگان.

۲. چاپی: پیشانی.

۳. چاپی: + توانند.

۴. چاپی: بخشید، پنجم رجب المرجب ۹۹۶ ه. نوشته شد.

بسیار مغلوط است. با آن که نهایت سعی و دقت را در تصحیح و تنقیح آن به کار بستم، اما باز هم برخی از واژگان و جمله‌ها رسا و روان نیست. احتمالاً در برخی موارد اسقاط دارد که در این گونه موارد علامت سؤال گذاشتم.

در همین مجموعه شمار دیگری از نامه‌های وی که به همعصرانش نگاشته، و نیز دیباچه‌هایی که وی بر مکاتیب قطب‌السالکین جهرمی، دیوان حکیم زلالی و دیوان حکیم انوری و دیگران نگاشته، موجود است که إن شاء الله اگر فراغتی حاصل شد، به تدریج در دفترهای بعدی نشر خواهد شد.

رقعه‌ای که حضرت نصیرا به قاضی نورالله نوشته^۱

[به] نام خدا، این چه طرازی است تازه، که در نامه‌های متعارف روزگار ذکر و القاب، گزارش اوصاف طفیلی مقصود است و در این مقام طفیلی است، الحقُّ أبلَجُ والباطلُ جَلَجُ.^۲ بلی سخن در وصف حضرتی است که شنجرف سرداستان کلامش صندل سرخ پیشانی هر باب و قلم خردسال بالغ‌رقمش با خامه کتاب وحی و الهام هم کتاب است. به پیرایه اجتهادش رونق شرع مفتون؛ و به درستی اعتقادش کار ملت از شکست مصون؛ به راستیهای خامه عنبرشامه‌اش؛ أجدی مِنْ تفاریقِ القضا؛ و نسیم ریاحین بهشت از قهقهه ریشخند شقایق؛ تخم حقایقش؛ رجع القهقرای حرب و نرمی تدارکش؛ مومیایی شکستگیهای دل و دین؛ از بلندپایگی اساس ایمانش بروج فلک دوازده باب از مجالس المؤمنین، جریده منشآتش طالع نامه الفاظ تازه و معانی بکر، نسخه مصنفاتش تاریخ تولد نورسیدگان خانوادۀ فکر، از پرتو ضمیرش معانی

۱. نسخه این مکتوب ناخوانا و پریشان است، همین مقدار با زحمت بسیار بازنویسی شد.

۲. حق روشن و باطل مردد است.

دور بی‌نشان، سراسر به دل نزدیک خاطرنشان، و غوررسی حدس صاییش شارح
 متون بطون شتاب و درنگ، خامه‌اش برکت حرکت و شگون سکون. اگر دریاست به
 آب رسانده اوست، و اگر کان است به خاک نشانده او. در پرده دلش شراب ظهور
 سخن صاف، و دعوی دانش از هر که غیر اوست گراف. از برکات تذکر محامد ذات
 مناقب صفاتش، تطویل حسن کلام و اختصار عیب تمام. این ثنای دیگران نیست که
 تطویل ناخوش و اختصار دلکش باشد، آنجا ناطق بر بیان مفتون و سامعه از شنیدن
 ممنون است. اما هرچند زرین مرحله جلوه خامه، چون سیر جمّازه، سوار لاینقطع
 است، لیکن در آزمای طریق مدحش اطول از فراسخ و بر کعب و وصول به متتهای
 آن به غایت صعب است و دونه بیض الأشوق و دخل صد رساله الفاظ و معانی وفا
 به خرج یک روزه آن نتواند کرد و اسب چوبین قلم طی این بادیه نیارد نمود، همان
 بهتر که از آن به عجز اعتراف نماید که هیچ ثنای اتم از آن نمی‌آید.

حضرت حق - سبحانه و تعالی - خطاب مستطاب به حضرت کلیم - علیه
 التّحیه والتّسلیم - فرمود که «یا موسی، اُشکر لی حق شکری، قال: لا أَقْدِرُ عَلَیْهِ، قال:
 «عَزَّ مِنْ قَائِلِ الْآنَ شُکْرَتِی» -^۱ مصرع:

به حرفم تا نهد گوشی زبان گفت و گو بستم

اگر چه در نظر ظاهرینان جلوه‌گاه صورت به سعادت ملازمت استسعاد نیافته
 و از مشکلات افاضه آن چراغ عالم افروز خلوت سرای هدایت که کریمه مثّل نوره
 ایمانی است، به وجود کثیر الجودش پرتو به این تیره بخت نتافته، اما دوربینان
 باریک خیال دانند که در عالم معنی از معتکفان آن قبله اقبال و محرمان آن رکن
 افضال است - مثنوی:

۱. بحار الأنوار، ۳۵۱/۱۳؛ ۳۶/۶۸، ۵۱ و ۵۵: قصص الأنبياء راوندی، ص ۱۶۴ و ۳۴۶.

از بـرون در درون^۱ بازارم در^۲ درون خلوتی است با یارم
 کس نبیند جمال سلوت من ره نیابد^۳ کسی به خلوت من^۴
 و هر چند از تأسف آنکه گذشته عمر صرف خدمت نشد، انگشت به دندان
 است، به امید آنکه باقیمانده زندگانی در خدمت ملازمت سامی خواهد گذشت،
 سرحلقه خوشدلان است، کُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ.^۵

یکی از عرفای متألّهین در بعضی از مکاتیب خود نوشته که «عافل آینده را شده
 داند و شده را [آینده]، به واسطه آنکه آینده را روی در شدن است، پس از نابود
 برکنده، و شده را روی در رفتن است، از بود برکنده شده. هر کس از شیراز متوجّه
 مکه شد، اگر در یک منزلی شیراز است، در مکه بیش است که در شیراز. این سرّی
 است غریب که فاقد واجد است و واجد فاقد است موجود مقصود موجود»، انتهى.

نسیم التفاتی از آن گلشن برای بهارستان معنی در کار است، تا این غبار به
 تحریک آن به آستان نشینی آن صدر بارگاه اجلال ممتاز گردد و طرز و طور این دیار
 بهجت که اندازه ناگواری آن [از] مقایس قیاس خارج است... بیچاره کاهل قدمان که
 در این دام افتاده ایم کَأَنَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ، راتبه عیش قاصران علی ظهر القضا قدّر و
 قیمت واصلان أَصْنَعُ مِنْ مَجَرَّةِ السَّمَاءِ است سخت آماده چنینم.^۶

۱. جام جم: میان.

۲. جام جم: وز.

۳. جام جم: ندارد.

۴. کلیات اوحیدی مراغی، جام جم، ص ۶۴۹.

۵. الدعوات راوندی، ص ۲۳۶؛ السنن الکبری بیهقی، ۲۱۵/۳.

۶. مجموعه شماره ۴۶۷۱ کتابخانه ملک، متأسفانه این مکتوب: ناقص، مخدوش و پریشان است، ای کاش

نسخه‌ای بیاض و منقّح و مصحح از آن به دست آید. به امید آن روز.

• قاضی میر حسین میبدی

• حسین رافی

نصیحت‌نامهٔ منشور قاضی میر حسین میبدی

قاضی میر حسین میبدی، یکی از اندیشمندان ایران در قرن نهم و اوایل قرن دهم است. در شیراز نزد جلال‌الدین دوانی درس خوانده و در حکمت و عرفان و منطق صاحب تألیفات چندی است. مجموع تألیفات و نوشته‌های او شامل شرح و تعلیقه و رساله و تصنیف بالغ بر بیست و پنج مورد است. مشهورترین آنها شرح هدایه و شرح الدیوان و جام‌گیتی‌نماست. از جمله این تألیفات رساله نصیحت است که به احتمال خیلی قوی مانند رساله نصیحت‌نامه برای فرزند خود معین‌الدین علی نوشته. رساله در نصیحت برخلاف نصیحت‌نامه به نثر نوشته شده و در نه «لمحه» تنظیم گشته است.

نسخه‌ای از رساله در نصیحت در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۹۸۲/۳ از قرن یازدهم نگه‌داری می‌شود. متأسفانه نسخهٔ دیگری از این رساله در دسترس نیست.

من کلام قاضی میرحسین میبدی

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱. این نصیحتی چند

که هر صباح مطالعه باید کرد و به مقتضای آن عمل باید نمود. والله الهادی.

لمحه: در تعلّم علوم سعی نمای و هر علم نزد صاحب آن علم بخوان و در هر علم یک متن که نه طویل و نه قصیر [باشد]، ضبط کن و تا توانی توجیه کلام قوم کن و دربند اعتراض مباش و استقصای جمیع فنون نقلی و عقلی و کشفی بکن. و کلمات حکما بسیار غامض است، به مجرد آن‌که در اوّل نظر معقول ننماید، اعتقاد مکن که آن سخن نازل است، تکرار اندیشه کن تا وجه صحت آن ظاهر گردد. و اگر مسأله دانی، با طالب صادق صفت بکن و کسی که مرتبه فهم سخن نداشته باشد، با او سخن مگو. و هرکس که غرض او نه تکمیل نفس باشد، تعلیم او مکن و اکثر طلبه روزگار ما اشرارند، از صحبت ایشان محترز باش و جمعی که به الحاد معروف‌اند با ایشان مصاحب مشو. و چون کتابی مطالعه کنی، تصحیح آن مکن و در کتابت و حفظ، مبالغه کن که این دو مورث بلاذات‌اند. و باید که اوقات تو موزّع باشد و هرگاه که دماغت از مطالعه تیره گردد، در حال ترک مطالعه کن و به امری مشغول شو که مفرّح دل و مقوی دماغ باشد. و اگر یکی از طلبه مستحقّ مطالعه کتابی باشد و کتاب خراب نکند در حین استعاره، کتاب را به او بده.

و در بحث جدل مکن و مکابره منمای و باید که مقصد تو از بحث اظهار حق باشد نه خودنمایی. و اگر بحث با کسی کنی که از تو انزل باشد و حق به طرف او باشد، اما او را قدرت اثبات حق نباشد، انصاف بده و اگر طالب علم را سخن نیک به خاطر آید و نیک تقریر نتواند کرد، آن سخن را صورت ده و بگو که تو این می‌گویی تا سبب نشاط او شود. و اگر طالب علم نامعقول گوید، او را اهانت و ایذا مکن و به لطف و رفق او را از آن سخن برگردان. و باید که همیشه سخن تو به قوانین «آداب بحث» راست باشد و سخن بی‌توجیه و بی‌صورت نگویی و سخنی که خواهی گفت، باید که چند نوبت اندیشه آن در دل خود کنی و بعد از آن بگویی و بدان که نه هرچه در دل خطور کند، توانی گفت و نه هر چه توان گفت، توان نوشت و آنچه از استاد شنوی، رقم کن که نسیان آفت علم است. و جهد کن که در درس سابق باشی؛ چه فرق بسیار است میان درسی که مدرّس در اول مجلس گوید تا درسی که در آخر گوید. و اگر بدانی که مدرّس سخن غلط گفت، مبالغه در بحث مکن و در اخفاء آن غلط کوش. و سخن دیگری را به خود نسبت مکن و به هر نوع که خواهی بکوش تا در دل استاد جا کنی. و عادت به نفی طلبه و اثبات خود مکن و لاف مزن، و در میان سخن مردم سخن مگو و سامع باش تا خصم (حریف) سخن خود تمام بگوید و چون با اعلیٰ از خود سخن گویی، در اجمال کوش و اگر با ادنی از خود سخن گویی، در تفصیل کوش. و در وقت بحث رعایت ادب با خصم نمای و اگر چه خصم بی‌ادب باشد و شاید که خصم خواهد که بی‌ادبی تو را بر ایشان دماغ سازد تا بر تو غلبه کند و تو باید اعتبار آن نکنی و به حال خود متمکّن باشی. و در مجلس بزرگ ابقاء مباحث مکن و اگر کسی ابقاء مبحثی کند، بی‌ضرورت متوجه به بحث مشو و تا توانی سعی کن که خصم مدّعی باشد و تو مانع باشی و از فسق و مساوی اخلاق

و سوء اعتقاد محترز باش. و تا فهم سخن خصم چنانچه باشد نکنی، در مقابل او سخن مگوی و عادت مکن که هرچه بشنوی، خواهی که نفی کنی. اگر کسی سخن حق گوید، قبول باید کرد و تحسین باید نمود و با مردم پیر مبالغه در بحث نکن و حرمت ایشان نگاه دار. و در مسایل حکمت و تصوف هر کس را محرم خود بدان. و از تقلید محترز باش و بکوش که از اهل تحقیق شوی. و مناصب شرعیه قبول مکن، مگر که متعین باشی و اگر مبتلا شوی، از رشوه گرفتن و ترجیح باطل بر حق و تفضیل اغنیاء بر فقرا محترز باش. و نفی درویشان مکن و چون به صحبت ایشان رسی، از فضایل خود دم مزن و گوش باش. و به مجرد آنکه تو علمی ندانی، نفی آن علم مکن. و اگر کودن باشی، زحمت خود مده و به کسب صنعتی مشغول شو که تو را نافع باشد. و محافظت شریعت بکن، به تخصیص فرایض به جای آور و از محرمات محترز باش. و متابعت سنن نبوی مبارک است و موجب صفای دل است، از آن غافل مباش. و در محبت انبیاء و اولیاء و علماء، به تخصیص حضرت رسالت (ص) و اهل بیت تقصیر مکن.

و از طب بهره تمام حاصل کن و در حفظ صحت کوش. و جمعی کول‌گیر می‌باشند که دعوی علم کیمیا می‌کنند و مال مردم را به این بهانه تلف می‌کنند، از ایشان محترز باش و بدان که علم کیمیا حق است، اما همه کس راه به آن نمی‌تواند برد. و اگر از احکام نجوم یا احکام رمل گویی، در اجمال کوش. و چنان ابله مباش که محال عقل را قبول کنی و آن را کرامات نام نهی و چندان زیرک مباش که هرچه مستبعد عقل تو باشد، قبول نکنی و منکر کرامات و معجزه حقّه باشی. و هیچ عیب در عالم بدتر از «خروج» نیست، زنهاری که به آن متهم نشوی و محبت مرتضی و اهل بیت بر خود فرض عین دانی؛ چه سرّ فتوح صوری و معنوی بر آن مترتب است. و اولیاء الله در میان مردم بسیارند، از

صحبت ایشان غافل مباش و در دل ایشان جا کن. و اما کول‌گیران نیز بسیارند، به دام ایشان میفت. و نصیحت از خلق دریغ مدار، به مجرد آنکه نصیحت تو نشنوند، ملول مشو. و دشمنی با مردم مکن. و در امر معروف و نهی منکر تقصیر مکن، اما لطف و رفق به کار دار. و اگر قاضی و اگر محتسب مرتکب امر و نهی شوند، اعانت ایشان بنمای به هر وجه که توانی. و در اطاعت امر قاضی و محتسب هیچ تعلل مکن و اگر تو را بطلبند، در حال برو و اگرچه قادر باشی که نروی و اگرچه دانی که ایشان عادل نیستند و با تو غرض دارند. حقوق مردم نگاه دار، به تخصیص مادر و پدر و استاد و هر کس که به وجهی از وجوه حقّی بر تو دارد، دربند رعایت آن حق باش و مگذار که حق کسی در گردن تو بماند. و سرّ مکتوم مردم مگشای. تا توانی قرض بده و قرض سود دادن نشانه کفر است. و مزاح مکن، الا به ندرت با جمعی مخصوص. و بسیار مگو که بسیار گفتن سبب خفّت است. و سخن بسیار البته مشتمل بر سخنان سهل خواهد بود. و با غلام و نوکر و زن و فرزندان به وقار باش و اعتدال نگاه دار، نه چنان باش که هرچه خواهند با تو گویند، و نه چنان باش که با تو سخن نتوانند گفت. و اگر کسی با تو مزاح کند، جواب مگو مگر که لطیفه خوب بیابی. و در حفظ عرض مردم کوش و اگر مبتلا شوی به فسق، مخفی دار. و سوگند مخور، اگرچه راست باشد، الا در حقوق ضروریّه شرعیّه. و تا توانی متحمل شهادت مشو و چون متحمل شوی، کتمان نکن.

نوکر باید که مؤدّب باشد و حیا داشته باشد و عفیف باشد و خدمت برای محبّت کند، نه برای نان و آب. و با دشمن تو نیامیزد، و حافظ اسرار باشد و یکدم از خدمت تو غافل نشود؛ یا ملازم تو باشد یا به جایی باشد که تو او را فرستاده باشی. و فکر او مقصور باشد بر مهماتی که برعهده اوست و با تو دروغ

نگوید. و هیچ حال از تو مخفی ندارد و مال و جان خود را فدای تو داند و سخن بد در شأن تو نتواند دید. غیبت و حضور تو نسبت به او متساوی باشد. و با مردم چنان معاش کند که مردم را دوست تو سازد نه دشمن. و اگر تو با کسی غضب کنی، چنان سلوک کند که اگر تو از آن غضب پشیمان شوی، اختیار از دست نرفته باشد. و اگر سخنِ سخت از تو بشنود، در او اثر کند و سخنی که یک بار شنود، دو بار نباید گفت.

زن باید که عقیقه و عاقله باشد و معتدل باشد در حسن و قبح صورت و در امساک و انفاق. و نسب او کمتر از نسب تو باشد یا مساوی. و پیشتر از تو شوهر ندیده باشد و صاحب غیرت باشد. و ضبط خانه نیکو نماید و مشفق باشد و در بند جمع مال نباشد.

غلام نباید فروخت و اگر مفارقت ضرورت باشد، آزاد باید کرد و در وقف کردن به احتیاط بود. در رعایت اقارب قولاً و فعلاً و محبةً و در عیادت بیمار و مشایعت جنازه و مراعات غربا و مستحقین و فقرا و مساکین و ایتام و ارامل و محبوسین و مظلومین تقصیر مکن، به تخصیص فقراء اهل البیت.

لمحه

چون به مجلس درآیی، تلاش تقدّم مکن؛ هر جا که خالی یابی، نشین. و اگر مردم تو را تعظیم کنند و تقدیم نمایند، به جایی که سزاوار تو باشد، بنشین. و چون بنشینی متوجه صاحب مجلس شو و به هر کس متوجه مشو و دست به بینی و گوش و دهان مکن و گلو و بینی مخراش. و چون طعام خوری، دست به سفره پاک مکن. و اگر صاحب حسنی در مجلس باشد، پیوسته متوجه او مباش و او را یکی از اهل مجلس انگار. و از خنده بی‌تقریب محترز باش و خود را هم

مگیر و یک‌رو و تازه‌رو باش و مخالفت اهل مجلس مکن، مگر در امر غیرمشروع و در آن هم رفق بسیار به کار دار. و اگر مجلس مؤانست [است] و اهل مجلس از تو انزل باشد، تو چنان معاش کن که گویا تو انزل باشی. و غیبت هیچ کس مکن و اگر مردم غیبت کسی کنند، به تدبیر ایشان را از آن بازدار. و اسرار خود پنهان دار و حامل سرّ کسی مشو که شاید که آن کس سرّ خود را با کس دیگر در میان نهاده باشد و او سرّ را فاش کند و معلوم نباشد که تو سرّ را فاش کرده‌ای] یا دیگری و تو متهم شوی. و صحبت با مردم بهتر از خود بدار تا مستفید شوی. و اگر در مجلس مکروهی به تو رسد، تحمل کن تا اهل مجلس منغص نشوند. و هرگز دشنام مده. و چنان کن که بوی دهن و بوی بغل تو مکروه طبع نباشد و هر هفته به حمام رو و سر بتراش و ناخن بگیر و چرک پاک کن و به هر چهل روز موی عانه بتراش و سبلت را بچین. و سخن به نجوی مگوی که سبب بغض مردم است. و در مجالس مردم بسیار منشین و به مجرد آنکه صاحب مجلس مبالغه کند در نشستن، تو مغرور مشو، بلکه تا میسر شود، به مجلس مردم مرو. و اگر توانی، سعی کن که به مجالس عزا و مجالس بزرگ نروی که آن قید عظیم است و مشتمل است بر مفاسد بسیار. و در مجالس سابق مشو در سخن، بگذار که افتتاح سخن از صاحب مجلس شود یا از دیگری. و اگر کسی در مجلسی حاضر باشد که از تو بزرگتر باشد، سخن به او باز گذار و اگر خواهی البته سخن بگویی، تقویت سخن آن بزرگ کن نه اعتراض و بعضی پندارند که از نفی مردم بزرگ می‌توان شد؛ آن غلط است. نافی منفی‌ست. در اثبات همه کس کوش تا همه اثبات تو کنند. و نَمّامی مکن و سخن مجلس به مجلس دیگر مگوی. و اگر کسی تو را محرم خود کند در سخن، حافظ سرّ او باش و اگر چه میان تو و او عداوت پیدا شود. و همیشه در اصلاح کوش میان مردم، نه در افساد. و تا توانی تابع باش

نه متبوع. و در بند زینت مباح؛ چه زینت کار زنان است، بلکه جامه تو باید که پاک باشد و تکلف در طعام مکن. بلی، در پاکی طعام باید کوشید. اما مکان باید که مشتمل بر هوای خوب و آب روان و سبزه باشد؛ چه مکان مذکور سبب صفای دل است. و نوکر و غلام و دوست را امتحان کن و اگر وفادار است، او را نگاه دار و اگرچه هزار عیب داشته باشد و اگر بی‌وفاست، او را نگاه مدار، اگرچه هزار هنر داشته باشد. اگر خسته شوی، در حال به معالجت مشغول شو و مگذار که مرض متمادی شود. و اگر تو را مظنه آن است که وقتی از اوقات محتاج کسی خواهی شد، قبل از وقت احتیاج چندان رعایت او بکن که در وقت احتیاج به کار آید و طبیب از آن مقوله مردم است. باید که عالی‌همت باشی و سر به هر کس و هر چیز فرود نیاوری و فرق است میان علو همت و تکبر. و برای نفس خود تذلل پیش مردم نباید کرد، اما برای مهمات مردم هرچند که تذلل کنی، دور نیست. و تا توانی با مردم متخالف متضاد، متساوی‌النسبه باش و نیک‌خواه همه باش. و چون میان دو کس تضاد یابی، هر دو را نصیحت کن، اگر نشنوند، تو با هر دو دوست باش و ایشان را دوست هم ساز، اگر دشمن هم باشند خود دانند.

لمحه

حقوق دوستان رعایت کن و به هر طریق که باشد، میسر. دل ایشان خوش کن و به مال با ایشان مضایقه مکن. و با مردم درویش وفادار دوستی کن که ایشان بی‌غرض می‌باشند و اگر دوست غایب شود یا بمیرد، همان سلسله نگاه دارند. و باید که دوستی تو لله باشد تا مثاب باشی. و باید که غیبت تو با دوست، بهتر از حضور باشد و اگر دوستی جرمی کند، اغماض کن و بر روی او میاور و به اصلاح آن کوش. و هرگز طمع بر مال دوستان مکن. و سخنان سرد به روی

دوستان مگو. و مگذار که دوست تو با دشمن اختلاط کند. و اگر دوست خسته شود یا به مصیبتی یا بلایی گرفتار شود، پیوسته با او باش و او را پیرس و امداد نمای. و دوستی با مردم جاهل و بداصل مکن و کسی که با دوستان خود وفا نکند با او دوستی مکن. و اگر دوستی را نصیحت کنی، باید که در خلوت باشد و مادام که به وجه اسهل میسر باشد، عدول بر وجه اصعب نباید کرد. و اگر دوستی کاری کند که موافق طبع تو نباشد و تو عفو نتوانی کرد، باید که نفاق نورزی و اظهار کنی؛ چه نفاق اندک اندک به عداوت می رسد. و اگر دوست کسی، سعی کن که برای او، دشمنان دوست شوند و چنان مکن که دوستان او دشمن شوند. در همه کاری با دوستان عاقل مشفق مشورت کن و باید که برای هر نوع از کارها جمعی مخصوص داشته باشی که با ایشان مشورت کنی و اگر با کسی مشورت کنی و او غلطی بگوید، مگو که غلط گفתי. در رعایت غریبان تقصیر مکن و اگر کسی را بینی که شناسی، تعظیم او بسیار کن؛ چه اگر مستحق تعظیم است، فهو المراد، و الا اعتراض بر تو نمی آید که چرا تعظیم بیش از قدر او کردی.

لمحه

اگر کسی دشمن تو شود، سعی بلیغ کن که او را از دشمنی بازداري و در این صورت متوسل شو به کسی که هم با تو دوست شود و هم با او. و اگر دوستی او میسر نشود، هرگز از او ایمن مباش و چنان کن که مردم بدانند که او دشمن تو است. و اگر دشمن در دوستی زند، اعتماد مکن و حاضر باش که می خواهد تو را فریب دهد و قصد تو کند. و به مجرد آنکه دشمن در وقت عجز و ضعف سخن نرم گوید، فریب مخور و رعایت حزم و احتیاط بکن و دشمن را خوار بدان. و تا

توانی سرّ خود را از دشمن مخفی دار و تا میسر باشد که دشمن نداند که تو دشمنی او را می‌دانی، پرده‌ری مکن، شاید که دوست شود. و اگر دست بر دشمن یابی، ببین که او حیا دارد، عفوکن که او دوست می‌شود و اگر حیا ندارد، تقصیر مکن و در دفع او کوش. و در روی دشمن سخن غلیظ مگوی و تا توانی که دشمن را به دشمن دفع کنی، انسب است و هرگز انگیز دشمن مکن.

و اگر سفلّه خواهد که بزرگ شود و با تو در مجالس معارضه و مجادله کند، تو معارض او مشو و سفلّه‌ای مثل او پیدا کن تا معارض او شود. و اگر مکروهی به دشمن رسد، شماتت مکن که شوم است. و اگر دشمن مغلوب شود و عجز گوید، عذر او را بپذیر تا موجب عبرت حق تعالی شود. و اگر به دست دشمن گرفتار شوی، تکبر و تعظیم مکن و عجز هم مگوی و وسطی مرعی دار. و اگر خواهی دانی که دوستی با دشمنی با تو در چه درجه است، در دل خود نظر کن آن چه تو با اویی، او با توست. و باید که همیشه از احوال دشمن واقف باشی، مبادا که قصد تو کند و تو غافل باشی. و اگر دشمنی داشته باشی، خود را به دشمنی او معروف مکن و در وقتی و در مکانی که فایده نداشته باشد، به او مگو و خاموش باش. و به محقرّات با دشمن مضایقه مکن و اگر مضایقه کنی، در امور کلیّه کن. و اگر دشمن عاجز شود و پناه به تو آورد، او را به پناه خود گیر و مگذار که مضرت به او رسد. و اگر غضب تو در حق کسی متحرّک شود، اجراء غضب مکن و بگذار تا غضب ساکن شود و اگر همچنان در بند ایداء او باشی و عقل مجرّد از غضب حکم به آن کند، آن زمان به مقتضای عقل عمل کن. و اگر دشمن ترغیب تو کند به کاری، دقیق نظر کن و ببین که در آنجا چه دیده و از آن محترز باش و شاید که دشمن از این معنی واقف باشد و تو را به کارهای خیر ترغیب کند تا تو احتراز کنی و از این نکته غافل نشوی. و اگر حاکم طامع باشد

باید که دایم برای او تحفه ببری و اگر نه مضرتی به تو رساند که اضعاف آن تحفه خرج شود و اگر طامع نباشد، باید که ترک مروّت نکنی و گاهی تحفه ببری.

لمحه

خدمت پادشاهان و امرا اختیار مکن و از سپاهی محترز می‌باش؛ چه دوستی این طایفه قصد مال است و دشمنی ایشان قصد سر. و هرگز قصد خون کسی مکن و گرنه در آخر مقتول شوی. و اگر به صحبت این طایفه مبتلا شوی، سعی کن که دستگیر مردم عاجز باشی و پیش ایشان بد مردم نباید گفت و بسیار به احتیاط باید بود، قولاً و فعلاً یک لحظه از خدمت غافل نباید شد؛ چه اگر هزار سال خدمت پسندیده کنی و یک دم غافل شوی، همه ضایع باشد. و از ایشان چیزی نباید خواست و اگر بدهند، شکر باید گفت و اگر ندهند، صبر باید کرد. و هرگز در حضور ایشان اظهار ملال و حزن نتوان کرد و چون ایشان سخنی گویند، موافقت باید کرد و اصلاً اظهار مخالفت را توقّف روا باشد. و اگر ایشان با کسی بد شوند و ایداء آن کس کنند، به مجرد این اعتماد نباید کرد و باطناً ملاحظه آن کس باید نمود که ایشان زودرنج و زودصلح باشند و هرچه بپرسند، نباید گفت. و اگر پادشاه چیزی به تودهد که به مستحقان رسانی، قبول کن و مگو که این مال حرام است و مرا با این چه کار؟ اما در آن مهّم سعی کن که مردم صاحب وقوف باشند تا متّهم نشوی که همه خود تصرف کردی. و اگر در در خانه پادشاهان نوکران با تو خوش باشند و پادشاه ناخوش، بهتر است که پادشاه خوش باشد و نوکران ناخوش؛ چه بر مزاج پادشاهان اعتماد نیست و ملازمان ناگهان مجال یافتند و قصد این کس کردند. و نباید گذاشت که مکرر سخن بد کس نزد

پادشاهان گفته شود؛ چه سخن در این طایفه زود اثر می‌کند. و اگر مفلوکی از ملازمان پادشاه با کسی خوش نباشد و جمیع ملازمان دیگر خوش باشند، مغرور نباید شد؛ چه هر کس که هست، به مردم می‌تواند گفت و لااقل تعلیم دشمنان این کس می‌تواند کرد که چگونه قصد این کس بکنند و به مجرد این که پادشاهان با تو خوش [برآیند]، مغرور مشو که ناگاه متغیر [گردند] و علاج نتوانی کرد. و در عداوت قصد عرض و خون دشمن مکن؛ چه به حسب خاصیت هر دو به تو عاید گردد و اگر ضرورت شود، به قصد جاه و مال اکتفا باید نمود.

لمحه

طمع بر مردم نکن و سعی نمای که از زراعت چیزی حاصل کنی. و اگر میسر باشد که خراج تو مسلم باشد، این قدر طمع دور نیست، بلکه در حقیقت این نه طمع است، دفع مضرت است. و بر شرکا در آب و جهات دیوانی ستم مکن. و زراعت وقتی دارد، باید که در اوّل وقت خود واقع شود. و با مزارعان که میوه و غله می‌دزدند در مقام مسامحت باش؛ چه ایشان احقّ‌اند. و زکات در وقت خود [بده] و به حیل شرعیه متمسک مشو. و منع مردم از باغ مکن. و فلاحهٔ عملی بزرگ است، نادانسته شروع مکن. و هر قدر سعی که در زمین توانی، بکن. و برای انگور داربند مکن که صرفه نیست و هر جا که شریک باشی، باید که شرکا از زراعت تو منتفع باشند، نه متضرر. و زراعت اندک مضبوط، انفع است از زراعت بسیار نامضبوط. و اگر ملک می‌خری، از مردم بزرگ مخر که به مجرد این با تو دشمن شوند و قصد تو کنند و انواع حیل شرعی قبل فروختن نگاه داشته باشند. املاک که سمت وقفیه داشته باشد، مخر، اگرچه قضات تصحیح آن کنند. املاک که دل بایع و فرزندان او در پی آن باشد، مخر که مبارک نیست. و

هرچه در میان مردم به شئامت معروف است، از آن محترز باش. تا توانی قرض مکن و اگر ضرورت شود، سعی کن که زود پس دهی و صاحب مال را احتیاج به طلب نشود. و آبروی خود پیش مردم مفروش و از منت خلق محترز باش. و اگر مال حلال داری، بی منت مردم سفته و بی تعب بسیار به دست آید «فنعم المال الصالح للرجل الصالح»^۱. و برای دنیا پیش اغنیا تنزل مکن. و اگر کسی در مقام ایذای کسی باشد و مظلوم تو را شفیع سازد و توقادر باشی بر شفاعت، تقصیر مکن و آن قدر که توانی در صلاح ذات البین کوش و اگر میان دو کس کدورتی پیدا شود، مگذار که زمان متمادی گردد، در حال به دفع آن قیام نمای.

لمحه

دروغ مگوی، مگر ضرورتی سانح شود و در آن هم تأویل التزام باید کرد. و چون سخن خواهی که بگویی، اول اندیشه کن و فواید و مضرت آن باهم موازنه نمای، اگر رأی بر گفتن قرار گیرد، ببین که به چه عبارت گفتن بهتر است، بعد از آن بگویی. و از غیبت و بهتان و ستم بیهوده محترز باش و لعنت بر هیچ کس و بلکه بر هیچ شیء مکن. و تا ممکن است که سخن نگویی مگوی؛ چه هرچه گفتی، اختیار از دست رفت و هرچه نگفته [ای]، هرگاه که خواهی، توان گفت. و وعده مکن و اگر به ضرورت وعده کنی، البته وفا کن. و باید که مردم [تو] را به این صفت دانند که سخت سخن است تا محل اعتماد باشی. و دعای بد مکن که آن علامت عجز است.

۱. اصل: الرجل، با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد. سخن رسول خداست که در منابع به صورتهای «... للعبد الصالح»، «... للمرء الصالح» و «... للرجل الصالح» آمده است. ر.ک: المبسوط سرخسی، ۱۳۶/۲۰؛ بحار الأنوار،

لمحه

باید که مالک غضب و شهوت خود باشی و به هر چیزی، غضب و شهوت تو متحرک نشود. و به اخلاق نیک عادت کن؛ چه سوء اخلاق سبب عذاب تو است و مردم از آن نفرتی دارند و سبب عذاب آخرت هم هست و اگر خُلق تو نیک باشد، هم در دنیا و هم در آخرت در بهشتی. و باید که شجاع باشی و خود را در مهلکه نیندازی و از هر آواز ترکشی بگریزی. و باید که عقیف باشی، نه دایم در پی شهوت و نه آنکه بالکلیه ترک شهوت کنی، ﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾^۱ و باید که کریم و سخی باشی و مردم از تو منتفع شوند و چندان ندهی که خود محتاج شوی و چندان نگاه نداری که کس را از تو منفعت نباشد. و چون چیزی به کسی می‌دهی، به روی خندان بده و مَنّت منه، بلکه مَنّت قبول کن که اگر منعم علیه نباشد، چگونه سخی توانی بود؟ پس سخای تو موقوف وجود اوست. و تنها طعام مخور و اگر حق تعالی فضلی کند بر تو، مردم را از آن فضل بهره‌مند ساز، ﴿وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^۲. و باید که کثیر الضیافه باشی و اطعام بسیار کنی. و ادخال سرور در دل کودکان و بیوه زنان و مردم محبوس و قرض‌داران و درویشان کنی و ایشان را به انعام نوازی و قرض دهی و اگر نداشته [باشند] نطلبی، بلکه ببخشی و التزام کنی که هیچ ساعت بی‌انتفاع غیر مگذرد.

لمحه

چون صباح از خواب برخیزی، نماز بگزاری و باید که ورد بعد از نماز تو قرآن باشد و یک جزء قرآن بخوانی. و تا توانی سخن مگوی و مشغول مراقبه و

۱. قصص: ۷۷.

۲. قصص: ۷۷.

متوجّه به جناب حق باش یا به مطالعه و فکر باش. و اگر صاحب جاه باشی و مردم را با توهمم باشد، از خانه بیرون رو و به مهم سازی مشغول شو که از همه فاضل تر است. و چون پیشین شود، نماز پیشین بگزار و بعد از نماز محاسبه نفس خود کن که بعد از نماز صبح تا وقت پیشین، خود چه گفته ای و چه کرده ای اگر بدی گفته ای یا کرده ای به استغفار و غیر آن تدارک نمای، و همچنین در هر وقت از اوقات خمسۀ نماز، این محاسبه و این تدارک تقدیم می رسان. و چون وقت خواب شود، کدورت هیچ کس در دل نگاه مدار و چنین تصوّر کن که می میری. و از پر خوردن و پر گفتن و پر خفتن محترز باش و اعتدال در همه رعایت کن. اگر موفق شوی که گناه نکنی بهتر و اگر آن توفیق نیابی، باید که کثیرالتوبه باشی و به هر گناه توبه کنی و احتراز نمایی که از احتراز بوی کفر می آید، نعوذ بالله منه.

لمحه

صبر صفت محمود است و اکثر کارها به صبر از پیش می رود و صبر موجب بصیرت است. و تأثی از رحمن است و تعجیل از شیطان است. آدمی را اختیاری هست، اما در اختیار مجبور است، پس نیک بخت کسی است که در مقام رضا و تسلیم باشد و هر چه بدو وارد شود، به تنگ نیاید و کار خود به خدا باز گذارد. و توکل ترک ملاحظه اسباب است نه ترک اسباب آورده^۱.

۱. ظاهراً رساله ناتمام مانده است.

• میرزا مجبعلی خان ناظم الملک

• دکتر نصرالله صالحی^۱

لایحه تاریخیه تحدید حدود ایران و عثمانی^۲

مقدمه مصحح

روابط ایران و عثمانی، در طول سده‌های متمادی، بسیار پرفراز و نشیب و همیشه توأم با جنگ و صلح بوده است. دو دولت، در دوره‌های مختلف برای پایان دادن به اختلافات میان خود، عهدنامه‌های متعددی منعقد کرده‌اند. آخرین و مهمترین معاهده منعقد شده که پایه و اساس حل اختلاف دو کشور گردید، عهدنامه دوم ارزنة الروم است.^۳ این عهدنامه بعد از چهار سال مذاکره نمایندگان دو کشور با وساطت نمایندگان روس و انگلیس، در سال ۱۲۶۳ منعقد شد.^۴ به موجب ماده سوم عهدنامه مزبور، مقرر شده بود که یک کمیسیون مشترک مرزی میان دو

۱. استادیار مرکز تربیت معلم شهید مفتاح. E-mail: salehi.nasr@gmail.com.

۲. از میرزا مجبعلی خان ناظم الملک لایحه دیگری از مورخه غره جمادی الثانی ۱۳۰۲ با نام «لایحه تحدید حدود ایران و عثمانی» باقی مانده که در شماره بعد مجموعه رسائل فارسی چاپ خواهد شد.

۳. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: اسنادی از روند انعقاد عهدنامه دوم ارزنة الروم (۱۲۶۴-۱۲۵۸ ق)، به کوشش نصرالله صالحی، اداره انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷.

۴. برای آگاهی از نقش میرزا تقی خان امیرکبیر در مذاکرات کنفرانس ارزنة الروم، نگاه کنید به: فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، تهران، ۲۵۳۵، ص ۶۲-۱۵۷.

کشور، با حضور نمایندگان روس و انگلیس تشکیل گردد. وظیفه اصلی کمیسیون، تعیین خط مرزی دو کشور از محمره تا آرات بود. در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، میان چهار دولت موافقت شد که نمایندگان آنها در بغداد گرد آیند و بعد از تهیه مقدمات کار، راهی محمره شوند. دولت ایران، میرزا جعفرخان مشیرالدوله، و دولت عثمانی، درویش پاشا را به نمایندگی خود فرستادند. نمایندگان روس و انگلیس، سرهنگ چریکوف و ویلیامز بودند.

مشیرالدوله در ربیع الاول ۱۲۶۵ روانه بغداد گردید. هنوز کمیسیون مرزی تشکیل نشده، دولت عثمانی از وضع آشفته ایران استفاده کرده و ناحیه قطور و بلوک اطراف آن را در سرحد آذربایجان اشغال کرد.^۱ بنابراین، درست در آستانه تشکیل کمیسیون مشترک سرحدی برای حل اختلافات مرزی، اشغال قطور به یک مسأله جدی در تداوم اختلافات مرزی دو کشور منجر شد. به هر رو، نخستین جلسه کمیسیون در ۱۴ ربیع الاول ۱۲۶۶ منعقد گردید. از آنجا که دولت عثمانی به قول ادموندز «با روحیه حيله گری و نفاق و تعدی و تجاوز، هر گونه تلاش کمیسیون را برای پیشبرد کارها تباه می کرد»،^۲ کمیسیون مزبور، بعد از مدتها صرف وقت، در نهایت راه به جایی نبرد و سرانجام نخستین کمیسیون مرزی دو کشور رسماً در اواخر ذی حجه ۱۲۶۸ به کار خود خاتمه داد. در این کمیسیون، به جز تعیین سرحد زهاب کار مهمی انجام نگرفت و ناحیه قطور

۱. آدمیت، همان، ص ۵۸۲. و نیز میرزا جعفرخان مشیرالدوله، رساله تحقیقات سرحدیه، به کوشش محمد مشیری،

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، ص ۴۷-۴۸.

۲. C. J. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs* (London, 1967), p. 134.

به نقل از مشایخ فریدنی، آرمیدخت، مسائل مرزی ایران و عراق و تأثیر آن در مناسبات دو کشور، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، همان، ص ۷۳.

همچنان در اشغال عثمانی باقی ماند. کمیسیون مزبور، نقشه عمومی سرحد ایران و عثمانی را از محمره تا آرارات در چهارده قطعه ترسیم کرد، و نقطه‌های مورد اختلاف در آن مشخص گردید.^۱

مسأله تحدید حدود دو کشور ایران و عثمانی بعد از یک وقفه ۲۳ ساله، بار دیگر با تشکیل دومین کمیسیون مرزی مشترک، در ذی‌قعدة ۱۲۹۱/ سپتامبر ۱۸۷۴ با حضور نمایندگان چهار دولت در استانبول، از سر گرفته شد. در این کمیسیون، این بار درویش پاشا و مصطفی پاشا، والی ارض‌روم، از طرف دولت عثمانی و میرزا محبعلی‌خان ناظم‌الملک و میرزا محسن‌خان معین‌الملک به عنوان وزیرمختار ایران در استانبول، حضور داشتند. میرزا محبعلی‌خان، در ۱۴ جمادی‌الاول ۱۲۹۱/ ۶ ژوئن ۱۸۷۴ مأموریت یافت تا به عنوان نماینده ایران روانه استانبول گردد. در اسناد وزارت امور خارجه در این باره چنین آمده است: «میرزا محبعلی‌خان برای رفتن به اسلامبول مهیا و جمیع لوازم مأموریت او راجع به وزارت امور خارجه از قبیل احکام و دستورالعمل و نوشتجات و اسناد و نقشیجات سرحدیه و غیر کلاً بلا نقصان حاضر است».^۲ محبعلی‌خان، خود در این باره می‌نویسد: «عقد مجالس مزبور نیز چند سالی تأخیر به هم رسانیده، در سال ۱۲۹۱ ق= ۱۸۷۴ م قرار شد در اسلامبول تشکیل مجالس بشود. این‌بنده و جناب [محسن‌خان] معین‌الملک، سفیر کبیر دولت علیّه مقیم اسلامبول که آن وقت وزیر

۱. برای آگاهی از چگونگی نقشه‌برداری از مرزهای مشترک دو کشور که چند سال به طول انجامید، نگاه کنید به، اصغر جعفری ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰، ص ۶۶-۶۷.

۲. اسناد وزارت خارجه، به نقل از محمود فرهاد معتمد، تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۶، ص ۷۷.

مختار بود. از طرف دولت علیّه ایران برای مذاکرات مجلس مزبور مأموریت به هم رسانیده و از طرف دولت عثمانیّه هم درویش پاشای معروف که در مجالس محمّره و گردش مأمورین دول اربعه در سرحد مأمور مخصوص دولت عثمانیّه بود، به سِمَت مأمور اوّل و مصطفی پاشا به سمت مأمور ثانی معین گردید.^۱

در این کمیسیون، بار دیگر نماینده عثمانی، درویش پاشا، با استناد به «عهدنامه مجهول الحال سلطان مراد» به طرح ادعاهای واهی پرداخت. هر دو نماینده ایران، در برابر ادعاهای درویش پاشا ایستادگی و به درستی بر این نکته تأکید می‌کردند که با انعقاد عهدنامه دوم ارزنة الروم، این عهدنامه اساس حل و فصل اختلاف قرار گرفته و قرار و مدارهای پیشین، عملاً منسوخ شده است. محبعلی خان، در این باره می‌نویسد: «این‌بنده و جناب معین‌الملک چنان‌که از اقلّ تعلیمات صحیحه و عادلانه دولت علیّه بوده، می‌گفتم: «معاهده اخیره ارض‌روم، احکام معاهدات عتیقه را در حقّ حدود که کَلِیتاً راجع به عهدنامه سلطان مراد رابع با شاه صفی مرحوم بوده است، منسوخ داشته است، [...] بنابراین، حقّاً و صریحاً معاهده اخیره به تمامی احکام حدودیّه دولتین من البدو الی الختم حاوی و مقتضی است که به همه جهت اساس مذاکرات تحدید حدود دولتین منحصر به معاهده اخیره مزبوره باشد و بس».^۲

با وجود چنین استدلال منطقی، از سوی نماینده ایران که مورد قبول نمایندگان دول واسطه نیز بوده، باز هم نماینده عثمانی با طرح ادعاهای واهی به کارشکنی

۱. میرزا محبعلی خان ناظم‌الملک، لایحه تاریخیّه تحدید حدود ایران و عثمانی، خطی، ملی، شماره ۲۱۵۶/ف،

برگ ۴۴.

۲. همان، برگ ۴۵.

در روند کار کمیسیون مشترک می پرداخته است. از این رو، نمایندگان دول واسطه برای جلوگیری از انحلال کمیسیون، تصمیم می گیرند که از نمایندگان ایران و عثمانی بخواهند تا «خطّ حدود تکلیفی خود را به استثنای محمّره و زهاب که گفتگوی آنها در مجالس ایّام گردش حدود گذشته است و در خاتمه مسایل حدود مذاکرات آنها نیز به میان خواهد آمد؛ در روی یکی از خریطه های رسمیه که از طرف دول واسطه به هر یک جانبین ابلاغ شده است، ترسیم نموده، دلایل راجع به خطّ تکلیفی خود را در ضمن لایحه مخصوص نوشته، در مجلس آتی هر دو به یک دفعه و یک آن به مجلس تقدیم کنند؛ به شرطی که هیچ یک از طرفین، خطّ حدود تکلیفی خود را از منطقه خریطه های رسمیه به خارج نبرند. طرفین بر وفق مقرر، خطّ حدود تکلیفی خود را در روی یکی از خریطه های رسمیه ترسیم و لایحه مفصلی محتوی به دلایل خود به زبان ترکی مرقوم و در مجلس مقرر و دفعته واحده ابراز نمودند».^۱

به نوشته محبعلی خان، بعد از تقدیم لایحه از سوی نمایندگان ایران و عثمانی، هنوز مأمورین واسطه مجال اظهار رأیی نکرده بودند که اختلافات عثمانی و روس و سایر دول اروپایی بر سر بالکان بروز کرد، و سرانجام منجر به شروع جنگ میان روس و عثمانی شد. با شروع جنگهای بالکان، کار کمیسیون مشترک دو کشور به بن بست کشیده شد و سرانجام در ۴ شعبان ۱۲۹۲ = ۵ سپتامبر ۱۸۷۵ بدون این که نتیجه ای حاصل شود، کمیسیون دوم مرزی به کار خود خاتمه داد. البته با شکست دولت عثمانی در جنگهای بالکان و انعقاد عهدنامه «سان استفانو»، کنگره برلن انعقاد یافت. با پشتیبانی روس از ایران به موجب ماده شصتم معاهده

برلن، قطور به ایران مسترد شد. در این کار نقش نماینده ایران در کنگره برلن، میرزا ملکم خان، بسیار چشمگیر بود.^۱

چنان که گفته شد، دومین کمیسیون تحدید حدود نیز به دلیل کارشکنی های نماینده عثمانی، درویش پاشا، ناکام ماند. میرزا محبعلی خان که بعد از پایان کمیسیون راهی استانبول شده بود، در سال ۱۲۹۶ مأموریت یافت تا با رفتن به محال قطور، به تعیین حد و حدود آن همت گمارد. وی در این باره می نویسد: «... چون رد قطور به ایران داخل معاهده عمومی کنگره برلین شده و استرداد آن اهمیت مخصوصی پیدا کرده است، بدین جهت می باید مقدماً بلوک قطور تخلیه و تسلیم ایران شده، بعد به تتمه مذاکرات حدود دولتین علیتین مباشرت شود. دولت عثمانی هم ظاهراً قبول کرده، به تاریخ محرم سنه ۱۲۹۶ این بنده، برای تعیین حدود قطور، مأمور و از اسلامبول رو به قطور روانه و محمدصادق خان قاجار امین نظام نیز از طرف دولت علیه مأمور به تحویل گرفتن بلوک قطور گردیده، قریب نوزده دهکده از بلوک مزبور را به انضمام قصبه قطور عثمانیه تحویل مشارالیه و در باب تتمه اعتذار نمودند که حدود آن باید معین شده، بعد اگر باز مقتضی رد محلی بوده باشد، رد کند و حال آن که به ظن اولیای دولت ایران، هنوز دهات عدیده از بلوک قطور در تصرف عثمانیه باقی بود و بایست رد کنند».^۲

۱. درباره طرح حقوق ایران در کنگره برلن، نگاه کنید به: مسعود مرادی: «دفاع از منافع ایران در کنگره برلن

۱۸۷۸»، مندرج در نخستین همایش ایران شناسی، مقالات تاریخی و جغرافیایی، بنیاد ایران شناسی، تهران،

۱۳۸۱، ص ۴۴۹-۴۶۶؛ و نیز محمد رضا نصیری، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (فاجاریه)، ج ۳، ص سی و یک

و سی و دو؛ و نیز آدمیت، همان، ص ۵۹۸.

۲. میرزا محبعلی خان، همان، برگ ۴۹.

میرزا محبعلی خان، بعد از انجام این مأموریت، در ۱۲۹۷ به تهران بازگشته و بار دیگر در ۱۳۰۰ راهی قطور می شود تا با حضور مأمورین دول ثلاثه به تکمیل مأموریت محوله در خصوص قطور اقدام کند، ولی به دلیل عدم حضور نمایندگان دولتهای مزبور، ناچار به تهران بازمی گردد. وی می نویسد: «باز در شهر شعبان ۱۳۰۰ مجدداً برای تعیین حدود آنجا بر وفق قرار که دولتین واسطه گویا به ملاحظه قدرتی که قرار کنگره برلین در حق قطور به ایشان داده بود، مابین خودشان در حق حدود آنجا معین کرده و به دولتین اسلام اطلاع داده بودند، مأمور [و] روانه گشته، باز هیچ یک از مأمورین واسطه و عثمانیه در سرحد حاضر نشده، این بنده نیز پس از انتظار طولانی به حکم اولیای دولت علیه مراجعت به دارالخلافه تهران نموده، مشغول تقدیم سایر خدمات محوله به عهده چاکر خود گردیده».^۱

البته محبعلی خان پیش از ترک محل مأموریت خود، طی مراسله ای به وزارت خارجه، (۱۷ رمضان ۱۳۰۰) عدم حضور مأمورین دول ثلاثه در تبریز، برای تحویل دادن دهات قطور را گزارش می کند.^۲ بنابراین، وی به احتمال قوی مدتی بعد از تاریخ مذکور، راهی تهران می شود.

چنان که از فقره فوق برمی آید، محبعلی خان به عنوان رئیس کمیسیون سرحدی، تا اواخر سال ۱۳۰۰، عملاً درگیر مسأله تحدید حدود بوده و بعد از آن، به دلیل عدم تشکیل کمیسیون مشترک مرزی^۳ در زمان حیات او، به طور

۱. میرزا محبعلی خان، همان، برگ ۴۹ و ۵۰.

۲. نک: فهرست اسناد مکمل فاجاریه، جلد های ۵۴-۶۴، به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۴۳.

۳. گفتنی است که اختلاف مرزی دو کشور در طی دو کمیسیون مذکور حل و فصل نشد. کمیسیون سوم در

مسلم دیگر نقشی در این زمینه نداشته است. البته، دیگر نه به عنوان رئیس کمیسیون تحدید حدود،^۱ بلکه با سمت «ناظر سرحدات کرمانشاه»، همچنان عملاً درگیر مسائل مرزی بوده است. چنان که از سند ۲۵ صفر ۱۳۰۶ وزارت امور خارجه برمی آید، او در این تاربخ، سواد نقشه‌ای از حدود ایران به مقیاس کوچکتر در ۹ قطعه برای وزیر مختار ایران در استانبول، معین‌الملک ارسال داشته تا وی با استفاده از این نقشه‌ها، بهتر بتواند از حدود ارضی ایران به موقع دفاع کند.^۲

از مطالبی که گفته شد، می‌توان دریافت که محبعلی‌خان از سال ۱۳۰۰ به بعد، دیگر نقش مهمی در خصوص مسائل مرزی ایران و عثمانی نداشته است، ولی با این حال وی به صورت فکری و قلمی همچنان درگیر مسائل مرزی دو کشور بوده است؛ چراکه حداقل دو رساله دیگر از محبعلی‌خان سراغ داریم که یکی را در اواخر ۱۳۰۰ و دیگری را در غره جمادی‌الثانی ۱۳۰۲ به پایان برده است.^۳ از رساله نخست، دو نسخه موجود است، یکی در کتابخانه ملی به صورت کامل و بدون نام مؤلف^۴؛ و دیگری در وزارت خارجه به صورت ناقص، اما با نام

۱۹۰۵/۱۳۲۳ و کمیسیون چهارم در ۱۹۱۲/۱۳۳۰ تشکیل شد. پروتکل معروف ۱۹۱۳ حاصل کمیسیون اخیر است که به امضای میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه، نماینده کاردان و دانای ایران رسید. نک: آدمیت، همان، ص ۵۹۸.

۱. به نوشته مهدی بامداد، حاجی میرزا محمدعلی‌خان، در سال ۱۳۰۴ قمری ملقب به ثقة‌الملک شده و به جای میرزا محبعلی‌خان ناظم‌الملک، رئیس اداره متعلقه به عثمانی گردید. نک: شرح رجال ایران، ج ۶، ص ۲۴۱.
۲. نک: فهرست اسناد مکمل قاجاریه، ص ۲۸۷.
۳. از این رساله، دو نسخه خطی موجود است: یک در کتابخانه ملی به شماره ۱۹۱۹ در ۵۴ برگ؛ و دیگری در کتابخانه مجلس به شماره ۲۷۷۵ از صفحه ۲۱۴ تا ۲۸۱.

۴. به شماره ۲۱۵۶ با نام نادرست «حدود ایران و عثمانی»، این نسخه با خطی بسیار زیبا و خوانا (جز در چند

مؤلف.^۱ در ابتدای نسخه وزارت خارجه، در معرفی آن، این جمله آمده است: «لایحه تاریخیّه حدود است که جناب ناظم‌الملک در سنه ۱۲۹۶ در طهران خلاصه تاریخ حدود ایران و عثمانی را نوشته است». در این جمله، اگرچه نام رساله به درستی ضبط شده است، اما یک اشتباه مسلم در آن دیده می‌شود، و آن سال تألیف رساله، یعنی «سنه ۱۲۹۶» است؛ چراکه در بند پایانی همین لایحه - چنان‌که پیشتر نیز اشاره کردیم - محبعلی‌خان به صراحت از مأموریت خود در شعبان ۱۳۰۰ به منظور رسیدگی به مسأله قطور و سپس بازگشت به تهران سخن گفته است. به هر حال، ما از این لایحه که از آن با عنوان «لایحه تاریخیّه تحدید حدود ایران و عثمانی» یاد کرده‌ایم، تا حد زیادی، در روشن ساختن زندگی و اقدامات محبعلی‌خان استفاده کرده‌ایم. در اینجا نگاهی می‌اندازیم به این لایحه تاریخی مختصر و مفید.

محبعلی‌خان در این لایحه، به پیشینه اختلافات مرزی ایران و عثمانی از زمان شاه اسماعیل صفوی تا سال ۱۳۰۰ قمری به گونه‌ای مختصر و مفید در ۳۲ بند مشخص که هر بند متضمن مطلب معینی است، پرداخته است. نویسنده در ضمن مباحث تاریخی خود، درباره تک‌تک معاهدات منعقد شده میان ایران و عثمانی، از صفویه تا «معاهده اخیرۀ ارزنة‌الروم که در سنه ۱۲۶۳» منعقد شده، سخن گفته است. از این مقطع زمانی تا حدود نیم قرن بعد که نویسنده خود به عنوان یکی از

مورد) کتابت شده است. جای نسخه در مجموعه از ۱۹ تا ۵۰ است. برای آگاهی بیشتر، نک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۱. یک صفحه پایانی این نسخه افتادگی دارد و به همین صورت ناقص یا بیش از دهها غلط فاحش در بازخوانی کلمات و برخی افتادگی‌ها و بدون هیچ توضیحی درباره مؤلف و محتوای اثر، با عنوان «خلاصه تاریخ حدود ایران و عثمانی» در کتاب گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی (ج ۲، ص ۳-۲۵) به چاپ رسیده است.

مأموران ایران در مسأله تحدید حدود حضور داشته، به بیان مطالبی در علل استمرار اختلافات دو کشور و چگونگی تحدید حدود پرداخته است. نویسنده در این باره، از کارشکنی‌های نماینده عثمانی به خوبی پرده برداشته و از نقش نمایندگان دو کشور روس و انگلیس نیز سخن گفته است.

نویسنده در این لایحه، در چند جا به مأموریت‌های خود این گونه اشاره کرده است. «میرزا جعفرخان مرحوم نیز در شهر رجب ۱۲۵۶ روانه اسلامبول گردیده، در این سفر ثانی، این‌بنده نیز به عنوان منشی‌گری سفارت آن مرحوم همراه بود».^۱ نویسنده، بار دیگر به مأموریت خود در سال ۱۲۹۱ به همراه معین‌الملک این گونه اشاره می‌کند: «... عقد مجالس مزبور نیز چند سالی تأخیر به هم رسانیده، در سال ۱۲۹۱ قرار شد در اسلامبول تشکیل مجالس بشود. این‌بنده و جناب [محسن‌خان] معین‌الملک، سفير کبير دولت علیه مقيم اسلامبول که آن وقت وزیر مختار بود، از طرف دولت علیه ایران برای مذاکرات مجلس مزبور مأموریت به هم رسانیده ...».^۲ نویسنده یک بار دیگر، به تدوین لایحه تحدید حدود به زبان ترکی و ترجمه آن به فارسی و فرانسه این گونه اشاره کرده است: «... تفصیل خط حدودی که این‌بنده بیان و دلایلی که در ضمن لایحه خود بیان نموده‌ام، عبارت از لایحه ترکی است که به فارسی و فرانسه نیز ترجمه شده است. یعنی، چون اصل لایحه [...] به زبان ترکی بود که نکات مطلب به زبان ترکی بیان شده، به سهولت معلوم عثمانیه بشود و ترجمه آن را هم به زبان فارسی خود متصدی گردید که نکات مقصوده به سبب ترجمه به فارسی فوت نگشته، حتی الامکان نکات مندرجه در

۱. لایحه تاریخیه تحدید حدود ایران و عثمانی، خطی، ملی، ۲۱۵۶/ف، برگ ۳۱.

۲. همان، برگ ۴۴.

ترکی را کاملاً حاوی باشد، به فرانسه نیز ترجمه شد که صورت آن به مأمورین واسطه داده شده، بعد از امعان نظر در لایحه، هر یک از طرفین هرچه مقتضای رأی منصفانه ایشان خواهد بود، از روی اطلاع کافی و آگاهی تمام از دلایل طرفین قلمی و در مجلس آئیه قومسیون مختلط ارائه و حالی نمایند.^۱

نویسنده، در جای دیگر به مأموریت خود برای بازپس‌گیری بلوک قطور اینس گونه اشاره کرده است: «به تاریخ محرم سنه ۱۲۹۶ این‌بنده، برای تعیین حدود قطور، مأمور و از اسلامبول رو به قطور روانه و محمدصادق‌خان قاجار امین‌نظام نیز از طرف دولت علیه مأمور به تحویل گرفتن بلوک قطور گردیده...».^۲ محبعلی‌خان در آخرین اشاره به مأموریت خود برای تحدید حدود ارضی می‌نویسد: «... این‌بنده نیز [در] رجب ۱۲۹۷ به دارالخلافه تهران احضار شده، باز در شهر شعبان ۱۳۰۰ مجدداً برای تعیین حدود آنجا بر وفق قرار که دولتین واسطه گویا به ملاحظه قدرتی که قرار کنگره برلین در حق قطور به ایشان داده بود، مابین خودشان در حق حدود آنجا معین کرده و به دولتین اسلام اطلاع داده بودند، مأمور [و] روانه گشته، باز هیچ یک از مأمورین واسطه و عثمانیه در سرحد حاضر نشده، این‌بنده نیز پس از انتظار طولانی، به حکم اولیای دولت علیه مراجعت به دارالخلافه تهران نموده، مشغول تقدیم سایر خدمات محوله به عهده چاکر خود گردیده».^۳

چنان‌که پیداست، بخشی از لایحه مزبور حاوی کارنامه و عملکرد میرزا

۱. همان، برگ ۴۷.

۲. همان، برگ ۴۹.

۳. همان، برگ ۴۹ و ۵۰.

محبعلی خان در انجام مأموریت‌های تحدید حدود ایران و عثمانی است. از آنجا که در پایان لایحه مزبور، به صراحت به سال ۱۳۰۰ اشاره شده، کاملاً روشن است که اثر مزبور در این سال، به رشته تحریر درآمده است.

لایحه حاضر در میان دیگر نوشته‌های میرزا محبعلی خان ناظم‌الملک که همگی مربوط به روابط ایران و عثمانی است، با وجود اختصار حائز اهمیت زیادی است. اول از آن جهت که کسی اقدام به نوشتن این اثر کرده که بیش از نیم قرن عملاً درگیر مسائل سرحدی دو کشور بوده است؛ و دوم از آن جهت که نویسنده با نگاهی تاریخی، تلاش کرده تا پیشینه اختلافات مرزی دو کشور و نیز سوابق تلاشهای انجام شده برای حل و فصل اختلافات را به اختصار بیان کند؛ و سوم این که بخش زیادی از لایحه، متضمن تجارب شخصی و عملی نویسنده در زمینه تحدید حدود دو کشور است. بنابراین، همان قدر که رساله تحقیقات سرحدیه میرزا جعفرخان مشیرالدوله اهمیت دارد، نوشته‌های میرزا محبعلی خان نیز به عنوان دومین رئیس کمیسیون سرحدی، حائز اهمیت است.

از این رو، نگارنده در سالهای گذشته در تلاش بوده تا نوشته‌های وی را از اینجا و آنجا گرد آورد تا در درجه نخست، زندگی و کارنامه سیاسی این دولتمرد ناشناخته را بشناساند و در کنار آن، برگی از پرونده قطور مسائل مرزی ایران و عثمانی را که چندان مورد مطالعه اهل تاریخ قرار نگرفته، روشن سازد. خوشبختانه در این زمینه، خدا یاری نموده و تا کنون چهار رساله میرزا محبعلی خان را یافته و تصحیح کرده و آماده انتشار ساخته است.

و اما بعد از استنساخ و تصحیح لایحه حاضر، نگارنده برای نوشتن مقدمه به منابع مختلف مربوط به روابط ایران و عثمانی که تا کنون انتشار یافته، مراجعه نمود. در حین مطالعه منابع، به طور تصادفی در جلد دوم «گزیده اسناد سیاسی

ایران و عثمانی» به رساله‌ای با عنوان «خلاصه تاریخ حدود ایران و عثمانی» برخورد نمود و بعد از مطالعه سطوری از آن، دریافت که رساله مزبور همین لایحه حاضر است. در ابتدا از چاپ شدن اثر مزبور خشنود شد و با وجود کار زیاد بر روی لایحه، میلی به انتشار آن نداشت، اما زمانی که به مقابله کار خود با کار منتشر شده پرداخت، متوجه ضرورت انتشار آن شد. این ضرورت از سه امر ناشی می‌شود، نخست آن‌که لایحه مذکور به دلیل کسری دو صفحه پایانی، در کتاب یادشده به صورت ناقص منتشر شده و لذا خواننده از مباحث انتهایی نویسنده نمی‌تواند آگاهی یابد،^۱ علاوه بر آن در متن چاپ‌شده برخی سطرها نیز جا افتاده است؛ دوم این‌که لایحه مزبور حتی بدون یک سطر توضیح درباره نویسنده و متن اثر و نیز اهمیت و جایگاه آن در روابط ایران و عثمانی، منتشر شده است؛ سوم این‌که در استنساخ و چاپ لایحه، ده‌ها غلط فاحش در بازخوانی متن به چشم می‌خورد، غلط‌هایی که گاه مضمون و محتوای متن را تغییر می‌دهد. عجیب است که در انتشار یک سند مهم تاریخی وزارت امور خارجه که موضوع آن حد و حدود مرزی است، این همه بی‌دقتی و سهل‌انگاری صورت گرفته است. در اینجا برای نمونه تعدادی از اغلاط مذکور را همراه با صورت صحیح آنها می‌آوریم. کلمات داخل پرانتز () کلمات نادرست است.

معلوم ارباب وقوف (معلوم، در باب وقوف)؛ در تصرف متغلبه (در تصرف منغلبه)؛ دستبردی به آنها بزند (دست به روی آنها بزند)؛ محاربه مستمر بود و عهدنامه پایداری در میانه منعقد نگردید (محاربه مثمر بود و عهدنامه پاداری در

۱. چاپ‌کننده لایحه مذکور در صفحه ۲۵ کتاب *گزیده اسناد سیاسی...* چنین نوشته است: «لازم به توضیح است

این خلاصه تاریخ حدود ناقص است و بقیه آن پیدا نشد».

میانہ منعقد نگردید؛ مغازبرد (مغارنرد)؛ یک تپہ را در قرب اردبیل ملتقای حدود (یک پستہ را در قرب اردبیل ملتقادی حدود)؛ ایالات مقسومہ و مغصوبہ ایران (ایالات مقومہ و مغصوبہ ایران)؛ من خلل النور (من ملل النور)؛ بر حسب تقسیمی کہ با روسیہ کردہ بودن (بر حسب تقسیمی کہ بہ ارومیہ کردہ بودند)؛^۱ محمد شاہ مبرور مسجل نگشتہ (محمد شاہ مبرور مستحیل نگشتہ)؛ مظهر اہمیت گردیدہ (مظهر ہمت گردیدہ)؛ عشرہ و عشرین (عشرہ و عشرتین)؛ خوندگار (خودکار)؛^۲ برای سیاحت بعض انتظامات مقتضیہ تشریف فرمای اصفہان بود (برای سیاحت بعض انتظامات مُغلّقہ تشریف فرمای اصفہان بود)؛ بہ مرض صعب طولانی دچار گشتہ (بہ مرض ضعف طولانی دوچار گشتہ)؛ و در سوادۃ ہم کہ (و در موادی ہم کہ)؛ تا چہ رسد بہ اینکہ گوشزد سرحدنشینان و مرکوز خاطر ایشان (تا چہ رسد بہ اینکہ کونزد سرحدنشینان و مذکور خاطر ایشان)؛ و دلایل حدود عہدیہ منسی شدن آنها (و دلایل عہود عہدیہ منتهی شدن آنها)؛ بہ قوت اعتبار خود (بہ قوت اختیار خود)؛ از تبریز بہ سردرود (از تبریز بہ سرورود)؛ تکیۃ دعاوی خود را (کلیۃ دعاوی خود را)؛ بہ سوء استعمال (بہ سوء استعمار)؛ تنسیب و تکلیف نمودند (تصویب و تکلیف نمودند)؛ ییلاقات مُنکرہ (ییلاقات کھسنگرہ)؛ در ییلاق مُنکرہ (در ییلاق سنگرہ)؛ در آن بین جواب دول اربعہ رسید (در آن دہ جواب دول اربعہ رسید)؛ قلعۃ شاہین و بشیوہ (قلعۃ شاہین و بہ شیوہ)؛ رود الوند کہ منبع آن ریجاب است (رود الوند کہ مبنای آن ریجاب

۱. منظور تقسیم ایران میان روسیہ و عثمانی بعد از فروپاشی دولت صفوی است. چاپ کنندہ رسالہ، ظاہراً حتی بہ موضوع و محتوای اثر توجہ نداشتہ؛ و گر نہ چنین اشتباہ فاحشی در استنساخ نسخہ مرتکب نمی شد.

نویسنندۃ لایحہ، در سطرهای متعدد بہ تفصیل بہ مسئلۃ اشغال ایران از سوی روس و عثمانی پرداختہ است.

۲. خوندگار یا خداوندگار لقب سلاطین عثمانی است کہ چاپ کنندہ لایحہ، آن را «خودکار»! خواندہ است.

است)؛ جبل قشقّه (جبل قشقشه)؛ حاصل مجالس بر وفق (وصل مجالس بر وفق)؛ مأمور عثمانی شروع به بد ادایی و کناره‌جویی (مأمور عثمانی شروع به آنرا به بدلویی و کناره‌جویی)؛ دویرج (دوریج)؛ در ذروه موسوم به سیاه‌کوه (در ذروه مرسوم به سیاه‌کوه)؛ جنگ سیواسطاپول (جنگ سیوطاپل)؛ به ملکیت همان طرف (به مملکت همان طرف)؛ احتیاج به ترک ادعا (اختصاص به ترک ادعا)، مقتضی بود (منقضی بود)؛ جنرال کمبل (جنرال کمال)؛ کلنل زیلیونی (کلنل زملیونی)؛ لایحه خود را بیان (لایحه خود را اتیان)، هرسک و بوسنه (برسک و بوسنه)؛ عهده تعویق (عقدّه تعویق)؛ اخسقه و اردهان و قارص (احسقه و ارزمان و قارص) و... .

مواردی که برشمرده شد، تنها شماری از اغلاط فاحش در استنساخ لایحه مذکور است. جدای از آن، در برخی صفحات، کلمات یا سطر و یا سطرهایی نیز جا افتاده و همین امر موجب بروز سکتّه در مفهوم و مضمون جملات و عبارات شده است؛ چنان‌که از برخی اغلاط پیداست، چاپ‌کننده لایحه؛ هیچ توجهی به اهمیت اسامی جایها در این نسخه نکرده است. در حالی که روشن ساختن موقعیت جغرافیایی این اسامی در آثار مربوط به تحدید حدود، از اهمیت زیادی برخوردار است.

نگارنده تا جایی که آگاهیهای موجود در منابع اجازه می‌داد، تلاش کرد تا با آوردن توضیحات مختصر و مفید، موقعیت جغرافیایی مکانهای مورد اشاره در متن را روشن سازد. در این زمینه، از فرهنگهای مختلف نظیر «رودها و رودنامه ایران» و «کوهها و کوهنامه ایران» و فرهنگ فارسی معین بهره برد. همچنین از توضیحات مندرج در ذیل صفحات رساله تحقیقات سرحدیه مشیرالدوله نیز استفاده شده است. با این حال، برخی اسامی جایها، بدون توضیح ماند، بدین علت که هیچ نشانی از

اسامی مزبور در منابع در دسترس یافت نشد. به هر رو، توضیحات مندرج در زیرنویس‌ها می‌تواند به نوبه خود به فهم بهتر متن پیش رو کمک شایانی بکند.

[متن لایحه]

بسم الله خير الاسماء

۱. معلوم ارباب وقوف معاملات دولیه است که مسئله حدود مابین دو دولت، امر عمده و مهمی است که لامحاله باید مبتنی به عهدنامه بوده باشد و بس. مسئله حدود مابین ایران و عثمانی هم از این مقوله است؛ زیرا شاه اسماعیل اول صفوی که اولین پادشاه صفویه است، پس از فتح خراسان و ترکستان و آذربایجان و سایر، در سنه نه صد و چهارده یا شانزده، خطه بغداد را که در تصرف متغلبه بود، تصرف نمود. در حالتی که هنوز حدود عثمانیه، اغلبی همان حدود مقررۀ امیر تیموری بود؛ و از آمد و سیواس و کماخ^۱ به این طرف نگذشته بودند.

۲. بعد، سلطان سلیمان^۲ عثمانی بن سلطان سلیم^۳ که فرنگستان از سطوت او در تشویش بود، در عهد شاه تهماسب اول صفوی، یا برای تکمیل نتایج محاربه والد خود با شاه اسماعیل اول صفوی؛ یا به سبب این که شاه تهماسب اول صفوی را فرنگیها به تلافی جنگ پدر خود برخیزانیدند که وسیله برگشتن سلطان سلیمان از محاصره ویانه [وین] پایتخت اوستریا [اتریش] بشود، یا به هر علتی که بود، با ایران آغاز محاربه نمود. پس از محاربات طولانی در سنه نه صد و چهل هجری، بغداد را از تصرف ایران بیرون آورده، خود متصرف شد و تا اوایل نه صد و

۱. شهرهایی که امروزه در شرق ترکیه واقع شده‌اند.

۲. دهمین پادشاه عثمانی که از سال ۹۲۶ تا ۹۷۴ سلطنت کرد و در ۷۴ سالگی درگذشت.

۳. نهمین پادشاه عثمانی که از سال ۹۱۸ تا ۹۲۶ سلطنت کرد و در ۵۱ سالگی درگذشت.

شصت و نه، محاربه در میان دولتین ممتد بود. به قراری که از سواد نامجات متبادله طرفین مندرجه در مجموعه منشآت فریدون بیگ^۱ معلوم می شود، در اوایل نه صد و شصت و نه، مصالحه کرده، «الصِّلْحُ خَیْرٌ»^۲ ماده تاریخ آن گردید. ولی باز در حق بعض مواد سرحدیه خالی از مباحثه نبودند، تا این که سلطان [۱۹] بایزید، پسر سلطان سلیمان با دوازده هزار سوار فراراً به ایران آمده، مظهر حمایت شاه طهماسب اول و موجب تزاید تردد سفراء جانبین برای شفاعت بایزید گردیده،^۳ بالاخره چنان که از نامجات متبادله مندرجه در مجموعه منشآت فریدون بیگ^۴ مشهود می شود، در سنه نه صد و هفتاد و یک، به سبب رد بایزید به سلطان سلیمان به شرطی که جان او محفوظ و مأمون باشد و اخذ قریب دو کرو و نیم تومان و تعهد تفویض قارص به ایران به کلی رفع مشاجرات طرفین شده، قراریتی داده که طرفین به خاک یکدیگر تجاوز نکنند. و این اولین معاهده بود^۵

۱. فریدون بیگ به عنوان کاتب دیوان در سفرهای نظامی سلطان سلیمان قانونی حضور داشت. وی در سال ۱۵۷۰/۷۸۹، رئیس الکتاب و در سال ۱۵۷۳/۹۸۱ نشانجی شد. در این اثنا، مهمترین اثر خود یعنی منشآت السلاطین را تدوین کرد و در سال ۱۵۷۴/۹۸۲ آن را به پایان رساند. این اثر حاوی فرمانها، فتحنامه ها و مکتوبات است و تا زمان سلطنت سلطان مراد سوم را شامل می شود. فریدون بیگ در اثر عظیم خود، منشآت السلاطین، ۱۸۸۰ مکتوب رسمی مربوط به دوره عثمانی و ماقبل از آن را یکجا جمع و تدوین کرده است. منشآت السلاطین در سالهای ۱۲۶۴-۱۲۶۵ و ۱۲۷۴-۱۲۷۵ در دو جلد در استانبول به چاپ رسیده است. نک: بورسلی محمدطاهر، عثمانلی مؤکلفری، ج ۲، ص ۳۶۴-۳۶۳؛ بابیگر، ص ۱۱۸-۱۲۰.

۲. ابراهیم، ۱۹ و ۲۰.

۳. درباره پناهنده شدن بایزید به دربار شاه طهماسب و سرنوشت او در ایران، در بیشتر منابع صفوی و عثمانی آگاهی های زیادی آمده است.

۴. ضبط اصل: یک.

۵. منظور عهدنامه آماسیه است که بعد از جنگهای بیست ساله میان شاه طهماسب و سلطان سلیمان در سال ۱۵۵۵/۹۶۳ میان دو کشور امضا شد. این عهدنامه، نقطه پایانی بر نیم قرن جنگهای خونین ایران و عثمانی گذارد و صلح بین دو کشور را به مدت یک ربع قرن تأمین کرد. نک: اصغر جعفری ولدانی، بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق، ص ۱۱. و نیز منوچهر پارسادوست، شاه طهماسب اول، ص ۲۳۶-۲۴۷.

که در حقّ حدود ما بین ایران و عثمانی به طور استاتوقو^۱ منعقد شد تا این دو پادشاه حیات داشتند، به کمال دوستی راه رفتند.

۳. ولی پس از فوت ایشان، باز محاربه شروع شده، تقریباً از سنّه نه صد و هشتاد و پنج به بعد، تا نه صد و نود و شش در عهد شاه اسمعیل ثانی و سلطان محمد صفوی^۲ و اوایل شاه عباس اوّل، محاربه مزبوره امتداد داشت و اغلب ممالک ایران، اعم از کرمانشاهان و کردستان و آذربایجان، از آخسقه^۳ تا تبریز به تصرف عثمانیه گذشته، شاه عباس اوّل که دوازده ساله بود و در حیات پدر دو سالی جلوس کرده بود، ملاحظه نمود که از یک طرف عثمانیه، کرمانشاهان و کردستان و آذربایجان را تا تبریز تصرف کرده اند و از طرف دیگر ازبکها، ملک هرات و خراسان و سایر را تا شاهرود متصرف گردیده و از طرف دیگر میان امرا و چاکران دربار ایران که هر یکی یک نفر از شاهزادگان را لله و مربّی بودند، نفاق کلی به هم رسیده، حتی به دست آویز شاهزاده که در دست داشتند، به تمرّد و حکم پادشاه نیز عادی شده اند، برای اصلاح این سه محذور خطرناک، اصلاح محذور [۲۰] قوی را مقدّم داشته، عجلتاً معاهده اضطراری با عثمانی منعقد نموده، تمامی اراضی و ایالات ایران که به تصرف عثمانیه گذشته بود، حتّی تبریز و مراغه و سایر در تصرف عثمانیه مانده و برادرزاده خود حیدر میرزا را که طفل صغیر بود، به اتّفاق یک نفر سفیری از طرف خود روانه اسلامبول نمود^۴ و این

۱. یا استاتوقو (= statu-quo) به معنی وضع موجود، احوال حالیه، کماکان.

۲. شاه محمد خداپنده.

۳. از شهرهای واقع در شرق ترکیه.

۴. درباره زندگی و سرنوشت شاهزاده حیدر میرزا در استانبول، مصطفی افندی سلانیکلی در تاریخ خود، آگاهی های ارزشمندی آورده است. این اثر، از سوی نگارنده تصحیح و ترجمه شده و در دست انتشار است.

معاهده، معاهده دوم بود که گویا تقریباً در نه صد و نود و شش ما بین ایران و عثمانی اضطراراً و موقتاً منعقد گردید.^۱

۴. و بعد برای سلب قدرت امراء و رفع تعصّب اویماقات شاهسون و حسن نظم داخله کرده، بیدقی از طرف خود نصب و مردم اویماقات را به زیر بیدق پادشاهی و ترک تعصّب اویماقی دعوت نمود که هر کس شاهپرست و دوستدار مرشد کامل است، به زیر بیدق پادشاهی جمع و مطیع حکم پادشاه بشود. بدین وسیله، تمامی اویماقات به هم خورده، شوکت امراء به کلی شکسته، هرگونه تنبیهی که در حق هر یک مقصود پادشاه بود، به عمل آورده، امر نوکر و داخله را کاملاً منظم نموده، به برکت این تمهید ملوکانه، تجهیز سفر خراسان نموده، ازبکیه^۲ را از خاک ایران بیرون و تا حدود خوارزم و بخارا تمامی ملک خراسان و سایر را آسوده و مأمون نموده، تسلط کلی در خوارزم نیز به هم رسانیده، به اصفهان معاودت کرد و هنوز از زحمات سفر خراسان آسوده و تجهیز سفر آذربایجان و محاربه عثمانیه را تمهید نکرده بود که خان ابدال بیگ، پسر غازی بیگ گرد سلماسی از مظالم عثمانیه به تظلم وارد اصفهان شده، پادشاه به تحریض او عزم سفر آذربایجان نموده، به ایلغار، نه روزه از اصفهان به واسمنج سه فرسخی تبریز رسید که شاید هنوز عثمانیه واقف نگشته داخل قلعه تبریز شود که عثمانیه ها برای قشون خود مسکن ساخته، روزها در شهر با اهالی محشور و به مناسبت وصلتها و قرابتها که به علت امتداد ایام توقف تبریز با اهالی

۱. در خصوص نخستین پیمان صلح شاه عباس با عثمانی، نگاه کنید به: منوچهر پارسادوست، شاه عباس اول

(پادشاهی با درسهایی که باید فرا گرفت)، ص ۴۳۶-۴۴۴.

۲. ضبط اصل: اوزبکیه.

به هم رسانیده بودند، مشغول مراوده و اظهار خصوصیت می شدند، شبها به قلعه می رفتند، پادشاه به انتظار [۲۱] وصول عقب مانده، ایلغاریان در واسمنج اندک مکشی کرده، ملتفت شد که مردم شاه را شناخته اند. برای این که مبدا خبر به تبریز رسد، فوراً از آن جا حرکت کرده، روانه تبریز شد.

مع هذا، محض وصول شاه به خیراتی که مبدأ خیابان تبریز است، آوازه وصول شاه به بازار تبریز رسیده، هر چه عثمانیه در شهر بود، داخل قلعه شده، دروازه ها را بستند. چون حکمت خداوندی اسباب غلبه و فتح و نصرت شاه را به بهتر و جهی ترتیب می فرمود، معلوم شاه شد قشون عثمانیه که به سر قلعه غازی بیگ رفته و غازی بیگ در حالت محصورى پسر خود را از قلعه به پایین انداخته، متظلماً به اصفهان رفته بود، هنوز از سر قلعه برنگشته، مشغول محاصره اند. علی هذا، پادشاه فوراً از تبریز رو به قلعه غازی بیگ حرکت نمود که قشون عثمانی هنوز واقف نگشته، دست بردی به آنها بزند. در حالتی که قشون مزبور قلعه را کوبیده و جوقی را که از قشون نخجوان به کمک خود آورده بودند، با راه مرند مرخص نخجوان نموده، علی پاشا سردار کل با جمعی از پاشایان و قشون مأمور به توقف تبریز، رو به تبریز می آمدند. در صحرای خواجه میرجان، سه فرسخی تبریز شاه به آنها رسیده، با حملات متواتره، قشون عثمانی را از هم پاشیده، علی پاشا سردار کل و جمعی از پاشایان دیگر را زنده دستگیر کرده، با فتح نمایان مراجعت به تبریز نمود.

این قضیه که گویا در سنه ۱۰۱۲ اتفاق افتاد، مجدداً سبب افتتاح ابواب محاربات مابین ایران و عثمانی گردیده، با این که بارها مصالحه کرده، حتی در یکی قرار به تحدید حدود هم داده، در طرف آذربایجان امیرگونه خان قاجار، سردار ایروان از جانب ایران و محمد پاشا تکلو، والی وان از جانب عثمانیه و

همچنین در طرف بغداد، محمود پاشا، ولد سنان پاشای معروف به جغال اوغلی از جانب عثمانیه، مهدی قلی بیگ امیرآخور پادشاهی از طرف ایران، مأمور به تحدید حدود گردیده، مأمورین سمت آذربایجان حدود را معین و نصب علایم نموده و سجلهای معتبر به مهر رؤسای قبایل و حکام محلیه و مأمورین جانبین به یکدیگر دادند، ولی در طرف بغداد، قرین حُسن [۲۲] انجام نگشته، جالب محاربه به آن سمت‌ها گردیده، آخراً بغداد نیز تقریباً در سنه ۱۰۳۲ به تصرف شاه عباس رسیده تا آن مرحوم حیات داشت، محاربه مستمر بود و عهدنامه پایداری در میانه منعقد نگردیده، بدین سبب محاربه تا عهد شاه صفی کشیده،^۱ آخراً در سنه ۱۰۴۹ به سبب گذشتن بغداد به تصرف سلطان مراد رابع^۲ قرار به مصالحه شده، محاربه متروک گردید.

۵. اما تفصیل معاهده‌ای که مابین شاه صفی و سلطان مراد رابع گذشته است،^۳ اگرچه نسخه صحیحی از آن در هیچ یک [از] دولتین باقی نمانده است؛^۴ ولی به قراری که از سواد نامجات متبادله دولتین که در مجموعه منشآت فریدون بیگ

۱. برای آگاهی از جنگ میان ایران و عثمانی در دوره شاه صفی و سلطان مراد چهارم که منجر به اشغال بغداد از سوی عثمانی شد، نک: نصرالله صالحی، «رویاریبی ایران و عثمانی بر سر بغداد (۱۰۴۸-۱۰۴۹/۱۶۳۸-۱۶۳۹): علل و نتایج»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات تاریخی، ش ۱۵، بهار ۱۳۸۶، ص ۹۹-۱۲۳.

۲. هجدهمین پادشاه عثمانی که از ۱۰۳۲ تا ۱۰۴۹ سلطنت کرد و در سن سی و یک سالگی درگذشت.

۳. منظور معاهده قصرشیرین یا زهاب (۱۶۳۹/۱۰۴۹) است.

۴. همان‌طور که نویسنده اشاره می‌کند، از عهدنامه مزبور، هیچ نسخه‌ای موجود نیست. بنابراین وجود این عهدنامه به کلی مشکوک است؛ زیرا نه نسخه اصلی آن و نه سواد آن نزد هیچ یک از دو دولت ایران و عثمانی موجود نیست. متنی که نماینده عثمانی، درویش پاشا، در کمیسیونهای تحدید حدود به آن استناد می‌کرده، در واقع متن نامه‌ای از سلطان مراد رابع به شاه صفی در شوال ۱۰۴۹ است. میرزا جعفرخان مشیرالدوله ضمن نقل کامل متن نامه، به بی اعتبار بودن آن به عنوان عهدنامه اشاره کرده است: «حقیقتاً اصل عهدنامه مزبور، که عبارت از تصدیق نامه دو پادشاه است، در هیچ یک از دولتین موجود نیست». نک: رساله تحقیقات سرحدیه، ص ۷۴-۸۱.

مندرج است، چنین معلوم می‌شود که قشون عثمانیه پس از فتح بغداد و انتزاع آن از تصرف گماشتگان شاه صفی در سنهٔ مزبوره رو به زهاب و کرمانشاهان می‌آمده‌اند و شاه صفی هم به موجب نامجات مخصوصه با سلطان مراد رابع گفتگوی مصالحه داشته و قرار داده بوده‌اند [که] حدود سلطان سلیمانی اساس مادهٔ حدود دولتین بوده، طی گفتگو بشود. در وصول قشون عثمانی نزدیکی زهاب، ساروخان، سفیر شاه صفی وارد اردوی عثمانیه شده، عهدنامه را منعقد و امضا می‌نمایند.^۱ و در ضمن معاهده، قرار می‌دهند که در سمت بغداد، جَسَّان و بادرائی^۲ و قصبهٔ مندلیج^۳ به عثمانیه واگذار شود و کوهی که در پهلوی قصبهٔ مندلیج است، به ایران مانده، صحاری واقعه فی مابین مندلیج و درتنگ^۴ و همچنین درنه و درتنگ به عثمانیه واگذار شده، سرمیل^۵ کنند، سنور درتنگ بشود و شهرزور^۶ و قزله^۷ به عثمانیه بماند و در سمت آذربایجان، قلعهٔ قطور^۸ و ماکو^۹ و مغازبرد^{۱۰} از طرفین تخریب شود.

۱. منظور معاهدهٔ قصر شیرین است.

۲. جَسَّان و بادرائی دو قصبه در عراق کنونی است و در دورترین نقطهٔ جنوبی پشتکوه لرستان واقع شده است.

۳. همان مندلی است که اکنون در خاک عراق است.

۴. درتنگ تقریباً همان زهاب است.

۵. سرمیل محلی است در ۷ مایلی شهر کنند.

۶. در چهار منزلی شمال غربی دینور، ولایت شهرزور واقع است. اکنون در خاک عراق است.

۷. به ناحیهٔ پنجوین گفته می‌شود.

۸. نام یکی از دهستانهای هفت گانهٔ بخش حومهٔ شهرستان خوی، در جنوب باختری بخش واقع از شمال به دهستان الند، و از جنوب به کروسنی و مرز ترکیه، از خاور به رهاال و فرورق، از باختر به مرز ایران و ترکیه محدود می‌باشد.

۹. ماکو در ۲۷۵ کیلومتری شمال غربی ارومیه واقع و مرکز شهرستان ماکو (آذربایجان غربی) است.

۱۰. اکنون در شرق ترکیه است.

۶. این عهدنامه، عهدنامه سوم است که بین الدولتین در هزار و چهل و نه هجری منعقد و معروف به معاهده سلطان مراد رابع گردیده تا ظهور طغیان افغانه در ایران، یعنی تا سنه یک هزار و صد و سی باعث آسودگی طرفین و رفع مصایب محاربات بود. این نکته هم نباید پوشیده بماند که چون اساس معاهده مزبوره، در حق حدود به موجب نامجبات طرفین عبارت از حدود سلطان سلیمانی بود و هنگام انعقاد معاهده سلطان مرادی به سبب قرب زمان، همه نقاط حدود سلطان سلیمانی معروف طرفین [۲۳] و اهالی جانبین بوده است. به همین جهت است که در ضمن معاهده مزبوره، اسمی از اغلب جاهای حدود دولتین ذکر نشده، ولی در معنی، به ملاحظه اساس مزبور، محدود به حدود سلطان سلیمانی و همه نقاط مزبوره، معلوم طرفین بوده است.

۷. بالجمله در سنه یک هزار و صد و سی و پنج که افغانه، اصفهان را تصرف و شاه سلطان حسین مرحوم را با تمامی اولاد غیر از شاه تهماسب ثانی که در خارج به جمع اعوان و انصار مشغول بود، شهید کردند و به سبب تصادف این حادثه بی رحمانه «بآخر ماه محرم» [آخر ماه محرم] ماده تاریخ آن شد، عثمانیه هم به طمع افتاده، عهدنامه سلطان مرادی را منسوخ گرفته، حمله به حدود ایران آورده به قراری که در تواریخ عثمانیه دیده‌ام، باطناً با روسیه عهدی بسته،^۱ آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان و قدری از همدان را در میان خودشان

۱. منظور عهدنامه اسلامبول بین روسیه و عثمانی بر سر تقسیم ایران است که در سال ۱۱۳۷ قمری میان آن دو کشور امضا شد و به موجب ماده دوم آن، شهرهای دربند و باکو با تمام توابع و بخشهای آن در طول ساحل دریای خزر و همچنین ایالات گیلان، مازندران و گرگان برای همیشه به روسیه واگذار شد. به این ترتیب، در این منطقه خط مرزی جدیدی از محل ملتقای رودهای ارس و کُر، تا مغرب اردبیل، بین روسیه و عثمانی ایجاد می‌شد. برای آگاهی بیشتر، نک: ولدانی، ... ص ۱۷.

قسمت کرده، یک تپه را در قرب اردبیل ملتقای حدود طرفین قرار داده، به خط مستقیم به سمت همدان برده مغرب آن خط را در تبریز و مراغه و ارومیه هم داخل آن بود، به سهم عثمانیه منظور و خطی دیگر به سمت رودخانه کُر و ارس برده، جانب شرق آن را با سواحل غربی بحر خزر به سهم روسیه منظور داشته، به همین زمینه به ضبط ممالک مزبوره پرداخته، تصرف نمودند. ولسی روسیه به مناسبت این که شاه تهماسب ثانی از آنها برای دفع افغان و عثمانی استمداد کرده، گویا تسلیم گیلانات را هم به روسیه وعده کرده بود، ولایات مزبوره را به عنوان این که منظورشان کمک است، ضبط نمود و عثمانیه به قهر و غلبه و استمالت، بعض اهالی پیش آمدند. در این بین، افغانه در قرب همدان با عثمانیه، [که] شاه تهماسب را شکست داده، جری شده بودند، مصاف داده، عثمانیه را مغلوب و بیست و دو عراده توپ عثمانیه را با بعض ادوات اردوی آنها ضبط کرده، افغانه برای اخذ نتیجه فتح خود و عثمانیه برای جبران^۱ شکست خویش، بنای مصالحه گذاشته، [۲۴] در تاریخ یک هزار و صد و چهل عهدنامه منعقد نموده،^۲ به قراری که در ضمن مذاکرات مجالس آینده در اسلامبول قرارنامه مزبوره را مأمور عثمانی ابراز و قرائت نمود، معلوم شد که در ضمن معاهده مزبوره، عثمانیه با اشرف افغان قرار داده بوده اند که چون والی حویزه،^۳ مرد شرور و مفسد است و در

۱. در اصل: جبر.

۲. منظور عهدنامه ای است که میان اشرف افغان و دولت عثمانی بسته شد. اشرف افغان با بستن قرارداد سال ۱۷۲۷/۱۱۴۰ با عثمانی، ضمن قبول عهدنامه روسیه و عثمانی (۱۱۳۷)، پذیرفت که زنجان، قزوین، سلطانیه و تهران نیز به دولت عثمانی واگذار شود. دولت عثمانی نیز در مقابل، پادشاهی اشرف افغان را بر ایران به رسمیت شناخت. به این ترتیب، اشرف افغان برای تحکیم سلطنت خود در ایران، بر تجزیه ایران صحه گذاشت. نک: همان، ص ۱۷.

۳. حویزه در کنار مرز عراق در غرب خوزستان، بخش شهرستان دشت میشان است. مسیر سفلی رود کرخه و

سرحد غالباً مصدر شرارت و ناامنی است، دولت عثمانی هر وقت به تأدیب او و ضبط حویزه اقدام کند، از طرف افغانه ممانعتی نشود.

۸. این معاهده، قرارنامه‌ای بود که فی‌مابین دو غاصب، در حقّ ممالک ایران منعقد و به صحابت تقی‌خان معروف، برای مبادله به اسلامبول فرستاده شد. ولی این قرارنامه، به هیچ وجه تکلیفی به عهده دولت ایران وارد نمی‌سازد و سند...^۱ حقّی از حقوق ایران نمی‌تواند شد؛ چراکه قراری است که دو غاصب با هم داده‌اند [و] ربطی به دولت ایران ندارد.

تقی‌خان همان است که در عهد نادرشاه با جواب عهدنامه اشرف بعد از مقهوری و مفقودی اشرف افغان، از اسلامبول مراجعت و تسلیم نادرشاه نموده، نادرشاه هم او را به نوکری خود اختیار کرده، گاهی حکومت عربستان و چندین بار حکومت فارس داده، در هر یکی خیانت کرد، ولی چون مرد کافی و کاری بود، نادرشاه به اندک گوشمالی باز به سر شغل خودش برقرار می‌نمود.

۹. نظر به تفصیل مزبوره، ایالات مقسومه و مغصوبه ایران، خاصه ایالات مغصوبه آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان، بدبختانه از بدو ظهور طغیان افغانه تا مزید تسلط نادرشاهی، یعنی از [سال هزار و صد و] سی و پنج تا حوالی پنجاه، قریب پانزده سال در ید غصب عثمانیه باقی مانده، سهل است، بعد از آن نیز اغلب نقاط مزبوره، تا استقرار عهدنامه نادرشاهی عرصه محاربات جانین گردید. مقصود اصلی نادرشاه، چنین بود که حدود امیر تیموری در میان دولّین مقرر

شعبه‌های آن پیش از ریختن به حورالعظیم آن را مشروب می‌کند. املاي این واژه از سال ۱۳۱۴ به صورت «هویزه» تغییر یافته است.

۱. یک کلمه خوانده نشد.

بوده، نقاضت شیعه و سنی هم از میانه برداشته شده، مذهب جعفری یکی از مذاهب مسلمة اسلام معدود گشته، مذاهب اربعه، مذاهب خمسه بشود. ولی نفاق داخله [۲۵] اهالی ایران که در هر سفری موجب ظهور بعض اختلافات و اغتشاشات داخله می شد، او را از این صرافت انداخته، بر وفق تکلیف عثمانیه راضی شد که حدود سلطان مرادی برقرار شود. در این باب نیز به علت مجهول بودن نقاط سرحدیه راجع به عهدنامه سلطان مرادی در ادخال این ماده به معاهده، خودداری کرده، اراضی و دهات واقعه در قرب حدود را بر وفق معاهده سلطان مرادی از دولت عثمانیه استفسار کرده، از طرف باب عالی اسامی نقاط مزبوره در ضمن سیاهه مفصلی به صحبت علی پاشای گنج [یعنی جوان] که عثمانیه گنج علی پاشا می گفتند، برای نادرشاه فرستاده شده، موافق آن در تاریخ هزار و صد پنجاه و نه هجری به عقد عهدنامه موافقت و قرار حدود را مربوط به معاهده سلطان مرادی نموده، تصدیق نامه خود را با چند زنجیر فیل و بعض هدایای نفیسه و جواهراتی که از هند آورده بود، به صحبت مصطفی قلی خان که گویا بیگلریگی بود، به قراری که عثمانیه ضبط کرده اند، میرزا مهدی خان نادری هم در جزو صاحب منصبان سفارت او بوده است، روانه اسلامبول ساخته، نزدیک بود که ممالک سرحدیه ایران بدین واسطه امن و آرامی حاصل کند. ولی هنوز مصطفی قلی خان برنگشته، نادرشاه مقتول و نایره محاربات داخلی مابین اولاد نادرشاه مغفور و سایر، مشتعل گردیده و سفیر عثمانی که در مراجعت مصطفی قلی خان به همراهی او با قریب هشتاد هزار تومان هدایا و جواهرات به حضور نادرشاه مأمور بود، تا دو سال در بغداد منتظر و از حصول امنیت ایران مأیوس گشته، به اجازت دولت عثمانی با هدایا که همراه داشت، مراجعت به اسلامبول نموده، اغتشاش ایران به جایی رسید که مصطفی قلی خان از اقامت بغداد

دلتنگ [۲۶] و به خیال جاهلانه داوطلب شد که عثمانیه جمعیتی به او بدهد [تا] ایالت کرمانشاهان و سایر را به دست آویز محمدحسین میرزا نامی که از سلسله صفویه در بغداد بوده است، برای عثمانیه ضبط و تصرف کند.

دولت عثمانی، باطناً به والی بغداد نوشتند که او را ملامت و نصیحت کرده، مانع حرکت او بشود، حتی از برکت اقداماتی که از وجود نادری مشاهده کرده بودند، به تمامی حکام سرحدیه خود قدغن اکید نمودند که هرگز تخطی به حدود ایران نکنند و در قُرب حدود ایران نیز از حرکات عسکریه، خاصه در اربیل که کوه آن ملاصق سنور قزلباش است، کفّ ید نمایند تا پادشاه مستقّلی از میانه ظهور کند. بعد از آن که اغتشاش ممتد شد و سلطان مقتدری ظهور نکرد، عثمانیه باز در بعض جاها مبادرت به تخطی نمودند.

۱۰. بالجمله عهدنامه نادری، در معنی، عهدنامه چهارم بود که مابین ایران و عثمانی منعقد شد^۱ و عهدنامه دویم بود که ماده حدود آن مربوط به حدود سلطان مرادی گشت که آن هم به اساس حدود سلطان سلیمانی بود. در این که نادرشاه از باب عالی صورت مخصوصی برای نقاط سرحدیه عهدنامه سلطان مرادی گرفته بود، در معنی، طرفین در حین عقد عهدنامه مزبوره به همه نقاط سرحدیه سلطان مرادی و سلطان سلیمانی خبیر و واقف بودند. با بصیرت کامله، قرار حدود سلطان مرادی را که کاشف نقاط اساسیه حدود سلطان سلیمانی هم بود، جزو

۱. منظور عهدنامه گردان است که در سال ۱۷۴۶/۱۱۵۹ میان نادرشاه و دولت عثمانی منعقد شد. این عهدنامه شامل بخشهایی به نام «اساس»، «شرط»، «مواد»، و «ضمیمه» بود. در مبحث اساس عهدنامه، مجدداً خطوط سرحدی تعیین شده در عهدنامه قصرشیرین (یا عهدنامه سلطان مرادی) مورد تأیید قرار گرفت. همچنین دو کشور تعهد کردند که به خطوط مرزی مذکور احترام گذاشته، از تجاوز به آن خودداری کنند. نک: ولدانی، ...، ص ۱۹.

عهدنامه مزبوره نمودند.

۱۱. ولی، نتیجه مقصوده از معاهده مزبوره که یکی رفع اختلافات مذهبیّه و تحصیل دواعی اتحاد اسلام و دیگری جلب امن و آسایش حدود بود، میسر نگشته، به علت مقتولی بلافصل نادرشاه و توالی اختلالات داخله ایران و مفتونی سرحدداران عثمانیه به استفاده خودشان از تخطی و تجاوز عشایر سرحدیه به خاک ایران و ترجیح [۲۷] اولیای دولت عثمانیه توسیع موقت مملکت خود را به تحصیل اتحاد دائمی اسلام، اخذ نتیجه معاهده مزبوره تا طلوع دولت جاویدآیت قاجاریّه و انتصاب ولیعهد مبرور یعنی نایب السلطنه عباس میرزای مغفور، البسه الله من حلل النور، به حکمرانی و فرمانروایی آذربایجان در عقدۀ تعویق مانده در این عرض مدّت که روی هم رفته قریب هشتاد سال به تحقیق ایّام قرب بود، به قراری که از تواریخ عثمانیه و ایران مفهوم می شود، اراضی و ایالات زیادی از حدود سلطان مرادی، از خاک ایران چه به واسطۀ حرکات عسکریّه، چه به واسطۀ جلب و استمالت رؤسای عشایر و قبایل، به تصرف غصب عثمانیه و بعضی عشایر متمرّد گذشته، این معنی باعث شد که در عهد دولت خاقان خلدآشیان، فتحعلی شاه جنّت مکان، و ایّام حکمرانی و فرمانروایی ولیعهد مبرور در آذربایجان، افتتاح ابواب محاربه با عثمانیه پیشنهاد شده، اغلب املاک مغصوبه در سمت عربستان و کرمانشاهان و کردستان و آذربایجان از تصرف عثمانیه انتزاع شده، به سبب ظهور ناخوشی وبا در اردوی ولیعهد مبرور که بعد از فتح محاربه توپراق قلعه رو به ارض روم^۱ و انتزاع سایر محال مغصوبه عازم بودند، بروز کرده،

۱. ارض روم یا ارزنة الروم یا ارزروم شهری واقع در شمال شرقی عثمانی/ترکیه، از مراکز زراعت و تجارت و در سر راه ایران به اروپا واقع شده است. آخرین معاهده مرزی ایران و عثمانی در زمان محمدشاه قاجار در این

نیل این مأمول زیاده بر این، میسر نگشته، ولیعهد مبرور اغلب قشون خود را مرخص و مرحوم میرزا محمدعلی آشتیانی را برای عقد معاهده، اختیار تامه داده، روانه ارض روم نمودند. رثوف پاشا، صدراعظم عثمانیه هم از طرف دولت عثمانیه اختیار کامل حاصل نموده، در ارض روم به تاریخ یک هزار و دویست و سی و هشت عهدنامه منعقد نموده، در ضمن آن تمامی فقرات عهدنامه نادرشاه را که من جمله استقرار حدود سلطان مرادی بود، مندرج داشته، وسیله صلح مؤبد دولتین گردیدند. [۲۸]

۱۲. این معاهده، در معنی، معاهده پنجم بود که بین الدولتین منعقد گشته؛ اما در ماده حدود، عهدنامه سیم بود که به استقرار حدود سلطان مرادی بسته شد. اگرچه سبب دفع محاربات و جلب دوستی و موالات دولتین گردید.

۱۳. ولی از این که مدت یک صد و هشتاد و نه سال از انعقاد معاهده سلطان مرادی گذشته (و به علت امتداد ایام فترت سلطنت ایران و انقلابات متوالیه سرحدیه و تصرفات متکاثره غاصبانه عثمانیه در خاک ایران، چه بر حسب تقسیمی که با روسیه کرده بودند و چه علاوه بر تقسیم مزبور)، نقاط سرحدیه راجع به عهدنامه سلطان مرادی، همچنین به عهدنامه سلطان سلیمانی به کلی از نظرها محو شده بود. عهدنامه نادرشاهی هم که مربوط به عهدنامه سلطان مرادی بود و می توانست به سبب قرب زمان و تحصیل سیاهه مخصوصه برای اسامی نقاط سرحدیه سلطان مرادی که از دولت عثمانیه گرفته بود، وسیله رفع اشتباهات

شهر امضا شده است. شهرت این شهر در تاریخ ایران، بیشتر از جهت تشکیل کنفرانس بین المللی ارزنة الروم است که در آن، معاهده دوم ارزنة الروم میان دو کشور ایران و عثمانی امضا شد.

۱. منظور معاهده ارزنة الروم اول است که در دوره فتحعلی شاه قاجار میان دو کشور بسته شد. برای آگاهی از متن این معاهده، نگاه کنید به رساله تحقیقات سرحدیه، ص ۱۶-۲۲.

محتمله در حقّ حدود بشود، به علّت وفات بلافاصله نادرشاه و ظهور اغتشاشات داخله و خارجه، در پرده خفا مانده، اسمی از نقاط سرحدّیه مسطوره، مذکور و منتشر نگردید که موجب تذکر جدید اهالی و تا چندی مرکوز خاطر سرحدنشینان بوده، مظهر مناقشه و اختلافی نشود. این گونه بی اطلاعی که تا عهد سلطنت قوی شوکت خاقان مغفور خلدآشیان، فتحعلی شاه قاجار امتداد یافته و به علّت تجاوزات جدیدۀ عثمانیه بعد از معاهدۀ نادرشاهی به ممالک ایران، روز به روز متزاید گشته بود؛ سبب قوی گردید که بعد از عقد معاهدۀ جدیدۀ سنۀ ۱۲۳۸ تشخیص نقاط سرحدّیه و حلّ مسائل راجع به آن که مربوط به معاهدۀ نادرشاهی و معاهدۀ نادرشاهی هم مربوط به معاهدۀ سلطان مرادی بود، مظهر مناقشات طولانی گردیده تا رحلت خاقان مغفور و جلوس شاهنشاه غازی، محمدشاه مبرور، نیز مسجّل نگشته، مؤدّی به مراودۀ سفرای جانبین آمد.

در این بین، علی رضا پاشا، والی بغداد به هر خیالی و به هر علّتی بود، به سوق عسکر، بندر محمّره و عشایر کعب را که بندر مزبور ملکاً خاک ایران و عشیرت مزبوره هم تبعۀ خاصۀ ایران ساکن بندر محمّره بودند، به کمال بی رحمی در سنۀ یک هزار و دویست و پنجاه و سه در [۲۹] حالتی که موکب همایون محمدشاه قاجار غازی طاب ثراه، در افغانستان مشغول محاصره هرات بود؛ قتل و غارت و اسیر کرده، نسا و صبیان آنها را به معرض بیع و شرا آورده، این معنی زایدأ علی ماسبق، مظهر اهمّیت گردیده، متدرّجاً بعض موادّ دیگر هم اتّفاق افتاده، موادّ نزاعیۀ طرفین از عشره و عشرین گذشته، نزدیک شد که صفوت به کدورت و صلح به جنگ مبدّل شود. وزرای مختار روس و انگلیس که هر یک، دؤول متبوعۀ ایشان مناسبت های مختلفه و متّحده با هر یک [از] دولّتين ایران و عثمانی داشتند، پای توسّط به میان گذاشته، به استصواب ایشان، مرحوم میرزا جعفرخان

مشیرالدوله که آن وقت هنوز مشیرالدوله نشده، فقط مهندس‌باشی‌گری دولت علیه را داشت، به سفارت مخصوصه و وزیر مختاری به اسلامبول فرستاده شد.^۱ خوندگار^۲ عثمانی که سلطان محمود ثانی و شخص مهذب و جلیل‌القدر بود، سفیر ایران را به خوبی پذیرفته و لکن حسن انجام مطالب میسر نگشته، به سبب وفات سلطان محمود مغفور و جلوس سلطان عبدالمجید، پسرش به جای پدر، میرزا جعفرخان مرحوم نیز برای تجدید مأموریت خود و عرض پاره‌ای مواد لازم و تحصیل نامهٔ تعزیت و تهنیت، معاودت به ایران نموده، بعد از اعطاء لقب مشیرالدوله؛ مجدداً مأموریت اسلامبول به هم رسانید. هنوز حرکت نکرده بود که صارم افندی نامی، از رجال دولت عثمانی نیز ظاهراً برای اخبار وفات سلطان محمود و جلوس سلطان عبدالمجید و باطناً برای انجام موادی که سبب مناقشهٔ دولتین شده و عمده‌ترین این، مادهٔ حدود بود، [۳۰] به ایران آمده، در اصفهان که موکب همایون محمدشاه مغفور برای سیاحت و بعضی انتظامات مقتضیه تشریف‌فرمای اصفهان بود، به شرف حضور شهریاری مشرف و به تملّقات ملوکانه پذیرفته شده،^۳ میرزا جعفرخان مرحوم نیز در شهر رجب ۱۲۵۶ روانهٔ اسلامبول گردیده، در این سفر ثانی، این‌بنده نیز به عنوان منشی‌گری سفارت آن مرحوم همراه بود. باز هیچ یک از این دو سفیر موفق به اصلاح موادّ نزاعیه نگشته، مراجعت به پایتخت دول متبوعهٔ خود نمودند.

استفاده‌ای که از مأموریت صارم افندی به دولت عثمانی عاید شد، فقط همین

۱. دربارهٔ سیر زندگی میرزا جعفرخان مشیرالدوله، نگاه کنید به مقدمهٔ محمد مشیری بر رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، ص ۸-۱۵.

۲. لقب سلاطین عثمانی.

۳. دربارهٔ علت مأموریت صارم افندی به ایران، نک: رسالهٔ تحقیقات سرحدیه، ص ۳۷.

بود که موافق عهدنامه نادری می‌بایست دولتین علیتین خرج سفرای یکدیگر را در خاک خود کارسازی نمایند، بر حسب خواهش صارم افندی، دادن خرج سفرای یکدیگر از طرفین موقوف شد. بالجمله مجدداً به سبب اصرار سفرای واسطه که برای حفظ صلح به کار می‌بردند، قرار به تشکیل قومسیون مختلط در ارض‌روم شده، از طرف دولت علیّه ایران باز مرحوم مشیرالدوله میرزا جعفرخان، مأمور و در تبریز به مرض صعب طولانی دچار گشته، مرحوم میرزا تقی‌خان وزیر نظام که آخراً به رتبه امارت نظام و صدراعظمی دولت علیّه ایران موفّق شده، نیکنامی جاوید برای خود باقی گذاشت، به جای ایشان به مجلس قومسیون ارض‌روم مأمور و روانه و قریب چهار سال در ارض‌روم با مأمورین دول ثلاثه عثمانی و روس و انگلیس مشغول مذاکرات موادّ نزاعیه که اهمّ آن مناقشات سرحدّیه بود، گردیدند.^۱

۱۴- چون به نحوی که مسطور شد، در معاهده مورّخه سنه یک هزار و دویست و سی و هشت ماده حدود راجع به عهدنامه نادرشاهی و در عهدنامه نادرشاهی هم محوّل به عهدنامه سلطان مرادی شده، آن هم چنان‌که در ضمن جمله پنجم ذکر شد، مؤسّس به اساس حدود سلطان سلیمانی بود، نه از عهدنامه سلطان مرادی با شاه صفی نسخه‌ای اصلی در هیچ یک [از] دولتین [۳۱] موجود بود که معمول به طرفین شود و نه سواد معتبری داشت که قابل رجوع طرفین آید و در سوادیه هم که مأمور عثمانی به عنوان سواد عهدنامه سلطان مرادی ابراز

۱. درباره مأموریت میرزا تقی‌خان امیرکبیر به کنفرانس ارزنة‌الروم، نک: فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، مأموریت‌های سیاسی، بخش کنفرانس ارزنة‌الروم.

می نمود، ماده حدود را از جَسَن شروع کرده به بادرائی و مندلیج و شهرزور^۱ و قزلجه^۲ گذرانیده، قرار آنها را مختصراً ذکر کرده، در حقّ باقی حدود، فقط به تخریب قلعه قطور و ماکو و مغازبرد اشاره و ختم کرده بودند، یعنی در حقّ باقی حدود، نه خطّ حدودی مذکور بود که وسیله رفع اختلافات و اشکالات طرفین بشود و نه اسمی از اراضی سرحدّیه طرفین مندرج بود که باز تا حدّی بتواند وسیله رفع مناقشات جاریه بشود، این معنی مقتضی بود که حتماً به حدود سلطان سلیمانی که اُسّ اساس تمامی معاهدات مزبوره بود، رجوع شود. از آن بابت هم، فقط سوادِ نامه در دست بود که در مجموعه منشآت فریدون بیگ نوشته اند.

فرضاً اگر مقبول طرفین هم می شد، سوای ترک تخطّی و عدم تعرّض خاک یکدیگر، یعنی قرار استاتوقو اشاره و اشعاری به اسم اراضی سرحدّیه و خطّ استاتوقوی جانبین نداشت و به علّت مرور زمان طولانی از عقد معاهده سلطان سلیمانی، حتی سلطان مرادی هم وجود اهل و قوفی به نقاط سرحدّیه امکان تصوّر نداشت که رجوع به شهادت امثال او در حقّ حدود بشود؛ زیرا در وقت انعقاد مجالس ارض روم، سیصد سال از معاهده سلطان سلیمانی و زیاد از دویت سال از عقد معاهده سلطان مرادی می گذشت. عهدنامه نادری هم که قریب العهدتر از همه بود، باز یکصد سال تمام از انعقاد آن می گذشت و علاوه بر آن، چنان که در ضمن جمله سیزدهم ذکر شد، چون تصدیق نامه آن، از طرف دولت عثمانی وقتی به ایران رسید که بلافاصله قتل نادرشاه مغفور و انقلابات

۱. این مناطق در حال حاضر در خاک عراق قرار دارند.

۲. قزلجه، دهی از دهستان خداپندهلو، بخش قره، شهرستان سنج، ۱۷ کیلومتری مشرق گل تپه. یک قزلجه هم در آن طرف مرز و متعلّق به عراق است.

داخله و خارجه ظهور کرده، مجال آن نشد که صورت اسامی اراضی سرحدیه، بر وفق معاهده سلطان مرادی که از طرف دولت عثمانی به واسطه گنج علی پاشا [۳۲] برای اطلاع نادرشاه فرستاده شده بود، مسموع اغلب خواص شود، تا چه رسد به این که گوشزد سرحدنشینان و مرکوز خاطر ایشان هم گردیده، بدین واسطه نتایج و نبایر آنها نیز بتوانند بعد از مرور یک صد سال، در همچو روزی و همچو قومیسونی از قول آبا و اجداد خود ادای شهادت [حقّه و] خیرانه نمایند و حال آن که در عرض مدّت صد سال مزبور هم آن قدر تخطّیات و تصرفات غاصبانه طولانی تا مرکز ایالت تبریز و مراغه و کردستان و همدان و غیره واقع شده بود که حدود اصلیه عهدیه به کلی از نظر اهالی حاضره آن زمان رفته بود، تا چه رسد به روایات عنعن نبایر و نتایج آنها.

۱۵. بدین علت، مذاکرات مجالس ارض روم چهار سال امتداد یافته،^۱ مأمورین طرفین که به سبب این همه انقلابات و محاربات مفصله ماضیه و تکرار تصرفات و انتزاعات جانبین از ملک یکدیگر و محو شدن اسامی و دلایل حدود عهدیه و منسی شدن آنها، به حقیقت طالب مجهول بودند، در بسط ادّعای خود، مضایقه نکردند. خاصّه مأمور عثمانی^۲ به مناسبت این که کراراً در ایّام محاربه تا تبریز و همدان و سایر هم به تصرف عثمانیه گذشته بود، میدان ادّعا را زیاده تر وسعت

۱. کنفرانس ارزنة الروم در واقع نخستین مجمع بین المللی بود که اختلافهای دیرینه ایران و عثمانی، با شرکت مأموران میانجی انگلیس و روس در آن مورد گفتگو و حل و فصل قرار گرفت. نخستین جلسه کنفرانس در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۵۹ (۱۵ مه ۱۸۴۳) و آخرین جلسه آن در ۱۶ ربیع الثانی ۱۲۶۳ (۲ ژوئن ۱۸۴۷) که عهدنامه دوم ارزنة الروم بسته شد، تشکیل گردید. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، نگاه کنید به: اسنادی از روند انعقاد عهدنامه دوم ارزنة الروم (۱۲۶۴-۱۲۵۸ ق) به کوشش نصرالله صالحی، اداره انتشار دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷، ص بیست و یک.

۲. منظور انور افندی است که رئیس هیأت عثمانی در کنفرانس ارزنة الروم بود.

داده، هر چه دلش خواست، از املاک و بلوکات و ایالات داخله و سرحدیه ایران به عنوان این که داخل حدود سلطان مرادی است، برای دولت عثمانیه ادعا نموده در ضمن مذاکرات مجلس قید و ثبت شد تا این که آخراً مأمورین واسطه گفتند اگر باز ادعایی دارد، بگوید. خود اعتراف صریح کرد که دیگر ادعایی ندارد.

۱۶. بنابراین، مأمورین واسطه که با این همه انقلابات متوالیه و اشکالات ممتدّه چندین ساله و لاینحل بودن مسئله حدود سلطان مرادی واقف و ملتفت گردیدند، چاره را منحصر به فسخ حدود سلطان مرادی دیدند که امر [۳۳] موهوم و آلت این همه اشکالات شده بود و برای این که ماده حدود سلطان مرادی قطعاً منسوخ و اسباب اشکالات طرفین رفع شود، فصول معاهده اخیره ارض روم را به قلم آورده، موادّ ثلاثه سمت محمره^۱ و زهاب^۲ و سلیمانیه^۳ را که مظهر اهمّیت زیاد از طرفین شده بود، لباس مخصوصی پوشانیده، در حق هر یک قرار معینی داده، در فصل دویم و در حقّ تنمّه حدود به ترک دعاوی جانبین از اراضی یکدیگر قرار داده، در فصل سیم آن مندرج داشته و در فصل نهم آن که آخر معاهده بود، نوشتند که از احکام معاهدات سابقه، خاصّه معاهده سنه ۱۲۳۸ هرکدام که با این معاهده حاضره الغا و تغییر داده نشده است، به قوت و اعتبار

۱. محمره، امروز خرّمشهر نامیده می شود. در ساحل شرقی کارون در محلی که به شط العرب می ریزد، بنا شده است. خرّمشهر در ۴۰ کیلومتری بصره و ۱۵ کیلومتری آبادان واقع و راه آهن سراسری کشور در جنوب به خرّمشهر منتهی می شود.

۲. زهاب یا ذهاب دهستانی است با پنج هزار جمعیت واقع در شمال بخش سرپل زهاب، شهرستان قصرشیرین، استان کرمانشاهان، دارای ۳۹ آبادی از غرب به خاک عراق محدود است. آبادی زهاب در ۱۵ کیلومتری شمال سرپل زهاب است.

۳. سلیمانیه یا شهرزور یکی از لواهای کشور عراق می باشد. این شهر کردنشین در منطقه کوهستانی شمال عراق، در نزدیکی مرز ایران قرار دارد و شامل ۴ قضا است. سلیمانیه در راه کاروانی بین بغداد و تبریز قرار دارد.

خود باقی خواهد بود. سواد آن را به هر یک دول اربعه فرستاده منتظر جواب شدند. دول اربعه نیز پس از ملاحظه و تدقیقات کامله و تکرار سؤال و جواب مقتضیه، اصلاحات لازمه را در حق هر یک فقرات آن به عمل آورده، آخراً به عبارتی منتهی نمودند که در ضمن فقره دویم و سیم معاهده مزبور الآن مندرج است و به موجب آن، اجازات امضا به مأمورین خودشان فرستاده، مأمورین نیز بر وفق مقرر در سنه ۱۲۶۳ نسخه معاهده مزبوره را امضا و مجالس را ختم و متفرق ساختند. مزیداً للاطلاع، فصول ثلاثه معاهده مزبوره اینک عیناً و به عبارتها به این صحیفه نقل می‌شود.

فصل دویم^۱ فصل نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده‌ای که در سنه ۱۲۳۸ در ارض‌روم منعقد شده که بخصوصه با این معاهده حاضره الغا و تغییر نشده، مثل این که کلمه به کلمه در این صحیفه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده است.

۱۷. با این که قبل از تفریق مجالس، سواد معاهده جدید مزبوره چنان که ذکر شد، به هر یک دول اربعه فرستاده شده و بعد از دقتها و اصلاحات مقتضیه، اجازات امضای آن از طرفین به مأمور خودشان رسیده و بعد مأمورین امضا و ارسال مقرر حکمرانی دول اربعه نموده بودند، باز دولت عثمانی [۳۴] برای این که اسباب اشکالی تازه در این معاهده نیز پیدا کرده و وسیله استفاده مجدد خود قرار دهد، پس از تفریق مجالس و وصول نسخه امضا شده معاهده به اسلامبول در

۱. حاشیه: بعد از (افتادگی) متن تفصیل فصل دویم و سیم عهدنامه اخیر ارض‌روم باید نوشته شود. نویسنده دو فصل مذکور را در حاشیه نیاورده است، از آنجا که متن کامل عهدنامه در منابع مختلف آمده است، از آوردن فصول مذکور در اینجا خودداری می‌کنیم.

مصادق بعض فقرات آن که من جمله دو فقره اش راجع به قرار محمّره و اراضی یسار شط العرب بود، تجاهلانه از سفرای واسطه توضیحات خواسته و سفرای واسطه به ملاحظه این که مبدا دولت عثمانی قبل از مبادله به تصدیق نامه های معاهده، بهانه جویی کرده، از مبادله تصدیق نامه ها، استنکاف کرده، اشکالات کار راجع به حالت اوّل شود، ایضاحاتی^۱ با پرده که ظاهراً مقرون به مقصود عثمانی و تغییر مصداق عبارت معاهده بود، ولی معنأ قابل بعض تفسیر و تأویل هم باشد، نوشته، بدون اطلاع دولت ایران به عثمانیه دادند.

۱۸. دولت علیّه ایران که هنوز اطلاعی از استیضاحات عثمانیه نداشت، تصدیق نامه خود را نوشته و امضا فرموده، مصحوب مرحوم میرزا محمدعلی خان، وزیر امور خارجه که آن وقت نایب الوزاره و به سفارت مخصوصه مأمور به دربار فرانسه بود، به اسلامبول فرستادند که در آنجا با تصدیق نامه دولت عثمانیه مبادله نمایند. برای مشارالیه ذهاباً مبادله میسر نگشته، یعنی ایضاحات سفرای واسطه را عثمانیه ابراز کرده، او را تکلیف کردند ایضاحات مزبوره را امضا نماید تا تصدیق نامه ها مبادله شود. چون اجازتی نداشت، کیفیت را به عرض اولیای دولت رسانیده، خود روانه پاریس شد. اگرچه اولیای دولت اجازت امضای ایضاحات ندادند، ولی آخرأ به هر نحوی بود، به سبب وفات شاه مغفور و جلوس ابدمنانوس همایون علی حضرت ناصرالدین شاه قاجار به جای والد مغفور خود، گویا میرزا محمدعلی خان در مراجعت از پاریس طوعاً او کرهاً ایضاحات مزبوره

۱. برای آگاهی از محتوای ایضاحات سفرای واسطه، نگاه کنید به: محمدعلی مخبر: *مرزهای ایران*، ص ۶۵-۶۶. و نیز مشیرالدوله، همان، ص ۴۰-۴۳. برای آگاهی از یک بحث حقوقی درباره بی ارزش بودن ایضاحات اربعه، نک: آدمیت، همان، ص ۱۴۰-۱۵۰.

را امضا^۱ و معجلاً با تصدیق‌نامه دولت عثمانی عزیمت طهران نموده، وقتی رسید که میرزا تقی‌خان وزیرنظام مرحوم که مدت چهار سال زحمت مذاکرات عهدنامه مزبوره را در ارض‌روم کشیده و منتهی به نقطه [۳۵] آخر نموده، با لقب امیرنظامی و اتابک اعظمی به صدارت دولت ایران رسیده بود. اگرچه نسخه صحیحی از ایضاحات مزبوره به دست نیامده، ولی به قراری که میرزا محمدعلی‌خان بعد از توییح زیاد به انضمام انکار امضای خود نسخه داده است، بدین قرار است:

سؤال دولت عثمانی...^۲

مرحوم میرزا تقی‌خان بلافاصله به اقدامات تحدید حدود بر وفق معاهده مزبوره که عبارت از معاهده اخیرۀ ارض‌روم باشد، شروع کرده، به اتفاق وزرای مختار دولّین واسطه قرار دادند، [که] مأمورین دول اربعه سریعاً در بغداد جمع شده، متفقاً از سمت محمره شروع به تحدید حدود دولّین علیّین نمایند. به همین جهت، مرحوم میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که سالها زحمت مذاکرات و مباحثات مسائل حدود را قبل از انعقاد مجالس ارض‌روم کشیده بودند و حالا با سمت کارگزاری امور خارجه آذربایجان در تبریز توقّف داشت، از طرف دولت علیه مأمور به این امر فرمودند. از طرف دولت عثمانی، درویش پاشا و از طرف

۱. مشیرالدوله درباره اقدام میرزا محمدعلی‌خان می‌نویسد: «...چهار هزار تومان رشوه به اسم جائزه سلطانی به او داده، به اصرار و ابرام نوشته را موافق دلخواه دولت عثمانیه از میرزا محمدعلی‌خان گرفتند». نک: رساله تحقیقات سرحدیه، ص ۴۰؛ و نیز آدمیت: ص ۱۴۴-۱۵۰.

۲. توضیح مؤلف در حاشیه: «بعد از... [کلمه ناخوانا بود] متن، تفصیل ایضاحاتی نوشته خواهد شد که نسخه آن به فارسی در جزو کتابچه تحقیقات سرحدیه مرحوم مشیرالدوله نوشته شده است». نویسنده قصد داشته متن ایضاحات را در اینجا بیاورد که نیاورده است. متن آن در رساله تحقیقات سرحدیه و نیز اسنادی از روند انعقاد عهدنامه دوم ارزنة‌الروم آمده است.»

روس کلنل چریکوف و از طرف انگلیس کلنل ویلیامس که در مجالس ارض‌روم هم سمت قومیسونی انگلیس را داشت، مأموریت به هم رسانیده، هر یک از محل خود رو به بغداد که برای اجتماع مأمورین مقرر شده بود، روانه گشتند. به مرحوم میرزا جعفرخان مشیرالدوله تعلیمات لازمه که من جمله اساس تحدید حدود بودن فصل دویم و سیم معاهده اخیره ارض‌روم مورّخه سنه ۱۲۶۳ و شناختن ایضاحات بود، به تبریز فرستاده شده، آن مرحوم که به سمت کارگزاری امور خارجه در تبریز بودند، روز دوشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۲۶۵ یک شب به عید نوروز مانده، از تبریز به سردرود حرکت کرده، شب عید را در دهخوارقان به سر برده، روز عید را به مقصد روانه شد. مأمورین دول ثلاثه در بغداد حاضر گشته، درویش پاشا، مأمور عثمانی مدّتی بعد از ایشان وارد گشته، معلوم شد ابتدائاً از اسلامبول به سرحدّ خوی رفته، بلوک قطور را که تا آن وقت در تصرف ایران بود، [۳۶] غفلتاً با قشون نظامی عثمانی ضبط و غصب کرده و ساخلو در آنجا نشانیده، به جانب بغداد آمده است. چون اوّل دولت بود و مأمورین دول واسطه پس از چندین سال زحمت تازه به سرحد جمع شده بودند که دواعی مناقشات دولتین را به کلی رفع و تحدید نمایند، دول واسطه، دولت علیّه را از مدافعه و طرد غاصب، به عبارت اخری از تبدیل صلح به جنگ ممانعت نموده، به وعده صریح استرداد قطور اطمینان داده، ساکت کردند.

۱۹. مأمورین بعد از هشت نه ماه توقّف بغداد، عزیمت محمّره نموده، مأمور ایران و عثمانی با کشتی‌های بادی و مأمورین واسطه با کشتی دودی انگلیس با شطّ بغداد روانه شده در خارج محمّره هر یک جای مخصوصی برای اردوی خود اختیار کرده، پس از چندی گردش و تحقیقات لازمه قرار دادند تا عقد مجالس شده، به مذاکرات تحدید حدود آن حوالی بپردازند. مجلس اوّل در روز دوشنبه

چهاردهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ منعقد گشته، چون مأمورین اسلام هنوز خودشان را به تمهید مذاکرات مجلس حاضر نکرده بودند، به خصوصه مأمور عثمانی که تکیه دعاوی خود را در خارج معاهده به ایضاحات سفرای واسطه قرار داده بود، آن را هم به سوء استعمال به کار برده، طرّاحی ادعای خود را طوری نمود که اغلب اراضی و املاک عهدیه ایران را که در ساحل یسار شطالعرب در تصرف ایران و عشایر ایران بود و عهداً بایست به ملکیت ایران بماند، به دولت عثمانیه راجع می ساخت.

بدین جهت، مرحوم مشیرالدوله هم در مقابل گزاف گویی مأمور عثمانی و استناد آن به ایضاحات معلومه الاحوال، تمامی اراضی یسار شطالعرب را از مصب رود کرخه به شطالعرب تا التحاق آن به خلیج فارس همه را به دولت ایران ادعا نموده، از قبول صحّت ایضاحات به کلی استنکاف کرده، مأمورین واسطه از تصدیق و تکذیب دعاوی طرفین اعتذار و خطّ حدودی به عنوان توسط، تنسیب [۳۷] و تکلیف نمودند که مأمورین طرفین هیچ یک به خطّ تکلیفی ایشان متقاعد نگشته، لزوماً تفصیل کیفیت به دول اربعه قلمی و ارسال و مقرر شد که تا وصول جواب دول اربعه به سمت نقاط دیگر حدود گذشته، به ملاحظه و مذاکرات لازمه آن بپردازند.

۲۰. درویش پاشا مأمور عثمانی، تکلیف نمود که تا وصول جواب دول اربعه و اجراء تسلیم رسمی محمّره و جزیره الخضر^۱ و غیره به ایران، از طرف عثمانی

۱. جزیره الخضر که امروز جزیره آبادان می گویند، جزیره ای است به طول ۶۴ کیلومتر و به عرض ۳ تا ۲۰ کیلومتر واقع در استان خوزستان در دلتای شطالعرب که از جنوب به خلیج فارس و از شمال و شرق به رودهای کارون و بهمنشیر و از مغرب به شطالعرب محدود است، و شهر آبادان در آن واقع شده است. جزیره را به مناسبت مقبره منسوب به خضر در کنار بهمنشیر، جزیره الخضر می خواندند.

نیز ساخلوی در محمّره گذاشته شود. ولی به ملاحظه این که محمّره و توابع همیشه در تصرف مستقلّ حکومت ایران بود و فعلاً نیز متصرف بودند، سهل است به قول مأمور ایران هر چه در یسار شطّ العرب به عثمانیه واگذار شود، محتاج به تسلیم رسمی از طرف ایران خواهد بود؛ چراکه موافق معاهدات قدیمه از ملک ایران بوده و حالا به مقتضای معاهده اخیره ارض روم به عثمانیه واگذار می شود، آن طور تکلیف مأمور عثمانی از طرف مأمورین دول ثلاثه مقبول نگشته، مأمور عثمانی هم در مقابل آن به رسیدگی و ملاحظه سایر نقاط که عزیمت داشتند، موافقت نکرده، به علت قرب وصول موسم سموم محمّره و آن حوالی، تمامی مأمورین به انتظار جواب دول اربعه از محمّره حرکت کرده، مأمورین دول ثلاثه به دزفول و ییلاقات مُنْگَرَه^۱ (اسم محلی است از کوههای لرستان مشرف به صحرای دزفول که طوایف دریکوند لرستان سکنی دارند) مراجعت کردند. درویش پاشا به سمت مندلیج روانه شد، ولی با این که مأمورین دول ثلاثه تکلیف او را در حقّ ساخلو گذاشتن او در محمّره رد کرده بودند، باز دو کشتی کوچک رودخانه ای بسیار مفلوک که در بصره داشتند، به مقابل محمّره آورده، در لنگرگاه محمّره متوقّف ساخته، بعد از دو سه سال که دیدند عمل لغو بوده است، باز خود بخود برداشتند. [۳۸]

۲۱. وصول جواب دول اربعه قریب به دو سال طول کشیده، سال اوّل مأمورین واسطه و مرحوم مشیرالدوله در ییلاق مُنْگَرَه به سر برده، زمستان را به

۱. مُنْگَرَه، نام یکی از دهستانهای بخش الوار شهرستان خرم آباد است. از شمال محدود است به کوه چاوانی از غرب به بخش ملاوی، از شرق به دهستان میرزاوند و از جنوب به دهستان قیلاب بالا. موقعیت طبیعی کوهستانی، هوا معتدل، آب از رودخانه گرداب است.

دزفول برگشتند. سال دوم مأمور انگلیس به گردش سمت اصفهان و مأمور روس به سیاحت سمت کرمانشاهان رفته، مشیرالدوله مرحوم نیز به مناسبت تشریف‌فرمایی موکب همایون به صفحات بروجرد رفته، بعد از حرکت موکب همایون روانه سمت کرمانشاهان گشته، مأمورین واسطه هم به سمت زهاب و کردند^۱ مراجعت کرده، به علت ظهور وبا در آن حوالی، هر سه متفقاً به سنندج رفتند. در آن بین، جواب دول اربعه رسید که بدون انتظار جواب به مملکت زهاب رفته، مشغول گردش و مذاکرات تقسیم آنجا و تشخیص خطّ حدودی که فاصل اراضی جبالیه شرقیه و بسیطه غربیه آن از یکدیگر بشود، پردازند و حاصل مجالس را به دول اربعه اطلاع داده، بدون انتظار جواب برای معاینه و مذاکرات حدود سایر جاها روانه سمت نقطه دیگر بشوند.

بنابراین، مأمورین دول ثلاثه از سنندج به زهاب رفته، مأمور عثمانی را هم اطلاع داده، دعوت به عزیمت زهاب نمودند. مشارالیه نیز به چند روز فاصله وارد گشته، با این که ایام زمستان بود، باز با برف و بارش گردش آنجا را تمام و در خارج قصبه زهاب تشکیل مجالس نموده، مجلس اوّل در پنجم ربیع‌الاول سنه ۱۲۶۸ منعقد گشته، به سبب بعض ملاحظات و مباحثات که هیچ یک از طرفین نمی‌خواستند سبقت به بیان رأی خود نمایند، قرار دادند طرفین عقاید و تکالیف خود را نوشته، حاضر کرده، ششم ماه هر دو در یک آن، به مجلس ابراز و قرائت نمایند.

درویش پاشا مأمور عثمانی، در لایحه خود برای تعریف حدود مملکت زهاب

۱. کردند، قصبه مرکز بخش کرد از شهرستان شاه‌آباد / اسلام‌آباد، بخش مرکزی شهرستان کرمانشاه است. در ۳۵ کیلومتری شمال باختر شاه‌آباد و ۸۰ کیلومتری قصرشیرین کنار راه شوسه قرار گرفته است.

و تعیین حدود اراضی بسیطه و جبالیّه آن، خطّ حدودی بیان کرده بود که از بابت اراضی جبالیّه و جبال هم چیزی به ایران نمی گذاشت، سهل است چند بلوک کرمانشاهان را هم از قبیل گیلان^۱ و کلین^۲ و دیره^۳ و قلعه شاهین^۴ و بشیوه^۵ داخل حدود مملکت [۳۹] زهاب نموده و در قسمت نیز به طرف عثمانیه منظور داشته بود. میرزا جعفرخان مشیرالدوله، حدود کلّیه مملکت زهاب را جنوباً به رود الوند که منبع آن ریجاب^۶ است تا اتصال آن به سیروان و غرباً و شمالاً به رود سیروان^۷ و شرقاً به رود ضیمکان^۸ و بعض پشته‌های کوه داله‌هو^۹ که واقعاً حدّ حقیقی

۱. گیلان، قصبه گیلان مرکز بخش گیلان غرب از شهرستان شاه‌آباد، در ۹۴ کیلومتری مغرب شاه‌آباد و ۶۰ کیلومتری جنوب شرقی قصرشیرین در قسمت علیای دره گیلان واقع شده، دشت، گرمسیر، آب از سراب گیلان، راه شوسه قصرشیرین به ایلام از وسط آن می‌گذرد.

۲. کلین، دهی از دهستان زهاب، بخش سرپل زهاب شهرستان قصرشیرین، ۹/۵ کیلومتر شمال سرپل زهاب، دشت و گرمسیر.

۳. دیره، نام یکی از دهستانهای بخش گیلان غرب شهرستان شاه‌آباد در شمال غربی گیلان، گرمسیر.

۴. قلعه‌شاهین، یکی از دهستانهای بخش سرپل زهاب شهرستان قصرشیرین از ۲۶ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است.

۵. بشیوه، نام یکی از دهستانهای بخش سرپل زهاب شهرستان قصرشیرین، آب آن از رودخانه الوند و پاتاق و چشمه‌سار، از ۱۳ آبادی تشکیل شده است.

۶. ریجاب، ده مرکز دهستان ریجاب، بخش کرند، شهرستان شاه‌آباد ۴۰ کیلومتری شمال غربی کرند ۹ کیلومتری شمال پاتاق.

۷. سیروان‌رود، گاورد، دیاله، هر سه نام یک رودخانه است که از کوههای غرب اسدآباد (سر راه همدان به کرمانشاه) سرچشمه می‌گیرد و از مرز ایران و عراق می‌گذرد و به رود دجله می‌پیوندد. از شعب مهم آن «آب حلوان» است.

۸. ضیمکان / ضیمگان / ضیمقان نامهای مختلف است برای یکی از رودهای حوضه کرمانشاهان که بعداً با الحاق به رودخانه‌های دیگر رود کرخه را تشکیل می‌دهند. منبع این رود در حوالی گهواره شمال کرند است.

۹. کوههای داله‌هو و بابایادگار و کامیشان و بان‌زرده و درتنگ و بمودشاه‌کرم و پشت‌قلعه و سرانجیر و خیره‌ره و درنه از سلسله‌کوههایی هستند که از شمال غربی به طرف جنوب غربی به موازات هم کشیده شده و دره‌های

مملکت مزبور بوده است، معرفی کرده و در قسمت جبالیّه و بسیطه هم برای این که حتّی الامکان به حدود طبیعیّه محدود باشد، قدری از جبالیّه را که به ظنّ خود ما بین آق داغ^۱ تا خانقین^۲ بوده باشد، به طرف عثمانیه گذاشته، جبل آق داغ و جبل قشقه را از الوند^۳ تا سیروان حدّ فاصل اراضی جبالیّه و بسیطه قرار داده بود. یعنی موافق تحدید آن مرحوم، از مقابل دماغه غربی جبل قشقه تا ملتقای رود ضَمکان به سیروان، اراضی یسار به انضمام بلوک شمیران و از مقابل دماغه جنوبی آق داغ به بالا اراضی یمین رود الوند به عنوان جبالیّه متعلّق ایران می شد.

۲۲. بر حسب قرار مألوف، می بایست بعد از مجلس روز ششم ماه، مجلسی دیگر تشکیل شده، مأمورین واسطه رأی خودشان را متّفقاً بیان نمایند. چون هنوز ایشان متّفق نشده بودند، قرار داده اند تا متحد شدن رأی خودشان معطل نگشته، برای معاینه حدود حویزه و مذاکرات لازمه آن به سمت حویزه حرکت کنند. تا شانزده روز، اتّحاد رأی مأمورین واسطه طول کشیده، بیست و دویم ربیع الاول در خارج قصبه مندلیج رأیشان متّفق و قرار به عقد مجلس گردیده، خطّی برای تقسیم مملکت زهاب تکلیف کردند که از ملتقای رود ضَمکان به سیروان با مجرای رودخانه سیروان پایین آمده، در دهنه دربند خوان به یسار رود سیروان گذشته، به امتداد رشته کوه بمو و آسنگران و مُله یعقوب به رود الوند رسیده، با

حاصلخیزی در بین آنها ایجاد شده که به علّت وجود مراتع غنی، مرکز پرورش دام و مخصوصاً گوسفند است.

۱. آق داغ کوهی است که در مغرب آذربایجان و مرز ایران و عثمانی (= ترکیه) می باشد.

۲. نام شهری واقع در کردستان عراق.

۳. الوند، رودخانه کوچکی است که از حدود شاه آباد / اسلام آباد غرب و کرد، مخصوصاً زهاب سرچشمه گرفته به طرف قصر شیرین جاری می شود. پس از عبور از قصر شیرین، وارد خاک عراق می شود و به رودخانه دیاله می ریزد و مجموع آن دو وارد دجله می گردد.

رود الوند سرا پایین برود. چون خط مزبور، بلوک شمیران زهاب را [۴۰] که فعلاً در دست عثمانی بود به ایران وامی گذاشت و قصر شیرین^۱ و محال کثیره سایره را که فعلاً در تصرف ایران بود به عثمانیه وامی گذاشت هیچ یک از طرفین موافقت به قبول آن ننمودند.

۲۳. هنوز مجلس مزبور متفرق نشده بود، چاپاری از طهران برای مشیرالدوله وارد شده، در همان مجلس پاکت مأمورین واسطه را که همیشه از تهران در جوف پاکت مشیرالدوله می آمد، بیرون و حضوراً به خودشان ابلاغ کرده، پاکت خود را به منزل آوردند. معلوم شد میرزا تقی خان مرحوم از صدارت استعفا و تنها به امیرنظامی اکتفا نموده است. این خبر، اثر سوء کلی در مسائل سرحدیه بخشیده، فردای روز مزبور که بر وفق معروف بایست صورت مذاکرات مجلس به واسطه چهار نفر نویسنده مأموریتها پاکنویسی و ضبط شود، در همان جا توقف و پاکنویسی شد، ولی به بعض اختلافاتی که تا آن روز نظیر آن مسبوق نبود.

۲۴. حاصل مجالس، بر وفق تعلیمات جدید مأمورین به دول اربعه قلمی شده، مأمورین دول ثلاثه به موجب نیت سابق خود در عزیمت سمت حویزه راسخ گردیده، مأمور عثمانی به سبب بعض تکلیفات بی قاعده خود و مقبول نشدن آن از طرف مأمورین ثلاثه، از همراهی ایشان تقاعد جسته، سهل است مأمورین ثلاثه را هم تکلیف به فسخ عزیمت سمت حویزه نموده، ایشان اعتنا

۱. قصر شیرین، شهرستانی است که از شمال شرقی به بخش ثلاث کرمانشاهان از جنوب به بخش چوار (ایلام) از مشرق به بخش گیلان و کرند (شاه آباد) از مغرب و شمال به کشور عراق (۲۱ کیلومتری مرز) محدود است و آن شامل بخشهای سومار و سرپل زهاب و مرکزی است. این شهرستان در کنار رودخانه الوند و در مسیر بزرگترین راه عربستان و فلات مرکزی ایران واقع شده است.

نکرده، روانه شدند. مأمور عثمانی لابد در قصبه مندلیج متوقف گردید که منتظر تعلیمات تازه باب‌عالی^۱ بشود. گویا این هم یکی از نتایج استعفای میرزا تقی‌خان مرحوم بود که مأمور عثمانی شروع به ابراز بدآدایی و کناره‌جویی از رفاقت مأمورین ثلاثه نمود. علی‌الحساب، مأمورین دول ثلاثه تا ذورباطیه^۲ آمده، در حرکت از ذورباطیه آدمهای حیدرخان و احمدخان والی که حکومت صفحه محلی پشتکوه لرستان^۳ از طرف [۴۱] دولت علیه ایران مشترکاً به آن دو برادر محول، ولی اراضی متعلق به قلمرو هر یکی در میان خودشان مفروز و معین بود، با پنجاه نفر تفنگچی مأمورین ثلاثه را پذیرائی کرده، با راه صیفی و ملخطاوی به باغسائی رسانید. چون باغسائی هم در جزو صفحه گرد پشتکوه لرستان و حکومتش از طرف دولت علیه ایران به علی‌خان برادر بزرگ حیدرخان و احمدخان محول بود، در ورود باغسائی هم پسر علی‌خان مزبور والی صفحه گرد پشتکوه، ولد مرحوم حسن‌خان والی کل لرستان با پنجاه نفر تفنگچی پشتکوهی مأمورین ثلاثه پذیرائی کرده، رئیس علی کدخدا و رئیس کل قصبه باغسائی بعض اجناس از قبیل کره و گوسفند و آرد به عنوان هدیه و سیورسات به کارخانجات مأمورین ثلاثه تقدیم نمود. چون مأمورین ثلاثه می‌خواستند از باغسائی تا حویزه با صحرای یسار دجله حرکت نموده، صحاری مزبوره و اراضی بنی‌لام نشین

۱. مراد از باب‌عالی، استانبول، پایتخت عثمانی است.

۲. ذورباطیه، منطقه‌ای واقع در خاک عراق است.

۳. پشتکوه، ناحیه کوهستانی در قسمت غربی ایران، کمابیش شهرستان ایلام حالیه، کنار مرز عراق، ناحیه پشتکوه قسمت غربی لرستان است و به واسطه کبیرکوه از قسمت دیگر پشتکوه جدا می‌شود و چون در «آن طرف کوه» یعنی در مغرب کبیرکوه، واقع است، به این نام خوانده شده است. سکنه آن از طوایف کرد (بیشتر در قسمت شمالی) و لر (بیشتر در قسمت جنوبی) هستند. رشته کوههای غربی ایران را که در امتداد شمال غربی به جنوب شرقی در کنار مرز عراق ممتد است، نیز پشتکوه خوانند. این کوهها سرچشمه رود کرخه است.

یسار دجله را هم معاینه کنند و از باغسائی تا حویزه آبادی دیگری نبود که تحصیل آذوقهٔ یومیّه نمایند، علی‌هذا چهار روز در خارج قصبهٔ باغسائی اقامت نموده، تمامی ملزومات یومیّه اردوی خودشان را اعم از علیق‌الدواب^۱ و آذوقه و ضروریات کارخانجات و غیره به قدر کفایت مدّت پنج روزه حرکت در صحاری مزبوره در باغسائی تحصیل و بارگیری کرده، همراه خود برداشته و با راه قرابتیه حسینیّه و کهریز و دوبرج^۲ و عونیات سالم و نهر هاشم^۳ روانه سمت حویزه شدند.

۲۵. هنوز از حویزه برنگشته بودند، جواب دول اربعه رسید که من‌بعد، بی‌آن که تشکیل مجالس و مذاکرهٔ تحدید حدود نمایند، از مبداء خطّ حدود دولتین تا مقطع آن یعنی از خلیج فارس تا کوه آغری^۴ تمامی اراضی سرحدّیه جانبین را معاینه و ملاحظه نموده هر یک مأمورین اربعه تحقیقات لازمه را فراخور تکلیف مأموریّتی خود منفردانه به عمل آورده و خریطه^۵ تمامی اراضی مزبوره را من‌البدو الی الختم، بردارند تا بعد از ختم گردش حدود و ترسیم خریطه‌ها قرار تشکیل مجالس به اتفاق آراء دول اربعه در جای معینی داده شده، به مذاکرات تحدید حدود دولتین و حلّ مسائل آن مباشرت شود.

علی‌هذا [۴۲] مأمورین ثلاثه صفحهٔ محمرّه را که سابقاً دیده بودند از حویزه

۱. دوبرج، نام یکی از پاسگاههای مرزی بستان، شهرستان دشت میشان، ۷۷ کیلومتری شمال غربی بستان، سر راه عمومی بستان به فکه قرار دارد.

۲. نهر هاشم، نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان اهواز است که از شمال به دهستان میان‌آب و از شرق به رودخانهٔ کارون و جنوب به شهرستان خرمشهر و از مغرب به دشت میشان محدود است. هوای آن گرمسیر است و از ۶۱ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است.

۳. آغری‌داغ، نام ترکی کوه آارات است.

۴. واژه‌ای است عربی به معنای نقشه.

شروع کرده، در هر جا با اقرب نقاط رأس حدود مراجعت به سمت زهاب نمودند و مروراً به درویش پاشا مأمور عثمانی نیز خبر فرستادند که او هم عزیمت رأس حدود نموده، متفقاً تا آخر سرحد معاینه و تحقیقات لازمه را مجری سازند. او نیز در حدود کردستان به مأمورین ثلاثه رسیده هر یکی منفرداً مشغول تحقیقات لازمه و ترسیم خریطه گردیده، هنگام مرور از لاهیجان^۱، درویش پاشا، مأمور عثمانی که همیشه به کج خیالی و بداندami حرکت می کرد، ظاهراً [به] بهانه بعضی تحقیقات لازمه، پاشای رواندوز^۲ را خواست به لاهیجان دعوت و جلب نماید، ولی باطناً خیالش خودنمائی و افساد عقاید احشامی و اکراد سرحدیّه دولت علیّه ایران بود. علی هذا، میرزا جعفرخان مشیرالدوله هم بر خودش و هم به مأمورین واسطه، نارضایتی خود را به آمدن پاشای رواندوز به خاک لاهیجان اطلاع داده، رسماً ممانعت نمود. مأمورین واسطه هم متفقاً مراسله رسمیه به درویش پاشا نوشته، تصریح کردند که چون مأمور ایران، راضی به آمدن پاشای رواندوز به خاک ایران نیست، می باید پاشای مشارالیه از نقطه کله شین^۳ به این طرف نگذرد. این معنی، باعث شد که درویش پاشا از خیال احضار پاشای رواندوز به آنجا منصرف و ممنوع گردید. واضح است که این گونه تصدیق مأمورین واسطه در حق نقطه کله شین که یکی از ذروات^۴ مسلّمه سلسله کوه بسیار

۱. لاهیجان، نام یکی از دهستانهای بخش حومه شهرستان مهاباد است. از ۶۶ آبادی تشکیل و مرکز آن قریه پوه است.

۲. در کردستان عراق واقع است.

۳. «کله شین اسم سنگ بزرگی است که در ذروه موسوم به سیاه کوه سلسله کوه قندیل معروف در روی سنگ مرتع بزرگ دیگر مثل مناره مخصوصاً نصب کرده اند». توضیح نویسنده لایحه.

۴. ذروات جمع ذروه (ذروه)، کوههایی بسیار به هم پیوسته است، نه زیاد بلند که بر سر آن قریه ها و مزرعه ها است و کشت آن دیم باشد.

بزرگ برفدار قندیل در سمت لاهیجان است، دلیل و تصدیق است به این که حد لاهیجان تا قلّه کوه مزبور قندیل ممتد است.

۲۶. با وجود این تفصیل، باز درویش پاشا در بعض نقاط دیگر نیز مظهر برخی بدادایی‌ها گردیده، ولی مأمورین ثلاثه و قری به این گونه اعمال فاسده او نگذاشته، کار را تا آخر سرحد رسانیدند. چون می‌بایست مهندسان مأمورین واسطه در یک جایی اقامت کرده، با اطلاع یکدیگر خریطه اراضی سرحدیه را تمام نموده، بعد تشکیل مجالس و مسائل تحدید حدود طرفین از روی خریطه‌ها مطرح گفتگو شود، علی‌هذا [۴۳] مأمورین اربعه، اواخر ذی‌حجهٔ سنهٔ ۱۲۶۸ در آخر سرحد یکدیگر را وداع نموده، به انتظار ختم عمل ترسیم خریطه‌های مأمورین واسطه متفرّق شدند. و دولّین واسطه قرار دادند که مهندسین ایشان در پطرزبورغ مجتمع و مشغول ختم خریطه‌ها بشوند. ولی این عمل به سبب بعض حوادث دولّیه که متدرّجاً اتفاق می‌افتاد (من جمله یکی هم جنگ سیواسطاپول بود، که دولت عثمانی به اتفاق دول فرانسه و انگلیس با دولت روسیه شروع به محاربه نمودند)،^۱ چندین سال طول کشیده، آخراً از طرف هر یک از وزرای مختار انگلیس و روس، متوقّف دارالخلافه یک نسخهٔ تمام‌شدهٔ خریطهٔ سرحدیه، به دولت ایران و نظیر آن در اسلامبول به دولت عثمانیه رسماً ابلاغ و مقرر شد که مجالس مذاکره برای حلّ مسائل تحدید حدود تشکیل کنند.

عقد مجالس مزبور نیز چند سالی تأخیر به هم رسانیده، در سال ۱۲۹۱ قرار شد در اسلامبول تشکیل مجالس بشود. این‌بنده و جناب [محسن‌خان] معین‌الملک، سفیر کبیر دولت علیهٔ مقیم اسلامبول که آن وقت وزیر مختار بود، از

۱. منظور جنگهای کریمه است که در ۱۲۷۱ با شکست روسیه پایان یافت.

طرف دولت علیّه ایران برای مذاکرات مجلس مزبور مأموریت به هم رسانیده و از طرف دولت عثمانیه هم درویش پاشای معروف که در مجالس محمّره و گردش مأمورین دول اربعه در سرحد مأمور مخصوص دولت عثمانیه بود، به سمت مأمور اوّل و مصطفی پاشا به سمت مأمور ثانی معین گردید. ابتدا به ملاحظه لازمه اسلامیت قرار دادیم که فقط مأمورین جانبین تشکیل مجالس نموده، بدون احتیاج به حضور مأمورین واسطه به مذاکره تحدید حدود پردازیم. به همین زمینه شروع به تشکیل مجالس گردید.

۲۷. چون در مجالس محمّره و زهاب، زیاده روی^۱ درویش پاشا و دعاوی بی اساس او به تجربه رسیده بود، این دفعه در بادی امر کمال ایستادگی را برای تشخیص اساس مذاکرات به عمل آورده، مأمورین عثمانیه باز به همان خیال سابق درویش پاشا، عهدنامه مجهول الحال سلطان مراد را که مایه این همه اشکالات چندین ساله شده بود، اساس خود قرار داده به موادّ حدودیه عهدنامه اخیره ارض روم، مورّخه سنه ۱۲۶۳ [۴۴] بعضی را با استناد ایضاحات معلومه الحال و بعضی را که عبارت از ترک دعاوی طرفین در حقّ اراضی بوده باشد، بی هیچ مناسبتی معانی بی قاعده و تأویلاتی که به هیچ وجه ربطی به عبارت معاهده اخیره نمی توانست داشته باشد قرار می دادند. یعنی این بنده و جناب معین الملک، چنان که از اقلّ تعلیمات صحیحه و عادلانه دولت علیّه بوده، می گفتیم معاهده اخیره ارض روم، احکام معاهدات عتیقه را در حقّ حدود که کلیتاً راجع به عهدنامه سلطان مراد رابع با شاه صفی مرحوم بوده است، منسوخ داشته است؛ زیرا در ماده دوم معاهده اخیره مزبوره، حکم مخصوص در حقّ

محمّره و جزیره الخضر و اراضی یسار شطّ العرب و همچنین در حقّ مملکت زهاب و سلیمانیه مندرج شده و به موجب ماده سیم معاهده مزبوره، طرفین در حقّ سایر اراضی از یکدیگر ترک ادّعا نموده‌اند و معنی آن چنین می‌شود که هر کجا در حین عقد معاهده اخیر در تصرف هر طرف بوده است، به ملکیت همان طرف باقی بوده، طرف آخر ادّعائی در حقّ اراضی مزبوره نداشته باشد. بنابراین، حقّاً و صریحاً معاهده اخیر به تمامی احکام حدودیه دولّین من البدو الی الختم، حاوی و مقتضی است که به همه جهت اساس مذاکرات تحدید حدود دولّین منحصر به معاهده اخیر مزبوره باشد و بس.

ولی مأمورین عثمانیه اغماضاً می‌گفتند: «دولّین که در ماده سیم معاهده اخیر ترک ادّعا از یکدیگر نموده‌اند، در حقّ اراضی واقعه در یمین و یسار خطّ حدود قدیمه است و بدین جهت باید در حقّ اراضی مزبور رجوع به معاهدات قدیمه یعنی به خطّ حدود قدیمه بشود». و حال آن‌که در ضمن معاهدات قدیمه، مجهول حقیقی همین خطّ حدود قدیمه بود که مجهول بودن آن سبب این همه اشکالات چندین ساله ماضیه گردیده بود و اگر واقعاً خطّ مزبور معلوم یا ممکن الاستعلام می‌بود، نه طرفین از یکدیگر در یمین و یسار آن ادّعائی می‌توانستند نمایند و نه اگر هم می‌نمودند، قابل اعتنا می‌شد تا چه رسد به این‌که احتیاجی به ترک ادّعای [۴۵] مزبور در ضمن عهدنامه اخیر بوده باشد.

چون این گونه تأویل خلاف ایشان، معنأً مقتضی بود که به سبب مجهول بودن خطّ حدود قدیمه، باز هر یک طرفین خطّ حدود قدیمه را در داخله خاک دیگری تصوّر کرده و اهتمامات چندین ساله دول اربعه و مذاکرات مجالس ارض‌روم را کان‌لم‌یکن، معدود داشته تمامی دعاوی و اختلافات گذشته چندین ساله حتی دعاوی متروکه در مجالس ارض‌روم را نیز از سر نو به میان آورده،

مجدداً قرن‌ها اسباب مباحثه دولّین علیّتین نمایند و بالعکس معاهدهٔ اخیره تمامی این اختلافات را برداشته فقط مقتضی است که بعد از عقد معاهدهٔ اخیره، هر چه طرفین به خاک متصرف فیها یکدیگر تخطّی و غصب کرده باشند، رسیدگی و مسترد گردد و این هم به سبب قرب زمان کاری است بسیار سهل و آسان، علی‌هذا برای سدّ راه تجدد آن طور اختلافات و اشکالات متروکه مجبوراً باز دول واسطه را دخیل مذاکرات قومسیون تحدید حدود نموده و در حقّ اساس مذاکرات تحدید حدود، هر کدام از عهدنامه‌جات دولّین خواهد بود، تعیین نمایند. ایشان نیز متفقاً به موجب نوشتجات رسمیه تصدیق نموده که اُسّ اساس مذاکرات مزبوره، معاهدهٔ اخیر ارض‌روم است و بس.

۲۸. با وجود این، باز بعد از آن‌که از طرف انگلیس جنرال کمبل و از طرف روس گُنل زلیونی مأمور به حضور مجالس گردیده، با اعتراف به وجود توضیحات در مجلس حاضر شدند. مأمور عثمانی در حضور ایشان نیز در اتّخاذ معاهدهٔ سلطان مرادی با اساس مذاکرات ثبات ورزیده، مأمورین واسطه برای این‌که وسیلهٔ تفریق مجالس به دست عثمانی نیفتد، قرار دادند که طرفین به هر عقیده و خیالی که در حقّ اساس مذاکرات هستند، خطّ حدود تکلیفی خود را به استثنای محمرّه و زهاب که گفتگوی آنها در مجالس ایّام گردش حدود گذاشته است و در خاتمهٔ مسایل حدود مذاکرات آنها نیز به میان خواهد آمد، در روی یکی از خریطه‌های رسمیه که از طرف دول [۴۶] واسطه به هر یک جانبین ابلاغ شده است، ترسیم نموده، دلایل راجع به خطّ تکلیفی خود را در ضمن لایحهٔ مخصوصی نوشته، در مجلس آتی هر دو به یک دفعه و یک آن به مجلس تقدیم کنند، به شرطی که هیچ یک از طرفین خطّ حدود تکلیفی خود را از منطقهٔ خریطه‌های رسمیه به خارج نبرند. طرفین بر وفق مقرر، خطّ حدود تکلیفی خود

را در روی یکی از خریطه‌های رسمیه ترسیم و لایحه مفصلی محتوی به دلایل خود به زبان ترکی مرقوم و در مجلس مقرر و دفعه‌تاً واحده ابراز نمودند.

۲۹. این‌بنده، به ملاحظه این‌که مأمورین واسطه به وجود توضیحات اشعار نمودند و دلایلی که برای تفسیر توضیحات بر وفق حقوق ایران می‌بایست گفته شود، در مجالس محمّره و زهاب به سبب استنکاف دولت علیه از وجود توضیحات گفته نشده است، برای تدارک این تفاسیل و اصلاح عقاید دولّتین واسطه در مطابقت مدلول توضیحات به خطّ حدودی که از طرف دولت ایران تکلیف کرده‌ایم، محمّره و زهاب را هم به خلاف قرار مجلس تجاهلاً مستثنی نداشته، تمامی خطّ حدود را از مبدأ تا انتها در روی خریطه‌های رسمیه ترسیم و لایحه خود را نیز محتوی به دلایل کلیّه آن‌که من جمله محمّره و زهاب بوده باشد، مرقوم و به مجلس تسلیم نموده و دلایل راجع به توضیحات را طوری مندرج نمود که باز دلیل مقبول شدن توضیحات از طرف ایران نشود. تفصیل خطّ حدودی که این‌بنده بیان و دلایلی که در ضمن لایحه خود تبیان نموده‌ام، عبارت از لایحه ترکی است که به فارسی و فرانسه نیز ترجمه شده است، یعنی چون اصل لایحه چنان‌که اشعاری در جمله ۲۸ بر آن شد، به زبان ترکی بود که نکات مطلب به زبان ترکی بیان شده به سهولت معلوم عثمانیه بشود و ترجمه آن را هم به زبان فارسی خود متصدی گردید که نکات مقصوده به سبب ترجمه به فارسی فوت نگشته، حتی‌الامکان نکات مندرجه در ترکی را کاملاً حاوی باشد، به فرانسه نیز ترجمه شد که صورت آن به مأمورین واسطه [۴۷] داده شده، بعد از امعان نظر در لایحه، هر یک طرفین هر چه مقتضای رأی منصفانه ایشان خواهد بود از روی اطلاع کافی و آگاهی تمام از دلایل طرفین قلمی و در مجلس آتیه قومیسون مختلط ارائه و حالی نمایند. خریطه‌های طرفین که خطّ حدود تکلیفی

خود را در روی آن ترسیم نموده بودند، با ترجمه فرانسوی لایحه هر یک به مأمورین واسطه تسلیم شد.

۳۰. هنوز مأمورین واسطه مجال اظهار رأی نکرده بودند که در باب بعض مسائل راجع به قراچه داغ و هرسک و بوسنه و صربستان، اختلافات عمده فی مابین عثمانیه و روس و سایر دول اروپا ظهور کرده، مؤدی به محاربه مابین عثمانیه و روس گردیده، بدین علت، بیان رأی مأمورین واسطه به عهده تعویق افتاده، پس از محاربات سخت، طرفین که هر یکی زیاد از هفت صد و پنجاه هزار نفر سواره و پیاده نظامی در مقابل یکدیگر به میدان جنگ حاضر کرده بودند، بعد از بیرون رفتن ایالات قراچه داغ و بوسنه و هرسک و صربستان و بلغارستان و باطوم و اخسقه و اردهان و قارص از تصرف عثمانیه، ورود قشون روس به ایاستفانوس، یک فرسخ [و] نیمی اسلامبول، بین الدولتین مصالحه شده و مصالحه نامه مزبوره از طرف دول اروپا رد و به حکم کنگره برلین مشتمل به رعایت منافع کلیه دول فرنگ با امضای بیرون رفتن ایالات مزبوره از تصرف عثمانی اصلاح شده، من جمله مسئله رد بلوک قطور به ایران نیز به حکم معاهده ایاستفانوس و اصلاحات کنگره برلین داخل معاهده روس و عثمانی گردید.^۱ جزیره قبرس هم از تصرف عثمانیه منتقل به انگلیس شد.

۳۱. دولت عثمانی به خیال این که حتی الامکان برای رد قطور به ایران اسباب بهانه و تعویقی فراهم نماید، بعد از عقد مصالحه مزبوره، بلافاصله تکلیف نمود

۱. درباره طرح حقوق ایران در کنگره برلن، نگاه کنید به: مسعود مرادی، «دفاع از منافع ایران در کنگره برلن

۱۸۷۸»، مندرج در نخستین همایش ایران شناسی، مقالات تاریخی و جغرافیایی، بنیاد ایران شناسی، تهران،

۱۳۸۱، ص ۴۶۶ - ۴۴۹. و نیز محمدرضا نصیری، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، ج ۳، ص سی و یک

که باز شروع به مذاکرات حلّ مسائل تحدید حدود دولّین علیّتین بشود. چون معلوم بود که مقصودشان تحصیل بهانه‌ای است که اقلّاً تا ختام مسائل تحدید حدود اسباب تعویق ردّ قطور بشود. علی‌هذا تکلیف مزبور [۴۸] مقبول نگشته، رد و جواب داده شد که چون ردّ قطور به ایران داخل معاهده عمومی کنگره^۱ برلین شده و استرداد آن اهمّیت مخصوصی پیدا کرده است، بدین جهت می‌باید مقدّماتاً بلوک قطور تخلیه و تسلیم ایران شده، بعد به تتمّه مذاکرات حدود دولّین علیّتین مباشرت شود. دولت عثمانی هم ظاهراً قبول کرده، به تاریخ محرّم سنّه ۱۲۹۶ این‌بنده، برای تعیین حدود قطور، مأمور و از اسلامبول رو به قطور روانه و محمدصادق خان قاجار امین‌نظام نیز از طرف دولت علیه مأمور به تحویل گرفتن بلوک قطور گردیده، قریب نوزده دهکده از بلوک مزبور را به انضمام قصبه قطور عثمانیه تحویل مشارالیه و در باب تتمّه اعتذار نمودند که حدود آن باید معین شده، بعد اگر باز مقتضی ردّ محلی بوده باشد، رد کند و حال آن‌که به ظنّ اولیای دولت ایران هنوز دهات عدیده از بلوک قطور در تصرف عثمانیه باقی بود و بایست رد کنند.

۳۲. چون در ضمن مأموریت این‌بنده، به تعیین حدود قطور قرار بود که مأمور عثمانی هم به اتفاق مأمورین دولّین واسطه که به تعیین حدود جدیده مابین عثمانی و روس در سمت آناتولی مأمور هستند، پس از ختم مسائل راجع به تعیین حدود مزبوره متفقاً به سرحدّ قطور آمده، به اتفاق بنده حدود بلوک قطور را هم معین نموده، وسیله رفع بهانه عثمانیه در ردّ تتمّه آن بشود، اساس را به سبب بعض اختلافاتی که مابین روس و انگلیس در حقّ حدود مابین روس و

۱. ضبط اصل: کانگره.

عثمانی به هم رسیده و دولت روس مداخله انگلیس را در تعیین حدود ما بین روس و عثمانی تجویز نکرده، مأمور انگلیس مراجعت به اسلامبول نموده بود، حضور مأمورین واسطه و عثمانی در سرحد قطور صورت نگرفته، این بنده نیز [در] رجب ۱۲۹۷ به دارالخلافه تهران احضار شده، باز در شهر شعبان ۱۳۰۰ مجدداً برای تعیین حدود آنجا بر وفق قرار که دولتین واسطه گویا به ملاحظه قدرتی که قرار کنگره برلین در حق قطور به ایشان داده بود، ما بین خودشان در حق حدود آنجا معین کرده و به دولتین اسلام اطلاع داده بودند، مأمور [و] روانه گشته، [۴۹] باز هیچ یک از مأمورین واسطه و عثمانیه در سرحد حاضر نشده، این بنده نیز پس از انتظار طولانی به حکم اولیای دولت علیه مراجعت به دارالخلافه تهران نموده، مشغول تقدیم سایر خدمات محوله به عهده چاکر خود گردیده، بدین علت، هنوز مسئله حدود قطور و همچنین سایر مسایل تحدید حدود کلیه دولتین ایران و عثمانی در عهده تعویق [افتاده] و متأسفانه هر روزه به یک رنگی اسباب مباحثه و مشغولیت دولتین اسلام و آلت بازیچه اختلاف پولیتیک دول اربعه است. (۵۰)



• خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی (میرزای عالمیان)

• رضا نقدی^۱

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی (میرزای عالمیان) و سواد اسنادی درباره او

خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی، مشهور به میرزای عالمیان وزیر شاه عباس اول صفوی در گیلان، مازندران، ری و قزوین و خراسان بود. متأسفانه تاکنون پژوهشی دقیق و مستقل درباره این شخصیت تاریخی به نگارش درنیامده است. بنابراین در این مقاله سعی شده تا جایی که اسناد و مدارک باقی مانده اجازه می‌دهد، به فراز و نشیب زندگی وی اشاره شود.

از تاریخ تولد، نام پدر و مادر، و مبادی کار او اطلاعی در دست نیست، ولی آنچه مسلم است، بنا به تصریح اسکندر بیک منشی از شیخ‌زاده‌های کدکن بوده است (ترکمان ۱۳۸۲: ۸۰۳/۲). بنابراین وی از خانواده‌ای اهل علم بوده و به احتمال زیاد دروس ابتدایی را نزد ایشان فراگرفته است.^۲ شاید قدیم‌ترین سند

۱. آدرس ایمیل: Kadkan2003@yahoo.co.u

۲. خانواده میرزا محمدشفیع کدکنی اکنون در نواحی مختلف ایران و جهان قابل شناسایی هستند، به‌خصوص در کدکن و مشهد و تهران که فامیل شفیعی کدکنی را برای خود اختیار نموده‌اند. استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، شاعر و ادیب و محقق پراوازه معاصر نیز از این خانواده است. مادر بزرگ نویسنده این سطور، فاطمه فرزند شیخ میرزا حسین فرزند کربلایی عبدالمجید که دختر عموی استاد شفیعی کدکنی است، شجره

باقی مانده از او، شعری با امضاء و تاریخ به خط نستعلیق است که بر دیوار شمالی مسجد مزار کدکن، به این صورت نقش بسته است:

«به هر کس که خواهی کنی آشنایی به نیک و بد او نظر کن تمام
اگر نیک خُلق است اطوار او به او بگذران روزگاری به کام
اگر ناقبول است اطوار او سلام علیکم، علیکم سلام
سنه ۹۶۵، ش ف ی ع ک د ک ن ی»

(نقدی، ۱۳۷۸: ۹-۴۸)

اگر شعر مذکور به تاریخ ۹۶۵ق از میرزا محمدشفیع باشد. با توجه به مطالب و تاریخ‌هایی که در ذیل می‌آید، مشخص می‌گردد که میرزا این شعر را در ایام جوانی بر دیوار مسجد مزار کدکن نوشته است. اسکندریک منشی آورده است که میرزا محمدشفیع «در عنفوان شباب در مشهد مقدس [به] کسب نویسندگی نزد کتاب سرکار حاکم بوده، ملازم کاظم قلی‌خان پرناک شد» (ترکمان: ۱۳۸۲: ۸۰۳/۲). کاظم قلی‌خان پرناک برادر مرتضی قلی‌خان پرناک بود (ترکمان: ۳۶۴/۱) و اولین بار مرتضی قلی‌خان در سال ۹۸۵ق از طرف شاه اسماعیل دوم، حاکم مشهد گردید (قمی، ۱۳۵۹: ۶۵۱/۲؛ ملاجلال، ۱۳۶۴: ۳۷). بعد از مرگ شاه اسماعیل به امر سلطان محمد خدابنده در سمت خود ابقاء گردید (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۴۳) و احتمالاً برادرش کاظم قلی‌خان در این زمان همراه او بوده است؛ زیرا چند سال بعد وی را در دستگاه برادرش می‌بینیم که مأمور نواحی مختلف می‌شود (ترکمان: ۳۶۴/۱). به هر حال در شوال سال ۹۹۱ق سلطان محمد

دکتر را این‌چنین معرفی کرده است: استاد شفیع کدکنی (آق رضا) - میرزا محمد - کرلایی عبدالمجید -

حاج میرزا حسین - حاج میرزا شفیع - حاج میرزا سعید - حاج میرزای فیض.

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۱۹۳

خدابنده، مرتضی قلی خان را از حکومت مشهد عزل و ایالت استرآباد را به او می‌دهد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۹/۱؛ افوخته‌ایی نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۰۰). مرتضی قلی خان همراه اردوی شاهی به غرب می‌رود و سپس به دامغان برمی‌گردد. در این زمان که حدود سال‌های ۹۹۵ ق است، مشهد به دست مرشد قلی خان استاجلو افتاده و هوای آمدن به پایتخت همراه شاهزاده عباس میرزا را دارد، ولی دل‌نگران رقیب خود مرتضی قلی خان است. مرتضی قلی خان نیز برادر خود کاظم قلی سلطان را با بسطام آقا و بیکناش بیک پسر محمدخان ترکمان به مشهد نزد او می‌فرستد و اظهار اتحاد و یک‌دلی می‌کند و او را برای رفتن به عراق ترغیب می‌نماید. (ترکمان، ۱۳۸۳: ۳۶۴/۱) بعید نیست که در این سفر میرزای عالمیان همراه کاظم قلی خان به مشهد آمده باشد.

در این زمان خبر فوت مرتضی قلیخان پرناک در دامغان به مشهد رسید (ترکمان ۱۳۸۳: ۳۶۴/۱). بنابراین، ترس مرشد قلیخان از وی بر طرف گردید و شاهزاده عباس میرزا را برداشته از راه دامغان به سمت غرب روانه گردید. چون به دامغان رسید، برادران و پسران مرتضی قلی خان و بزرگان ترکمان کمر خدمت به او بستند و با موکب شاهی به راه افتادند (ترکمان، ۱۳۸۳: ۳۶۵/۱). احتمالاً میرزا محمدشفیع نیز همراه اینها بوده است. در قزوین شاهزاده را به تخت نشانده و شاه عباس خواندند (همان، ۳۶۵/۱). از کاظم قلی خان پرناک بعد از این خبری نیست.

ترکمان اشاره می‌کند که میرزا محمدشفیع «بعد از فوت او وزارت ابراهیم خان ترکمان یافت، چون هنوز کوکب طالعش در حضيض وبال بود، ابراهیم خان معزول گردید و او در اردوی معلی بی سر و سامان می‌گردید، تا در توشقان سنه الف که فرهادخان بر سر نیشابور می‌رفت، او به خدمت خان رفته، التماس

ملازمت کرد و بنابر آن که نیشابوری [بود]، سمت ملازمت و رخصت همراهی یافته در آن سفر به تحریر مکتوبات قیام می نمود، رفته رفته جوهر قابلیتش ظاهر گشته، اعتبار یافت و به رشد و کاردانی سمت استیلا یافته، بالاخره به مرتبه وزارت ترقی کرد، روزبه روز بر عزت و اعتبارش می افزود، مکرراً فرهادخان در خدمت همایون اعلی، زبان به توصیف او گشوده، از کاردانی او اظهار خشنودی کرد» (همو، ۸۰۳/۲).

این ابراهیم خان که بود که شیخ زاده کدکنی وزیر او شد؟ ابراهیم خان پسر حیدر سلطان جابوق ترخان از میرزاده های معتبر و از اعیان قزلباش بود (ترکمان، ۲۴۵/۱)، در زمان سلطان محمد خدابنده، راهی خراسان می شود تا میان سرداران شورشی آنجا، علی قلی خان شاملو و مرشد قلی خان استاجلو و مرتضی قلی خان پرناک ترکمان صلح برقرار کند و شاهزاده را به پایتخت بیاورد، ولی در کار خود موفق نمی شود (همو). در سال ۹۸۸ ق به رسالت روم فرستاده می شود و در استانبول توقف می کند (ترکمان، ۲۶۵/۱)، تا این که در اول سال ۹۹۵ ق به اردوی شاه به قزوین می رسد و شاه سلطان محمد خدابنده او را به داروغگی و ضبط اصفهان مأمور می کند (قمی، ۱۳۵۹: ۸۶۵/۲؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۳۶۲/۱). بعد از اینکه شاه عباس بر تخت سلطنت می نشیند، ابراهیم خان به حکومت ساوه و تبریز انتخاب می گردد؛ زیرا در سال ۹۹۸ ق از حکومت ساوه و ترشیز عزل می گردد (قمی، ۹۰۶/۲). در همین سال است که میرزا محمدشفیع نیز که وزیر ابراهیم خان در ساوه و ترشیز بود، بی کار می شود و در اردوی شاه عباس بی سروسامان می گردد (ترکمان، ۸۰۳/۲). تا این که در نوروز توشقان نیل سال ۹۹۹ ق به

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۱۹۵

وساطت شیخ حسن داوود استرآبادی^۱ مستوفی فرهادخان قرامانلو گردید (قمی ۱۰۸۳/۲).

در سال ۱۰۰۰ق. شاه عباس، فرهادخان را به جنگ ازبک‌ها به خراسان فرستاد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۰۰)، وی همین که به خراسان رسید، نیشابور را محاصره کرد و آنجا را از ازبکان گرفت. در نیشابور امرای خراسان از جمله قاضی سلطان تربتی، حاکم تربت حیدریه و محولات بر فرهادخان جمع شدند و به تدبیر قاضی سلطان، جنگ با ازبکان را در مشهد صلاح ندانستند، پس فرهادخان به غرب برگشت (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۰۱؛ ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۱۰/۱). در سال ۱۰۰۴ق شاه عباس بار دیگر فرهادخان را به جنگ ازبک‌ها فرستاد و خود متعاقب وی حرکت کرد. در جنگی که پیش آمد، ازبک‌ها شکست خوردند، ولی سردار صفوی به غرب برگشت (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۰۶؛ ملاجلال، ۱۳۶۴: ۱۴۳) سرانجام فرهادخان به مشهد آمد و ازبک‌ها را از آنجا راند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۵۶۰/۱).

در ذی حجه سال ۱۰۰۶ق در جنگی که بین فرهادخان با دین محمدخان ازبک در تربت جام رخ داد، در حین نبرد وزیرش خواجه محمدشفیع کدکنی اسیر گردید (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۴۳). مناسبات در خصوص چگونگی آزادی خواجه از دست ازبکان سکوت کرده‌اند، ولی ظاهراً اسارتش مدت زیادی طول نکشیده است. احتمال می‌رود در جنگی که شاه عباس در رباط پرنیان هرات با ازبک‌ها کرد

۱. از علمای شیعی بود که پدرش شیخ محمود در زمان پادشاهی شاه تهماسب اول (متوفی ۹۸۴) در مجالس این پادشاه حضور داشت و شاه را نصیحت می‌کرد و شاه نصایح او را قبول می‌کرد. شیخ حسن داوود نیز مردی متقی و پرهیزکار که در اوایل سلطنت شاه عباس که خراسان مورد هجوم ازبکان قرار گرفته بود، به دربار آمد و در سفرها همراه شاه عباس بود و بعد از تسخیر خراسان به نیابت شاه عباس به منصب خادام باشیگری و کلیدداری ضریح مبارک امام رضا(ع) منصوب شد (ترکمان، ۱۳۸۳: ۱۵۶/۱).

و آنها را شکست سختی داد و دین محمدخان کشته شد، میرزا محمدشفیع از اسارت رها شده باشد. در این جنگ فرهادخان به جهت سستی و فتوری که از خود نشان داد، مستحقّ عقوبت گردید و بعد از جنگ در هرات به دستور شاه عباس کشته شد (ترکمان، ۱۳۸۳: ۵۷۵/۱؛ ملاجلال، ۱۳۶۴: ۱۸۴).

اگر چه میرزا محمدشفیع رئیس خود را از دست داده بود، ولی از آنجایی که فرهادخان «مکرراً در خدمت همایون اعلی، زبان به توصیف او گشوده، از کاردانی او اظهار خوشنودی کرد»، بعد از واقعه فرهادخان منظور الطاف شاهانه گشته به وزارت کلّ گیلانات منصوب و بدین پایه والا سربلند گردید و در آن منصب خدمات پسندیده به جای آورده، قرب و منزلت تمام یافت (ترکمان، ۱۳۸۳: ۸۰۳/۱).

نصرتالله فلسفی نظر پیتر دولاوله را مبنی بر اینکه خواجه محمدشفیع سعایت فرهادخان را نزد شاه عباس کرده، تأیید کرده است (فلسفی، ۱۰۵۹ و ۱۰۷۹) که حدس بعیدی است؛ زیرا شاه عباس در این جنگ تمام کسانی را که تهاون ورزیده بودند، مجازات کرد و افرادی را که شجاعت به خرج داده بودند، نواخت و بعید نیست که میرزا محمدشفیع نیز که در دست ازبکان اسیر بود، به جهت استعدادی که داشته، با اسرای ازبک مبادله شده باشد (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۴۶).

خوشبختانه سواد حکم شاه عباس در انتصاب میرزا به حکومت کلّ گیلانات باقی مانده است.^۱ میرزا محمدشفیع در این منصب خدمات پسندیده به جای

۱. حکم مذکور را از نسخه خطی تصویر گرفته بودم، ولی متأسفانه مفقود شد و آن نسخه نیز در یادم نیست و هر نسخه‌ای که گمان می‌کردم که حکم ممکن است در آنجا درج شده باشد، جستجو کردم، ولی راه به جایی نبردم.

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۱۹۷

آورده و قرب و منزلت تمام در نزد شاه عباس پیدا کرد، تا اینکه خطاب عالی میرزای عالمیان را دریافت و بین الاقران به این لقب امتیاز یافت (ترکمان، ۱۳۸۳: ۸۰۳). او مدت دو سال خود به طور مستقیم به اداره امور گیلان پرداخت. طالب آملی ملک الشعراء که در این زمان در آمل زندگی می کرد، به سال ۱۰۰۷ق قصیده هایی در مدح میرزای عالمیان و کارگزار و قومش میرزا ابوالقاسم که حاکم آمل بوده، سروده است.^۱

۱. مطلع شعر در مدح میرزا ابوالقاسم این است:

با بر دومین پایه اوج عشراتم وینک عدد فتم از آلات زیاد است

(آملی، بی تا، ۱۳)

ابوالقاسم پسر میر عزیزخان، برادرزاده خیرالنساء بیگم مادر شاه عباس کبیر بود که میرزا محمدشفیع او را حاکم آمل کرد (همان). ولی ترکمان تصریح می کند که میرابوالقاسم قوم میرزا شفیع و وزیر مازندران بوده است (ترکمان، ۱۳۸۲: ۸۰۴).

از اشعار دوران جوانی شاعر در مدح میرزا محمدشفیع:

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد	کنون غمی که به جان بسته ای، بده بر باد
نسیم سلسله ها در جهان پریشان کرد	که رفت زمزمه زلف دلبران از یاد
شگفت طبع به حدی که اهل ماتم را	زبان ز مرثیه خوانی به موج نغمه فتاد
عروس باغ نقابی ز روی حسن افکند	که چشمهای عرق از جبین خلد افتاد
هوا ز فیض لب غنچه شد تبسم زار	چمن ز عکس دل عندلیب عیش آباد
چنان فشانند صبا زلف عنبرآئین را	که لخت لخت سیاهی ز داغ لاله فتاد
تموجات هوا برد عرض جوهر روح	چو امتزاج در آمد میان شبنم و باد
ز فیض رایحه بوستان بوقت رعاف	دماغ باد صبا خون غنچه بیرون داد
کنون که جذب رطوبت نموده منع اثر	بدل چو نشتر مژگان چو نشتر فساد
ز یمن عاطفت اعتدال آب و هوا	چنان فتاده خلاف از میانه اضداد
که از نشیمن بستان به وقت بالیدن	نهال شعله هم آغوش خاست با شمشاد
به وقت خنده لب غنچه آشکارا کرد	هر آنچه از لب مستان عشوه داشت به یاد
در این بهار که از فیض عام نشو و نما	نهال شعله کشد قامت از دل فولاد

عجب مدان و کمین شوخی ترنم گیر
 هوا گشاده در انبساط نزدیک است
 ز بوستان چه تراود در این چنین فصلی
 اگر نسیم کند میل حشر سوختگان
 ز شوخی اثر نو بهار نزدیک است
 جهان به مرتبه‌ای گشته انتعاش‌انگیز
 نشاط ریخته چندان به روی هم که سپهر
 گره ز گوشه ابروی خوشدلی برخاست
 شکفتگی ره دلها گرفت تا جایی
 به عهد معدلت اعتدال طبع بهار
 به دیده ذوق نگه داده سوده الماس
 سه چیز صیقل روح است اندر این موسم
 میی که بساد اثرهای نشئه فیضش
 نوای زمزمه‌ای کز ادای تحریرش
 بتی که پیچش زلفش گشاد نامه دهد
 جهان فیض، محمدشفیع دریادل
 طلوع خاور تحقیق را گزین خورشید
 نقاط خامه او خال چهره ارواح
 تموج نفسش رشحه مه و خورشید
 به روی صفحه تحریر گردش کلکش
 ز نوش خامه ام ارقام غیر آمیزش
 نظر به آینه رای عالم آرایش
 چه رأی اختر تابنده‌ای که با عکسش
 چه رأی گوهر رخسنده‌ای که با یادش
 زهی ز لطف تو غمخانه فلک پرعیش
 گناهکاری کش حکم قتل فرمائی
 صاحب لطف تو گر آستین فشان گردد
 سموم قهر تو گر مطلق العنان گردد
 همای قدس و تذرو حرم به دام آرد

اگر ز بلبسل تصویر سرزند فریاد
 که زخم دل شود از ننگ التیام آزاد
 که گل عرق زده جوشد ز کوره حداد
 هزار نخل برومند سرکشد ز رمسار
 که خون لاله ترشح کند ز دامن باد
 که شخص غم کند از نام خویش استبعاد
 به طرف دامن روید ز خاک خاطر شاد
 ز آشنایی چنین شد جبین عیش آزاد
 که طفل غنچه تبسم فشان ز مادر زاد
 ز بس که شخص ضرر چید دامن افساد
 به سینه فیض نفس ریخت ریزه فولاد
 به زعم کودن عارف نه کودن شاید
 مزاج روح نهد در طبایع اجساد
 رسد به شریان تأثیر نشتر فساد
 چو نوک خامه دستور در محل سواد
 که دست همت او کرده جود را ایجاد
 عروس حجله توفیق را بهین داماد
 سواد نامه او نسور دیده اجساد
 ترشح قلمش ابروی مشک زیاد
 خرام جلوه فروشان دیلم و نوشاد
 پی جوازش جان چاشنی برد قناد
 فروغ ششسعه آفتاب تیره نهاد
 ز نور جبهه خورشید کس نیارد یاد
 به نور دیده کند ناز کور مادر زاد
 زهی ز عدل تو ویرانه جهان آباد
 هزار کام ستاند ز خنجر جلا داد
 نقوش کینه شود محو از دل فولاد
 نسیم شعله فروشد به کوره حداد
 به طالع تو اگر دام درکشد صیاد

میرزا در سال ۱۰۱۱ ق در گیلانات بوده است؛ زیرا هنگامی که شاه عباس

کنون که زیب جبین هاست داغ بندگیت
فلک غبار درت را ز روی شأن و شرف
تو آن حیات‌فشان چشمه هنر آبی
به چشم تربیت از جانب جهان نگری
سمند طبع تو در عرصه‌ای کند جولان
عقاب فکر تو در ذروه‌ای کند طیران
تبارک الله از آن معجز‌آفرین قلمت
به روی صفحه به رسم سحاب نیانی
همیشه ریزد از او حاصل مات و الوف
سزد که او را هم سیف و هم قلم خوانند
بود به جوف نهالش نهفته هر نالی
خرد پناها، اوصاف بیشمار تو را
مگر به وقت رقم‌سنجی مدایح تو
اگرچه حصر ثنای تو حد امکان نیست
خدایگانا گر یابم از تو دستوری
هزار نغمه فخریه بر لبم گر هست
من آن مجسم فیض که بی تأمل و غور
گر از تو ماده‌ام فیض تربیت یابد
ندیده لذت یک زخم سیلی ناصح
همین به فیض جبلّی و نشئه ذاتی
چو زاید از قلم طفل معنی بکری
خמוש «طالب» از این گفتگو دلیری بس
زبان ببند به عذر ثنای خود ز این پس
همیشه تا بود از نور عزت ابصار
فلک به رای تو روشن چو دیده باد به نور
حسود جاه تو گر بیستون بود به مثل

به سهو هم نتوان گفت سرو را آزاد
به جذب ناصیه حاصل کند ز دامن باد
که از تو فیض برد دودمان استعداد
همای قدس برون آوری ز بیضه خاد
که شخص وهم کند از تصورش فریاد
که مرغ عقل نیارد ز بیم بال گشاد
که آب خضر دهد جلوه در لباس مداد
جهان جهان گهر معرفت کند ایجاد
به سهو هم نچکد از زبان‌اش آحاد
که شق او دهد از ذوالفقار حیدر پیاد
سنان بیجانی بهر دیسده حساد
زبان خامه اندیشه چون کند تعداد
هم از زبان ککک تواش رسد امداد
که هست وصف تو را لاتناهی اعداد
به وصف خود دو سه بیتی کشم به ذیل
کز آن یکی نتوانم ز شرم بیرون داد
توان در آب و گلم دید جوش استعداد
روان عقل نخستین ز من برد ارشاد
نکرده نویر یک چنین جبهه استاد
گرفته طنطنه شهرتم دیار و بلاد
رسد ز نه فلکسم تحفه مبارکباد
تو کیستی که بری نام خویش، شرم باد
دعای صاحب دل ساز نیست اوراد
همیشه تا بود از روح زینت اجساد
جهان به حفظ تو چون تن به جان مزین
همیشه باد لگسدکوب تیشه فرهاد

پس از دفع ازبکها و زیارت امام رضا(ع) به اصفهان برمی گشت، میرزا محمدشفیع روز یکشنبه یازدهم جمادی الاول سال مذکور در رباط قوشه استرآباد به پیشواز شاه عباس آمد (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۲۳۴). چون مسؤولیت‌های دیگری به میرزا محمد محول شده بود، لذا تصدی برخی امور رشت و ماسوله و کوچسفهان و شفت و تولم و پشتکوه را در اختیار بهزاد بیک که مردی لایق و شایسته بود، قرار داد. «سلوک بهزاد با ساکنان الکای مذکور مقرون به رضای خالق بی چون و خشنودگی خلاق بود و در تکثیر عمارت و زراعت و آبادانی مملکت کوشیده، با اهالی و اعیان به روش استحسان و با رعایا و زیردستان بر وجه برّ و امتنان سلوک نمود» (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۷۳). بهزاد بیک مدت چهارده سال وزارت گیلان را برعهده داشت (همو).

در همین حال تصدی امور فومن و تنیان و مالکون و نقاط اطراف را به عهده اصلان بیک گذاشت، اما او برخلاف بهزاد بیک نسبت به مردم حسن سلوک نداشت و موجبات اذیت و آزار و نارضایتی آنها را فراهم می‌ساخت و باعث شورش کارکیا فتحی به سال ۱۰۱۲ ق شد. اصلان بیک شورش را سرکوب کرد. عبدالفتاح در شرح مظالم او می‌نویسد: در ایام او این سخن عام بود که ایام او شرّ ایام بود. اصلان بیک پس از آن برای سلام نوروزی نزد پسر میرزا شفیع به لاهیجان رفت، لذا میرزا شفیع که در این زمان در خدمت شاه عباس در ایروان بود، خود را به رشت رساند و پس از تحقیق، اصلان بیک را به رشت فراخواند و توبیخ و عزلش کرد و نقاط مربوط به او را ضمیمه وزارت الکای رشت و کوچسفهان و شفت و تولم و غیره نموده، به بهزاد بیک محوّل کرد (فومنی، ۱۳۴۹: ۹۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۲۴۳). او امور لاهیجان را به میرزا مسعود و مستوفی‌گری آنجا را به محمدمؤمن داد و به دارالسلطنه قزوین برگشت؛ زیرا در این زمان شاه

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۲۰۱

عباس وزارت قزوین را نیز به او داده بود (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۳۷). چندی بعد میرزا مسعود مؤمن بنای ظلم و بی‌داد گذاشت. میرزا محمدشفیع به تقاضای مردم لاهیجان ولایت بیه‌پیش را در اختیار بهزاد بیک قرار داد، دو سال بعد هم ولایت کسکر و آستارا را از تیول ذوالفقارخان قرامانلو خارج و به عهده بهزاد بیک واگذار کرد (فومنی، ۱۳۴۹: ۹۲).

در سال ۱۰۰۸ ق نورمحمدخان ازبک به اغوای علمای سنّی در مرو علم طغیان برافراشت، بنابراین شاه در اول صفر سال ۱۰۰۸ ق برای دفع او راهی خراسان شد و پس از زیارت مشهد، در اول محرم سال ۱۰۰۹ ق از مرو به دفع نورمحمدخان رفت و مرو و ابیورد و نسا را تسخیر کرد و نورمحمد را به انقیاد واداشت. از این زمان (محرم سال ۱۰۰۹) سواد منشوری از شاه عباس در باب فتح قلعه نسا و ابیورد و سرکوب محمدخان به وزیرش خواجه محمدشفیع ملقب به میرزای عالمیان باقی مانده است که به قرار ذیل است:

«سواد منشوری که نواب کامیاب همیون اشرف اعلی عباس پادشاه در باب فتح قلعه نسا و ابیورد و به دست آوردن نورمحمدخان حاکم آن ولایت به وزارت و رفعت پناه، عزت و عوالی دستگاه، خواجه محمدشفیع المقلب به میرزای عالمیان نوشته».

«فرمان همیون شد آن که وزارت و رفعت پناه، عزّت و عوالی الکاء، آصفی خواجه محمدشفیع وزیر گیلانات به عنایات شاهانه مفتخر و سرافراز گشته، بداند که مجاری حالات اینجاها به خیر و صواب است و هیچ‌گونه امری که مکروه خاطر اولیای دولت قاهره بوده باشد، واقع نیست.

چون نورمحمدخان در برابر حقوق تربیت و نوازشات نواب همیون ما آغاز تمرّد و عصیان نموده، حق نمک‌خوردگی این خانواده را یک‌باری فراموش کرده،

با مخالفان این دولت خصوصیت و دوستی پیش گرفت، از این جهت مزاج اشرف از او منحرف گشته، در مقام تنبیه و تأدیب او درآمد، رایات نصرت آیات عزّ و جلال از دارالسلطنه به عزم تسخیر ولایت او در حرکت آمد و ایالت پناه، شوکت و حشمت دستگاه، عالیجاهی حسینخان شاملو بیگلریگی هرات را با جمعی از امراء عظام به جانب مرو فرستادیم که قلعه مرو را محاصره نموده، مسخّر سازند. و چون نورمحمدخان در نسا و ابیورد بود، موکب همیون به جانب او نهضت کرده و قبل از آن میرزا خواجه کلان جغتای که از مردم معتبر آن ولایت بود به جهت عصیان نورمحمدخان از او فرار نموده، از روی دولتخواهی به خدمت اشرف آمده، [ناخوانا] او قلعه ابیورد از نورمحمدخان گرفته، امارت شعار [ناخوانا] ملک جلایر حاکم پساکوه مشهد مقدس را به قلعه درآورده بودند، نورمحمدخان بعد از استماع این خبر به ابیورد رفته، قلعه را محاصره بنماید.

در اثناء محاصره این خبر رسید که مرشد قلی بیگ و پسران میرزا خواجه کلان بی جهتی اتفاقی از اهل قلعه دست از قلعه داری بازداشته، بیرون آمده، به خدمت اشرف آمدند و نورمحمدخان قلعه را متصرف شد، جمعی را به قتل رسانیده و قلعه را به جمعی از معتمدان خود سپرده به تصرف کرد. و چون رایات جاه و جلال داخل الکاء نورمحمدخان شد، تمامی مردم [ناخوانا] به استقبال همیون آمده، قلعه را به تصرف اولیاء دولت قاهره درآمد و آوازه ورود موکب مسعود و تزلزل تمام به احوال نورمحمدخان که به جانب نسا رفته بود، راه یافته، اکثر مردم که بر سر او جمع شده بودند، از سر او متفرق شده، فوج فوج به خدمت اشرف آمدند و او را دیگر مجال توقف نمانده، با معدودی فرار نموده، متوجّه مرو شده و امراء عظام که به محاصره مرو مأمور شده بودند، خود را به درون قلعه می‌رسانند و حالا امرای عظام او را محاصره نموده‌اند و عن قریب گرفتار اعمال

ناصواب می‌گردد.

و چون الکاء ابیورد مضرب سرادقات جاه و جلال گردید، سرداران آنجا به قلعه متحصن شده، شروع در قلعه‌داری نمودند و ایالت پناه حکومت و شوکت دستگاه، عالیجاه بوداق خان چکنی که حاکم مشهد مقدس معلی بود، با جمعی از امراء عظام به جانب مرو و بعضی از امرا به محاصره قلعه ابیورد مشغول شده، غازیان عظام اطراف و جوانب قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و سیبه پیش بردند و چهل و دو جا نقب زده، نقبها به زیر برج و باره رسیده، خردلها بلند ساخته، چنان نمودند که راه تردد به متحصنان قلعه مزبور مسدود گشت و به توفیق باری تعالی در عرض چهارده روزه چنان کار بر ایشان تنگ گردید که دیگر ایشان را تاب توقف نماند، آواز الامان برآوردند و در روز دوشنبه چهاردهم بما وقعه الخلع سرداران قلعه شمشیرها در گردن انداخته، بیرون آمده، استدعای عفو تقصیرات خود نمودند. چون نواب همایون ما از خاندان ولایت و کرامتیم، از تقصیرات ایشان گذشته به عفو مقرون فرمودیم و ان شاء الله تعالی عن قریب قلعه مرو نیز مفتوح گشته، محل به محل امراء تعیین خواهیم فرمود».

(مکاتیب متفرقه، شماره ۶۳۲۳: ورق ۳-۱۹۲)

در اواخر شوال سال ۱۰۱۲ اق خواجه محمدشفیع به دربار شاه عباس رفت و چون خواجه مسیح گیلانی بی‌ادبانه حرف می‌زد و سخنان واهی می‌گفت، «او را به میرزای عالمیان سپردند که با خود به گیلان برد، زنجیر کند. میرزا او را با خود برد و او در آنجا درگذشت» (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۲۶۰).

میرزا محمدشفیع در اول ذی‌قعدة سال ۱۰۱۳ که مصادف با عید نوروز است، در جشن دربار شرکت می‌کند، در این روز مبلغ سه هزار تومان از نقد و جنس به شاه پیشکش می‌نماید (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۲۷۵). در اواخر همین سال ابراهیمی

شیرازی مستوفی الممالک در محاسبات گیلان خبیطی می کند و مبالغ کلی به سهو از مال دیوان فرو گذاشت می کند. میرزای عالمیان از گیلان به دربار می آید و آنرا گزارش می دهد. شاه در اول سال ۱۰۱۴ ق ابراهیم را عزل و میرزا قواما پسر میرزا حسن کفرانی اصفهانی را به جای او منصوب می کند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۶۷۵/۲).

در سال ۱۰۱۴ ق به گوش شاه می رسد، که در بلاد خراسان حکام و عمال جزو نسبت به عجزه و زیردستان حیف و میل می کنند، لذا تصمیم می گیرد یکی از کاردanan و دبیران صواب اندیش دربار را به وزارت کل مملکت خراسان منصوب کند که در کمال اقتدار به تنظیم امور آن ولایت قیام نموده و در رفع ظلم بر رعایا و زیردستان مساعی جمیله به ظهور آورد. قرعه اختیار به نام خواجه محمدشفیع افتاد و بدان منصب عالی معزز و سربلند گردیده، «علاوه مناصب سابق گشت و نیک و بد کل مهمات آن ولایت و عزل و نصب عمال و کلانتران به رأی و رؤیت او مفوض گردیده، پایه قدر و منزلت او بین الاقران به اوج اعتلاء رسید» (ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۰۸/۲). فومنی اضافه می کند که «دوات و قلم مرصع با زین اسب و افسار زرنگار و خلعت زرکار بدو عنایت و التفات فرمود» (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۳۹).

میرزا محمدشفیع، قزوین را به اصلاان بیک و مازندران را به میرزا ابوالقاسم خراسانی که از اقوامش بود، سپرد و برای سروسامان دادن امور خراسان، به طرف آنجا حرکت کرد. وظیفه او در خراسان آگاهی از دخل و خرج امرای آن سامان و سان سپاه و عزل و نصب همه حکام خراسان تا کنار آب مرغاب بود (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۳۹).

عبدالفتاح فومنی او را در این زمان در جاه و جلال به خواجه نظام الملک و خواجه شمس الدین جوینی تشبیه کرده است. در مشهد با خدام آستان قدس در

باب مدخل و خروج آستانه و وظایف و سیورغالات گفتگوها کرد و با محراب خان، حاکم مشهد درباره جمع و خرج الکا و رسومات سپاهیان و مواجب آنها درگیر شد. چنان که از سختگیری او عرصه بر ساکنان حرم مطهر تنگ شد و کار به اضطراب و دشواری کشید (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۴۰). احتمالاً علت برکناری امیر ابوالوالی انجو شیرازی از مقام صدارت در سال ۱۰۱۵ق، گزارش میرزا محمدشفیع به شاه عباس بوده است؛ زیرا «امیر ابوالوالی انجو شیرازی به جهت خویشتن داری و مسامحات که از سلامت نفس و کم آزاری در ضبط و ربط وجوه شرعی می‌نموده، ملازمان بی‌اطلاع او جسارت و دلیری کرده، در وجوه متعلقه به سرکار حضرت امام الجنّ و الانس تصرفات کرده بودند، از منصب عالی صدارت معزول گشته» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۷۱۶).

شاه عباس در سال ۱۰۱۶ق برای زیارت مشهد حرکت می‌کند، در میانه راه، میرزای عالمیان با محراب‌خان، حاکم مشهد و محمد سلطان، حاکم نیشابور و یوسف‌خان، حاکم ترشیز در رباط ترکمان به استقبالش می‌آیند. شاه بعد از زیارت، روز سیم رجب مراجعت می‌کند و به جهت این‌که خوش‌سلوک و رعیت‌پرور یوسف سلطان روملو، حاکم ترشیز را ایالت سبزوار و معدن مس و توابع آن‌را به حکومت وی اضافه می‌کند و به خلعت فاخر او را بین الاقران ممتاز می‌نماید.^۱ خواجه محمدشفیع نیز تا نیشابور شاه را مشایعت می‌کند

۱. این یوسف سلطان همان کسی است که وقف‌نامه اولادی از او باقی مانده که در آن املاکی در منطقه‌ای به نام کدوغن ترشیز (در نزدیکی بردسکن) وقف بر اولاد ذکور و اناتش کرد که عده‌ای از اولاد او از همان عصر صفوی به کدکن آمده‌اند، فاطمه خانم مادر پدر نویسنده این سطور (رضا نقدی) از اولاد همو است. جالب است که این حقیر از طرف مادر مادرم (فاطمه شفیع کدکنی) نیز نسب به میرزا محمدشفیع کدکنی می‌رساند.

(ملاجلال، ۱۳۶۴: ۹-۳۲۸).

بعد از رفتن شاه عباس بین میرزا محمدشفیع و محراب‌خان قاجار، حاکم مشهد به افساد جمعی مفسدان وحشت پدید آمد و به قول ترکمان «از لجاجت و عناد میرزای عالمیان، محراب‌خان از طریق ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک می‌داشت، عدول نموده، به او چیره شد و چون صاحب جیش و لشکر بود، میرزای عالمیان بی‌جهتی ظاهر از او متوهم شده، به آستانه مبارکه مقدسه تحصن جست و کسان به اطراف فرستاده، تفنگچی بسیار جمع کرد». این قضیه به گوش شاه عباس رسید و میرزا را احضار کرد (ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۶۰/۲). در این زمان شاه عباس در مازندران بود. ترکمان می‌نویسد که میرزا در مازندران «به ملازمت اشرف مشرف گشته، به مقتضای حکمت عملی زیاده‌التفاتی نیافت» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۷۶۰/۲)، ولی ملاجلال منجم که همراه شاه بوده، گزارش دقیق‌تری می‌دهد، که در سال ۱۰۱۶ ق شاه عباس متوجه مازندران شد در آمل «حکم جهان‌مطاع به آمدن خواجه علی سبزواری که با میرزای عالمیان بود، به جهت مازندران صادر شد» و به مراد بیک ملازم میرزای عالمیان که به ضبط و ربط و نظم و نسق بیه پیش و کسکر و اکثر طوالش مقرر بود با سپهسالاران این محال به شرف‌پای بوس مشرف شدند». در اول ذیحجه سال ۱۰۱۶ ق «در ساری قاضی سلطان تربتی، متولی حرم حضرت امام ثامن - علیه‌السلام - و میرزای عالمیان به شرف سجده مشرف شدند و علوفه و ماهیانه به دستور لطف نمودند» (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۳۳۳). ملاجلال می‌نویسد: «از وقایع این سال آن که محمدباقر نام مردی که ملازم میرزای عالمیان بود و از افعال و اعمال میرزای عالمیان و ملازمانش مطلع بود، افعال ایشان را به اقباح و جهی خاطر نشان نواب کلب آستان علی نمود و این باعث جرأت خواجه فصیح گیلانی شد و به این ادا ابواب تقریر مفتوح شد و در

باب تفاوت تسعیر هیجده هزار تومان به جهت رعایا مقرر داشتند و خواجه فصیح به ادعای آن که این مبلغ بلکه بیشتر تا پنجاه هزار تومان میرزای عالمیان و ملازمانش گرفته‌اند و متعهدند، خاطرنشان شد» (همو، ۱۳۳۶). عبدالفتاح فومنی نیز می‌نویسد: حاتم بیک اردوبادی وزیر شاه عباس که به مقام خواجه محمدشفیع حسادت می‌کرد، در نزد شاه از او بدگویی کرد و مبلغ هیجده هزار تومان تسعیر برنج را که از رعایا گرفته و به حساب خزانه منظور نکرده بود، پیش کشیده، شاه عباس، بهزاد بیک کارگزار میرزا شفیع را طلبید. این خبر به گوش میرزا شفیع رسید و خود را به مدت شش روز به شاه رساند و اتهامات را رد کرد. او به شاه گفت: که تلاش زیادی برای امنیت کرده و می‌خواهد ولایاتی که از تیول به خاصه شد، آباد کند و گفت که حکومت با کفر باقی می‌ماند اما با ظلم نه؟^۱ این سخنان که از آن بوی ظلم شاه می‌آمد، بر شاه عباس گران آمد، میرزا پس از این به دربار راه نیافت و حاتم بیک و مقصود بیک که مدتها در انتظار چنین فرصتی بودند، افرادی همچون خواجه فصیح و خواجه دین‌علی خراسانی را مجبور کردند که نزد شاه از محمدشفیع بدگویی کنند (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۴۰).

ملاجلال گزارش می‌دهد که شاه عباس روز پنج‌شنبه بیست و سیم محرم سال ۱۰۱۷ در ساری نزول کرد و اهل مازندران را مخلع ساخته، به جهت رفع مناقشه و تحقیق معامله میان میرزای فصیح و میرزای عالمیان بر سر تقلب و تصرف وکلای میرزای عالمیان که در گیلانات بودند، چون ثمن از شصت هزار تومان گذشت، حسب الحکم الاشرف شاهرخ بیک اردوبادی که سمت اشراف قوشخانه داشت، با رعایا که به شکایت آمده بودند، رفیق نمودند که به گیلان رفته، به

۱. الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم.

حقیقت برسند و نسخه منقح به پایه سریر خلافت مصیر آورند» (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۳۳۹). شاه عباس روز دوشنبه بیست و ششم محرم راهی اصفهان می‌شود و میرزای عالمیان روز سه‌شنبه هشتم ماه جمادی‌الثانی سال ۱۰۱۷ قریب شش هزار تومان پیشکش برای شاه می‌گذارد (همو: ۳۴۷). البته فتاح فومنی می‌گوید که سعایت دشمنان در شاه اثر کرد و میرزا را مخدول و معزول کرد، ولی به جهت خدماتی که کرده بود، به حبس و قید فرمان نداد (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۴۱).

به نظر می‌رسد که میرزا محمدشفیع تحمل این تهمت‌ها و بی‌توجهی از طرف شاه را نداشته است؛ زیرا پس از چند روز در بیلاقات اصفهان مریض می‌شود و به قزوین می‌رود (ترکمان، ۸۰۳/۲). فومنی می‌نویسد: پس از بیماری از شاه مرخصی گرفت و انگشتر و دوات و قلم مرصع را به شاه داد و در قزوین مرضش شدت گرفت. در آنجا چند نفر از مردم متدین قزوین را خواسته، وصیت می‌کند، سپس همراهان خود را خواست و دارایی خود را از فروش و ظروف نقره و طلا و پول نقد به قلم آورد. مبلغ سیصد تومان را برای مخارج فرزندان و مهر ازدواج سیصد تومان دیگر را هم برای مخارج حمل جنازه و دفن جسدش در حرم امام رضا(ع) به مرد معتمد و امین سپرد و باقی دارایی خود را که مبلغ هفت هزار تومان بود، با نامه‌ای به خدمت شاه عباس فرستاد و در شب جمعه ۲۲ رمضان سال ۱۰۱۷ در قزوین به سرای باقی شتافت (فومنی، ۱۳۴۹: ۴-۱۴۳). ملاجلال فوت میرزا را شوال ۱۰۱۷ ذکر نموده است (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۳۴۷).

محمد یوسف لاهیجی متخلص به ضیاء که دوست و همنشین میرزا شفیع بود، برای تاریخ فوت او شعر ذیل را سرود:

میرزای جهان که بُد جهان را مالک برداشت دل از مفرده و من ذلک
روح‌القدس از برای تاریخش گفت انت الباقی و کل شیء هالک

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۲۰۹

(فومنی، ۱۳۴۹: ۱۴۴)

لازم به ذکر است که خواجه فصیح گیلانی که باعث به وجود آمدن قضیه میرزا محمدشفیع شد، اندکی بعد خود متهم به خیانت گردید، توضیح اینکه «مهر جمیع ارکان قاهره و مهرهای دیگر بدین تفصیل داشته و احکام تمام کرده و مال دیوان می‌برده و اکثر معافیات بدین طریق می‌برده: مهر جلال‌الدین اکبر، مهر وزیر اکبرشاه، مهر اعتمادالدوله حاتم بیک، مهر فرهادخان، مهر مقصود بیک ناظر، مهر علیقلی‌خان دیوان بیگی، مهر مستوفی‌الممالک، مهر یادگار علی سلطان وکیل فرهادخان، مهر خواجه محمدشفیع المشهور به میرزای عالمیان و» (ملاجلال، ۱۳۶۴: ۸-۳۶۷).

میرزا محمدشفیع دوازده سال وزارت گیلان و کسکر و آستارا و پنج سال وزارت قزوین و یک سال وزارت خراسان را داشت (فومنی، ۱۳۴۹: ۱۴۴). از عمال و گماشتگان میرزا، بهزاد بیک استرآبادی وزیر گیلان و اصلان بیک وزیر قزوین و میرابوالقاسم قوم او وزیر مازندران و خواجه کمال‌الدین حسین وزیر مشهد مقدس بود (ترکمان، ۸۰۴/۲).

تعدادی اسناد مربوط به خواجه محمدشفیع باقی مانده که در زیر درج می‌گردد:

۱. «سواد رقعہ‌ای کہ میرزا محمدشفیع بہ ملاخلیلی وقاری نوشتہ»

«رقعہ گلہ آمیز حضرت افادت و افاضت پناہ، حقایق و معارف آگاہ، عطوفت و رأفت انتباه مرحمت و ابہت اطواری اعتضادی، قدوة السالکین، عمدة المتورعین - ادام الله تعالى الى يوم الدين - کہ در باب تصرفات خود طلب توجیہات و اظهار خلاف نوشتجات مرقوم قلم احسان رقم شدہ بود، وارد شدہ، مضامین آن معلوم شد:

مرا جان در وفاداری سرآمد هنوز اندر حق من بدگمانی
بر سکان مجلس فیض بخش ظاہر است کہ در اول بندہ حقیقی واقعی را بہ خدمت عرضہ داشت نمودہ، عنان اختیار را بہ دید اقتدار آن مصدر احسان رجوع نمود کہ اگر تمام را و اگر نصف و اگر موضعی دیگر از مواضع را ہم خواهند، حصول رضای خاطر فیض مآثر منظور است، ایشان خود بہ سعادت و اقبال از روی قناعت کہ جبلی ذات فرخندہ صفات است، قبول آن جزوی فرمودند و بندہ ہم نوشت کہ با متوجہات و اطلاقات و سایر مطالبات بہ ہر اسم و رسمی کہ باشد، بہ ایشان تعلق داشتہ باشد و احدی دخل ننماید. الحال ہم اقرار اقرار و سخن سخن است، اگر نادانستہ از تحصیلدار یا ریش سفیدان یا غیر مردم طلب و خواستی واقع شدہ بود کہ بہ بندہ رسیدہ، منت بر جان نہادہ، در رفع آن کوشیدہ‌ام و اگر خبری بہ بندہ رسیدہ باشد، ظاہراً باعث تخلف و موجب خجالت بندہ نیست، بلکہ تقصیر از منسوبان سلسلہ فیض اثر است کہ بہ اعلام آن مبادرت نفرمودہ باشند. استدعا آن است کہ بندہ را از خیل خادمان و سلک منتسبان شمردہ، بہ گناہ دیگری از بندہ رنجش نفرمائید. اگر از آنچه در خدمت ایشان گفتہ‌ایم، بعد از خاطر نشان، یکسر [ناخوانا] تخلف و تغیر در آن واقع شدہ

و شود، شرمنده دنیا و آخرتیم و التماس کنایه نداریم. به هر حال از مضمون رقعہ شریف چیزی کہ دفع آن شدہ استشمام نشدہ، اما رافع مذکور ساخت کہ چہار سلام و تقبل از رعایای شما طلب می‌داشته‌اند. راجع نوشتہ فرستادہ شد و دیگر در ہر باب ہر چہ امر فرمایند، اتمام آن را بہ جان منت دارد. امید کہ از حاشیہ ضمیر منیر محو نفرمودہ، از دعای اجابت انتما فراموش نسازند کہ در برابر اخلاص و اعتقاد توقع و چشم‌داشت توجہ داریم. باقی حاکمند، ایام افادت بماناد».

(مجموعہ مکاتیب، شمارہ ۳۸۴۶، ورق ۱۱۴)

۲. «سواد کتابتی که ملاخلیلی وقاری لاهیجی به میرزای عالمیان نوشته»

«همواره ساحت بارگاه و آستان خلایق آرامگاه نواب مستطاب عالیجاه، حامی زمره مسکینان، مفرح خواطر غمگینان غمزدای قلوب مستمندان، فرح‌فزای ضمایر حاجتمندان مرتب امور عدل و انصاف، مخرب آئین جور و اعتساف، معین بازوی ناتوانی، باعث امن و امان گیلان و گیلانی، مفخر جهانیان، میرزای عالم و عالمیان، ملثم شفاه و نقش‌پذیر از نواهی و جباه باد، مظلومان جهان و محنت‌کشیدگان دوران را دارالامان درگاه مخلصان پناهش مناص و گریزگاه محنت‌زاده وادی بی‌سرانجامی و درمانده بادیه ناکامی فلانی به زبان بی‌زبانی رقم بیان زبان‌دانی قلم که مصرح مکنونات ضمایر و موضع مخفیات خواطر است، در معرض عرض می‌آرد و بر صفحه صحیفه مباسطت به کلک جراحت و جسارت می‌نگارد که عمرها کوکب بختم در مغرب افول به غایت انحطاط و احوال کثیرالاختلاطم بنابر نامساعدت سعادت مقرون به عدم انضباط بود، چنانچه شبهای هجران سیاهی از ایامم دام کردی و شکنج طره جانان شکستگی از خاطرم به عاریت بردی، ستاره طالع را طریق صعود بر مدارج عزت مسدود و ضوء پرتو از چهره انجم نکبتم مفقود، روز امیدم از شب نومیدی در رشک و دیده حسرتم از گریه محنت پر اشک ناگاه نسیم دولت جاوید که اهتزازبخش ریاض امید است بر گلزار بهار آمالم وزیده و نهال برق‌پرور اقبالم از فیض آن دم روح‌شیم که مستعار از نفخه آستین مریم است، به ثمره مراد بارور گردانید. یعنی فرمان مواظبت به شرف شرف ملازمت از متوقف عواطف بی‌کران نافذ گردید و حکم انحراط به زهره خدم و حشم از مصدر عوارف بی‌پایان به عز صدور رسید، انگشت قبول بر دیده اطاعت نهادم و امثال امر را زبان به کلمه «امرکم مطاع و

عبدکم مطیع» گشادم. از میمنت این دولت عظمی با سعادت دو جهانی قرین گشتم و از برکت این عطیه کبری با اقبال جاودانی همنشین شدم. وصول بدین مطلوب را مبارکباد از بخت شنیدم و داغ غلامیش که سرمایه خواجهگیست بر جبین عزت کشیدم - بیت:

دگر چه سان فکند بخت شرمسار مرا

که آرزوی دل آورد در کنار مرا

مکرراً در زاویه تفکر که وحدت‌سرای اریاب تحیر است، می‌نشستم و به کلک تصویر بر لوح خیال که مطرح اشکال هر ممکن و محال است، نقش می‌بستم که چون از میامن این اتفاق حسنه شخص دولت گشته‌ام، دیگر از آن آستانم دوری نباشد و از وقوع این لطیفه مستحسنة چون محض اقبال شده‌ام، من بعد از آن درگاهم مهجوری نبوده، چه دولت را با آن علیامرتبت بنیان پیمان میشد است. و اقبال را مقبل ذی شوکت و اجلال ارکان معیت مؤکد با این حال به توقف در موقف حرمان مأمور آمدم و با این علاقه از سلک منتظمان حضور دور ماندم، از این تحسر شب و روز در ناله و افغانم و از این تحیر روز و شب با خود دست و گریبان - بیت:

بلبل بستانم و مقبول بستان نیستم

گرد دامنم ولی مخصوص دامن نیستم

مأمول از عاطفت بیکران و مسئول از رأفت برّ و امتنان آن است که دیده جان را از ذرور حروف مرحمت ظروف سطور ملاطفت به خود که مضمون به جهت رهنمونش مشعر بر دوام ملازمت و مخبر ادراک شرف خدمت باشد، پر نور دارند و خار ادبار مهجوری و دوری به نیش قلم شفقت‌رقم از قدم دل اخلاص منزل برآرند، والسلام».

۳. «سواد کتابت مرحوم میرزا محمدشفیع به مغفرت پناه میرزا حاتم بیک اعتمادالدوله نوشته بود»

«بحر به قطره اگر خطاب فرستد قطره به دریا چه سان جواب فرستد
رشحات کلک جواهرسلک و قطرات مطرات غمام اقلام دررانتظام کالوحی
النازل بین السماء بر کشتزار آمال و چمن احوال بنده صادق الاعتماد وارد و نازل
گشت و سبب نصارت تمام و سرسبزی و نزاهت مالاکلام شد.
یاد منت از مردمی خویشتن آید ورنه چه کسم من که تو را یاد من آید
در مقابل ملاطفت بی غایت و به ازاء عاطفت بی نهایت جواهر که از طلیعه
انوار آن اشعه آثار اجابت بر ضمائر معتکفان صوامع قدس منطبق و منتقش شود و
زواهر ثنایی که اشجار ریاض حدایق خلف و وفاق و اوراق چمن محبت و اتفاق
مجلس نشینان جوامع انس را ضیاء و بها دهد. مجلس خاص و محصل اختصاص
خدام فرشیداحترام قدسی احتشام نواب مستطاب معلى القاب عالمیان مآب عالم
مداری رسانیده، تحدید مراسم ارادت و اخلاص و تأکید لوازم اعتقاد و اختصاص
به وسیله این وسیله و ذریعه این ضریعه نموده، حقا که به دستور بر جاده
اخلاص و تأکید ثابت قدم و طریق عبودیت و خیر خواص راسخ دم است و
ازدیاد عمر و دولت و اجلال و تضاعف جاه و حشمت و اقبال را بر مدارج کمال
از درگاه واهب متعال سایل و آمل یقین که چون از ریا بری است، نتایج آن به
روزگار فرخنده آثار رسید و خواهد رسید و همواره [...] به توجه خاطر خطیر و
مستظهر تألیفات ضمیر فیض مآثر بوده و هست. و چون شرح تشویق و
آرزومندی به ادراک شرف مجالست سامی و نیل مواصلت محفل گرامی نواب
مرشد احترام مانند اخلاق ملکیه و اوصاف قدسیه آن خداوند عالمیان از حیث
اوهام بیرون است، لهذا عنان بیان را از مصوت بنان آن مصروف و معطوف داشته،

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۲۱۵

همیشه مستدعی حصول آن موهبت و متمنی وصول به آن سعادت از حضرت عزت است. امید که بر وجه وجیه و صورت نفیس به زودی بر مرآت ظهور و آئینه حصول جلوه‌گر شود، الحمد لله سبحانه به همین دولت ابدمقرون مجاری و مصارف هر امور و احوال این حدود مطابق آرزو و موافق مدعای احیای دولت روزافزون است و امری که باعث اکراه باشد، واقع نیست. ملتمس و به احوال از بندگان آنکه تا زمان شرف ملازمت علی التفات خاطر خاطر خطیر و توجه ضمیر منیر خورشیدتنویر شامل حال و کافل آمال این بنده کمینه فرموده، گاهی به نوازش نام نامی شرف مفاخرت و مباهات ارزانی فرمایند و به رجوع خدمات و اشارات علیّه این کمینه را در سلک بندگان خدمتکار و خدمتکاران عبودیت‌شعار منخرط گردانند. چون غرض عرض عرض بندگی افکندگی بود، به زواید قدم جرأت و گستاخی بر بساط انبساط ننهاده، به دعا ختم کرد. ظلال آفتاب‌مثال بر مفارق عالمیان مخلّد و مبسوط و مستدام باد».

(مجموعه مکاتیب، ۳۸۴۶/۶، ورق‌های ۵ - ۷۴)

۴. «سواد مکاتبت که مرحوم میرزا محمدشفیع به نواب ایالت پناه ذوالفقارخان به انشای خود نوشته»

«لطایف دعوات ارادت [ناخوانا] وردیة النسائم روان آسا و شرایف تسلیمات زاکیات مسرت آیات عطریة الشمائم جانفزا مشاکل روایح ازهار مسکینة الآثار اشجار ریاض قدس روح [ناخوانا] انوار عنبر یار گلزار طرب دثار مملکت مدار عالیجاه خداوند [...] گردانیده، به دستور معهود به قلم عبودیت و رقم فدویت صورت اخلاص خود را بر مرآت خاطر فیاض جلوه می دهد. حقاً که از فیوضات واردات عرصه مقدس و فتوحات عالم اقدس و اشراقات انوار شادمانی و لمعات جراید عواید کامرانی اعنی مفاوضه نامی مرغوب مکرم مشکین طراز و ملاطفه سامی مطلوب مسکین نواز که مضمون به جهت مشحون آن که اولاً مشتمل بر عطیه نامتناهی الهی به ورود قدوم میمنت لزوم حضرت مخدوم زاده حقیقی بود که ان شاء الله در خدمت نواب خداوند از عمر و دولت برخوردار گردد، ثانیاً نعمتی بر قواعد ملتفات و توردات و محتوی شواهد تعطفات و تفقدات و [...] مرحمت بی حد و مجلی به تجلید مکرمت بی عد بود، در اشرف ساعات و اطیب اوقات وارد شده [...] برکات وصول و نزولش موجب نصارت جان و سبب طراوت جنان گردید. حقاً که چندان به جهت بشاشت و شادکامی دست داد که شرح آن مانند مراجع بی کران و اعطاف بی پایان نواب مستطاب عالی پایان ندارد و اظهاری که به تحدید در باب مرحمت و شفقت بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع اعلی نسب به نواب مستطاب عالی فرموده بودند، از آنچه هنگام شرف خدمت اشرف اقدس بنده از لفظ شهریار درر نثار استماع نموده ام، این مقدمات عشر عنبر آن میمنت امیدوار است که شفقت نامتناهی پادشاهی و مرحمت جبلی و فطری شاهی در تزیاید و تضاعف بوده، عمر و دولت عالی نواب خداوندی نیز در ترقی و تزیاید باد. والسلام».

۵. سواد سندی با عنوان «حسب الامر میرزا عالمیان به شکرانه عواطف شاه

عالم پناه نوشته»

سرودآموز بلبل گلستان آمال و طوطی گشای ناطقه شکرستان اقبال تعالی شأنه منزل قافله توفیق و مخزن مرسله امید، یعنی مجلس فردوس آئین شاهنشاهی و محفل نزهت آگین ظل الهی را که مصدر تأییدات الهی و مظهر توفیقات نامتناهی است، از رشحات سحاب دولت جاویدانی و از نغمات رباب یزدانی گل انگیزتر از خانه خورشید و طرب آمیزتر از خلوت ناهید دارد، حقا که اگر در مقابل شکری هر نعمتی در معرض صدور آید، لسان مقصربیان را نوبت تقریر به کلمه شهادت که مقدم بر دعای دولت قاهره است، نمی افتد. زهی مرحمت بی غایت و مکرمت بی نهایت که کاردان الطاف گوناگون به مثابه افواج فتح و ظفر در حضرت همایون از یکدیگر نمی گسلد و هنوز دل طاعت گزین از سجده شکر عطاء چنین گسسته که بر زبان ثفافشان حق گزاری شفقتی تازه و مرحمتی بی اندازه واجب آید - بیت:

هردم سر مهرت که به دل نامده لطفی جان مژده دهد باز که لطفی دگر آید
شاهد این مقال و مؤید این محال عندلیب گلشن آمال و مژده رسان بهار روضه
اقبال حافظ جلال است که از خلیق این کرامت اولی و توفیق این سعادت عظمی
جان ستایش قرین از اولین [ناخوانا] لذت نشسته بود که خلقت سبترق طراز
شاهانه دلفریبانه تر از شاهد مقصود در بر آمد - بیت:

هم مگر گویم که لطف این تقاضا می کند

ور نه هرگز بندگی را این همه پاداش نیست

حبذا فیض افشانی نظر مرحمت گستر که سعادت دارین در ضمن آن به ظهور

رسد و در [ناخوانا] شکر عطیه بخشی آن طی اللسان به عقد اللسان انجامد - نظم:
امروز که دین [و] دل فدایت دارم صد نعمت الوان ز عطایت دارم
فردا اگر ایمنم ز هر گونه عذاب ز آنرو که شفیع چو رضایت دارم
(مجموعه مکاتیب، شماره ۳۸۴۶: ورق ۷۹-۸۰)

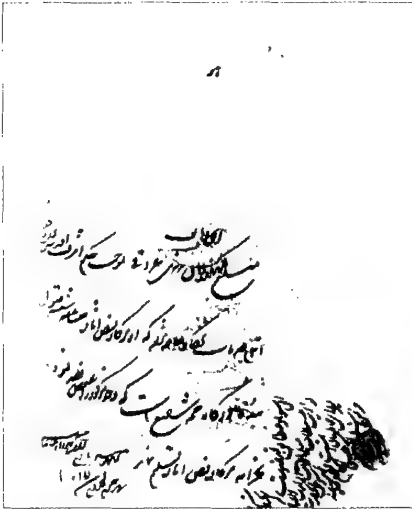
۶. سندی با عنوان «سواد کتابتی که بلاغت شعاری ملاطفیلی لاهیجی حسب الامر میرزا عالمیان در تتبع کتابت میرزا ابوالحسین منشی الممالک حسب الحکم کامیاب به شاهزاده سلیم نوشته» که ابتدای آن به قرار ذیل است:

«فاتحه فتوح و خاتمه سنوح که حصارگشایان قلعه فصاحت و کامروایان شهربند بلاغت به تهیه تهنیت آن آئین راست بازار نطق و بیان بندند، افتتاح محامد معقد طلسم احدیت و انضاح مناقب مشید حصون رسالت - علیه وآله افضل التحیه - است، اما کمند عبارتی که به کنگره آن بام کبریا انجام رسد، به اندازه بازوی عقل بودن را اندیشه متعهدی است. کلید استعارتی که فراخور آن باب سدره انتساب تواند بود و در پنجه نقل گنجیدن را فکر فطانت پیشه مترصد نه چه کادکاد قوت معانی بر آن باره قدس اساس مثابه سطح آبگینه و ناخن موران است و منجیق مدرکه انسانی بدان قلعه عرش مجلس مشابه بام فلک و کمان گروهه طفلان لاجرم عزیمت حصر آن را که محاصره به او نمودن عبارت از آن است، مشحون شناعت دانسته، فکرت لازم عبرت به رعایت قصر آن که ترک مکابره فرمودن اشارت بدان است، مقصور می نماید و آستین فطرت صافی طویت را که گنج خانه محبت بی غایت است، به مزدگانی تحریک سلسله محبت موروثی و مکتبی به تبارنامه سامی جلوه گوهرفشانی داده، به مقابل نعمات فتوحاتی که رقم زده کلک نصرت آیات است، در هر جنبش درج شکری تازه و سلک حمدی بی اندازه تحفه نواب صمدیت می فرماید. حقا که بهجت فیروزی منسوبان آن آستان نصرت آشیان را از اثرسنجی و داد قدیمی و اتحاد صمیمی با مسرت فتوحات گوناگون که مرادف آن روزی اولیای دولت روزافزون شد هم عیار ... آثار می شمارد...».

۷. [سند مساعده گرفتن از آستان

قدس برای دربار صفوی]

سندی در مرکز اسناد آستان قدس باقی است که میرزای عالمیان وزیر کل گیلانات در محرم سال ۱۰۱۷ مبلغ هزار تومان تبریزی از آستان قدس به دستور شاه عباس جهت به انجام رساندن امور سرکار خاصه شریفه (دربار صفوی) مساعده گرفته است. متن سند بدین قرار است:



«هو، مبلغ یک هزار تومان تبریزی عراقی به موجب حکم اشرف اقدس ارفع جهت سرکار خاصه شریفه که از سرکار فیض آثار مساعده شده، قبول بنده درگاه محمدشفیع است که وجه مذکور را عوض نقد نموده، به خزانه سرکار فیض آثار تسلیم نماید.

[محل مهر] مهر نواب میرزا عالمیان.

تحویل شد به تاریخ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۱۷.

[حاشیه سمت راست سند:]

این سواد مطابق قبضی است که خط شریف نواب مستطاب معلى القاب ارادت و اقبال میرزای عالمیان است و به مهر شریف آن حضرت مزین شد که حسن الخادم [ناخوانا] نمود.

هو، مبلغ یک هزار تومان تبریزی رایج که نواب مستطاب میرزا شفیع [ناخوانا]

زندگی خواجه میرزا محمدشفیع کدکنی ... □ ۲۲۱

از سرکار فیض آثار به رسم مساعده حسب الحکم اشرف اقدس اعلی گرفته بودند، مبلغ مذکور عن وکلا خدام فرشته احترام سیادت و امارت پناه و حصه سیادت و نجابت پناه متولی واصل فقیر حقیر شد. [محل] مهر سیادت پناه میر ابوالقاسم تحویل شد. ۲۵ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۱۷.

[ناخوانا]: سواد مطابق اصل است.

[مهر]: عبدآل محمد حسن داوود الخادم.

(دانشورز، ۳۱)

۸. [فرمان اعطای سیورغال به میرزا علی اکبراً توسط شاه عباس به تاریخ ذوالقعدة سال ۱۰۲۳ق]

«فرمان همایون شد آنکه چون قبل از این مالوجهات حصه معینه موضع گوارشک من اعمال مشهد مقدس معلی که مرحوم/ خواجه محمدشفیع جمیع آن را به موجب ضمن قرار داده، به سیورغال آستانه مقدسه متبرکه سدره مرتبه و به وظیفه افادت پناه/ نتیجه الاکابر میرزا علی اکبراً مقرر گشته، حکم اشرف در این باب شرف صدور یافته بود، در این ولا مجدد در سفر خیرآثار گرجستان/ حقیقت سیورغال مذکور به عرض اشرف رسید و مقرر شد که مالوجهات حصه مزبور را از تیول تیولدار کل وضع نموده، به دستور/ به سیورغال آستانه مقدسه متبرکه و وظیفه افادت پناه مشارالیه مقرر دانسته، هیچ آفریده مدخل ننماید که دانسته شفقت فرموده ایم که داخل/ طومار نسق و از جمله یک هزار و دویست و چهل تومان مقرری سرکار آستانه مقدسه متبرکه نبوده باشد. ایالت و شوکت پناه شجاعاً للایاله و الاقبال/ شاهنظرخان تیولدار مشهد مقدس معلی مزکی اصلاً و مطلقاً مدخل در حصه معینه مذکوره نکرده، اطلاق و حوالتی ننماید و قلم و قدم کوتاه/ و کشیده دارد و از جمله یک هزار و دویست و چهل تومان که حسب الحکم جهان مطاع از بابت مالوجهات مشهد مقدس مقرر است، تنخواه اخراجات/ آستانه مقدسه شمار ندانند که دانسته سوی مبارک مذکور به سیورغال آستانه مقدسه و وظیفه افادت پناه مشارالیه مقرر شد/ مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی حسب المسطور مقرر دانسته، رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نمایند و تغیر و تبدیل به قواعد آن راه/ ندهند. در این باب حکم و پروانچه مجدد محتاج ندانند و در این باب قدغن دانند. تحریراً فی/ شهر ذی قعدة الحرام سنه ثلاث عشرین و

الف من الهجرة»

پشت فرمان

«اطلعت علیه، توکلت علی الله، [مهر ناخوانا]،
«اعتصمت بالله»، [مهر ناخوانا]،
«اطلعت علیه»، [مهر ناخوانا]،
«بقلم آمد»، «بنظر رسید»، [مهر و عبارت ناخوانا].»
(بوسه، ۱۳۶۷: ۵-۲۷۳).

منابع و مآخذ

- آملی، طالب، کلیات اشعار ملک الشعرا طالب آملی، تصحیح طاهری شهاب، سنائی، تهران، ۱۳۴۶.
- بوسه، هریرت، پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی، ترجمه دکتر غلامرضا ورهرام، تهران، ۱۳۶۷.
- ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، با نظارت، تنظیم فهرستها و مقدمه ایرج افشار، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.
- جنابدی، میرزا بیگ حسن بن حسینی، روضة الصفویه، به کوشش غلامرضا مجدطباطبائی، بنیاد موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۸.
- سند مربوط به میرزا محمد شفیع، نشریه دانشورز (ویژه مرکز اسناد)، نشریه داخلی سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی. سال ۱۳۸۸.
- فومنی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان در وقایع سالهای ۹۲۳ - ۱۰۳۸ق، به تصحیح منهوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

... قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۹.

... مکاتیب متفرقه، شماره ۶۳۲۳، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

... منجم یزدی، ملا جلال الدین؛ تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف الله وحیدنیا، وحید، تهران، ۱۳۶۴.

... نقدی، رضا، «آرام جای، مسجد و الواح قبور خواجهگان خلوی در کدکن»،

فصلنامه خراسان پژوهی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۷۸.

... مجموعه مکاتیب، شماره ۳۸۴۶، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

● صدرالدین محمد دشتکی شیرازی

● مجتبی مجرد

غزل ملاّ محتشم کاشانی به صدرالدین محمد دشتکی شیرازی و جواب هذل آمیز او

به نام خدا

فرهنگِ نامه و نامه‌نگاری از گذشته‌های دور همواره مورد توجه بوده است، نامه‌ها در واقع آینه تمام‌نمای فرهنگ، عقاید، اندیشه و ... بوده‌اند. نامه‌ها در زمینه‌های مختلف و با مقاصد گوناگون نوشته می‌شده‌اند؛ آنچه شما در پیش روی خواهید داشت، دو نامه است که نخستین آن، نامه یا بهتر بگوییم، شعر محتشم کاشانی است و دومین، جواب شعر محتشم است که صدرالدین محمد ثانی به نشر و با لحنی طنزآمیز نوشته است.

شرح حال نویسندگان

۱. محتشم کاشانی: کمال‌الدین محتشم کاشانی، پسر خواجه میراحمد از خاندانی متمکن در کاشان متولد شد. چون پدرش از بازرگانان بود، در آغاز جوانی کار پدر را دنبال کرد، ولی پس از مدتی دست از آن کار کشید و به شعر و شاعری پرداخت. او با شاعران عصر خود مثل ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی مشاعره و مکاتبه داشت. هر چند وی قصیده‌سرایی مداح بود، اما شهرت

عمده او در ساختن شعر مذهبی است، و دوازده بند او در مرثیه حسین بن علی - علیهما السلام - و واقعه کربلا بسیار معروف است. وی در سال ۹۹۶ ه. وفات یافت و مقبره اش در کاشان است.^۱

۲. صدرالدین محمد بن الامیر غیاث الدین منصور بن الامیر صدرالدین الحسینی الدشتکی شیرازی، فرزند کوچک غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی معروف است. با این که از برادرش شرف الدین کوچکتر بود، اما از او باهوش تر و فاضل تر بود و به همین جهت علاقه پدر به او بسیار زیاد بود.^۲ او را صاحب توبه نصوص دانسته اند که ماجرای آن در کتاب *روضات الجنات* ذکر شده است و خلاصه آن چنین است که روزی شرف الدین برادر بزرگتر صدرالدین به نزد پدر می آید و شروع به بدگویی از برادر می کند و می گوید: صدرالدین خُم شراب را بر روی قبر جدش صدرالدین اوّل (پدر غیاث الدین منصور) گذاشته و می نوشد. غیاث الدین به علت علاقه ای که به صدرالدین دارد و به علت تنبیه او به وی می گوید: تو هم مانند برادرت کن و آنچه او می نوشد، تو هم بنوش! اما هنگامی که مجلس خلوت می شود فرزندش صدرالدین را خوانده و او را نصیحت می کند و می گوید: پسرکم، مردم به مزار اجداد و نیاکان شان قرآن می گذارند و تو بر قبر جدت ظرف شراب می گذاری و حیا نمی کنی؟ این سخن غیاث الدین سبب توبه و ترک شراب از جانب صدرالدین محمد می شود.^۳

صدرالدین پس از این توبه، برای جبران گذشته به جدّ و جهد پرداخته و

۱. ر.ک: *آتشکده آذر*، چ شهیدی، ص ۲۵۳-۲۵۹؛ *تاریخ ادبیات در ایران*، صفا، ج ۵، بخش دوم، ص ۷۹۲-۷۹۹؛

هفت دیوان محتشم، نوایی و صدری، ج ۱، ص ۲۹-۲۲۰ که مقدمه ای مفید و محققانه است.

۲. *مجالس المؤمنین*، شوشتری، ج ۲، ص ۲۳۰.

۳. *روضات الجنات*، ج ۷، ص ۱۸۰.

غزل ملامحتشم کاشانی به صدرالدین ... □ ۲۲۷

ریاضت‌ها می‌کشد و مجاهدت‌ها می‌کند، تا این که پس از مدتی به مدارج بالا و جایگاه پدران بزرگوارش می‌رسد و به همین جهت به او لقب «صدر ثانی» می‌دهند و این لقبی است در مقابل جدّ دانشمند او، صدرالدین محمد دشتکی شیرازی.^۱ سال وفات او را نیافتم و سایر منابع نیز به تکرار همان حرف‌های *روضات الجنات* و *مجالس المؤمنین* پرداخته‌اند.^۲

آثار صدرالدین محمد ثانی

۱- *جواهرنامه*: کتابی است به فارسی که موضوع آن اوصاف و انواع جواهرات و ملزومات آنها است. او این کتاب را به نام خلیل سلطان ذوالقدر، والی شیراز پیش از شاه اسماعیل تألیف کرده است.^۳

۲- *سفر عرشی*: به زبان فارسی، و موضوع آن تفسیر آیت الکرسی است.^۴

۳- *الذکری*: رساله‌ای است در تحریم خمر و تأکید مذمت آن و بیان مفساد و مضرات آن با توجه به عقل و اخبار و آیات و احادیث. سال تألیف این رساله ۹۶۱ ه. ق. است.^۵

معرفی نسخه‌ها: متن حاضر را بر اساس نسخه مجموعه شماره ۳۸۴۶ کتابخانه ملک، نامه‌های شماره ۱۰۴ و ۱۰۵ و *عرفات العاشقین*، نسخه کتابخانه ملک، شماره ۵۳۲۴ و نسخه کتابخانه خدابخش و متن چاپ شده در *خردنامه*

۱. *ریحانة الادب*، ج ۳، ص ۴۲۶.

۲. از جمله ر.ک: *فوائد الرضویه*، نیمه اول، ص ۲۱۴ و نیز، *فارسنامه ناصری*، ج ۲، ص ۱۱۴۱-۱۱۴۴.

۳. *الذریعه*، ج ۵، ص ۲۸۳.

۴. *الذریعه*، ج ۱۲، ص ۱۹۲.

۵. *ریحانة الادب*، ج ۳، ص ۴۲۷.

صدرا سال ۱۳۷۷ شماره ۱۱، مقاله «آشنایی با مکتب شیراز، شاگردان غیاث‌الدین منصور»، به قلم قاسم کاکایی تصحیح و تنقیح کردم.

غزلی که ملا محتشم به پسر میر غیاث‌الدین منصور فرستاد

آن که رنجیده ز من گر کنم اظهار که کیست
گر بمیرم نتوان بر من از انصاف گریست
بر جگر خار غمی داشته‌ام این دو سه روز
که به آن در غم هجرش نفسی نتوان زیست
بی‌گناهم ولی از تندی خوی تو مرا
گنهی نیست که در نامه اعمالم نیست

جواب پسر میر مشارالیه به ملا محتشم از روی هزل

مَلاذ الاناما،^۱ خداوندگارا، امروز در مسجد جامع، به رقعۀ منظومۀ موسومۀ به
نظم الجواهر مشرف شد؛ چون از نَمَدِ^۲ ﴿وما علّمانه الشعر﴾^۳ کلاهی به این عاجز
نرسیده بود^۴ و در وسع نُطق خود مجال جواب نظم ندید _ مصراع:
ذکر کدو باشد سفر در معرض سرو چمن،

اما بر سبیل نثر گستاخی می‌نماید، اگر نمی‌نمود، حمل بر دیگر امور
می‌فرمودند.

ملاذ، چون شعر خُداَم احسن است،^۵ آنچه اشارت به آن فرموده‌اند از رنجش

۱. ملاذ الانام: پناهگاه مردمان، لقبی است عام که به مجتهدان و فقها دهند.

۲. ج: نمو.

۳. یس (۳۶) ۶۹.

۴. متن: رسیده، با توجه به عرفات العاشقین تصحیح شد.

۵. در این عبارت طنزی پنهان است؛ چرا که گفته‌اند «احسن الشعرا کذبه».

و غیره، همه غیر واقع است، و چه جای آن است؟ و هر نظم و نثر و سلوک و وضع خدّام با این فقیرِ جاهلِ هیچ‌مدانِ بی‌هیچ، مناسب با وضع پیغمبری است در حُسن یوسف و صوت داوود و ملک سلیمان و علم آدم و شَجاعت رستم و مهابت حسن‌بیگ یوزباشی^۱ و فهم میرحیدر معمائی^۲.

در واقع فقیر از ممرّ سلطنت و مؤنت و حُسن و آخوات آن عاری‌ام؛ چون مبالغه خدّام در این امور و تعظیمات و سلوک لازمه آن مشاهده می‌شود، تارة حمل بر هزل و بلوغ بی‌نهایت بلکه تجاوز از حد می‌شود، و تارة محمول - نعوذ بالله - بر قصور فهم و عدم فراست خدّام می‌گردد. و قسم اخیر خود محال است، باید که محمول بر هزل باشد. اکنون چه معنی دارد که با خادمان خود در این

۱. حسن‌بیگ یوزباشی: نخست باید توضیحی درباره کلمه و مقام یوزباشی داده شود. یوزباشی کلمه‌ای است ترکی که متشکل است از «یوز» به معنای صد و «باشی» به معنای رئیس و مهتر، و معنای ترکیبی آن رئیس صد نفر یا سردار می‌باشد (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا)، اما در دوره صفویه «در نواحی خاصه قاعده نیروی قزلباش مستقر نبود، بلکه قوای محافظ و مدافع آن منحصرأ از ملازمان درباری تشکیل می‌شد... فرماندهی این قوا با یوزباشان و مین‌باشان بود نه با امرا. اکثریت این فرماندهان از خانواده‌های نجیب‌زاده و برجسته محلی بودند... و به گفته شاردن این فرماندهان دارای عنوان «بیگی» بوده‌اند (نظام ایالات در دوره صفویه، زهر بُرن، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص ۱۹۲). اما حسن‌بیگ مذکور از یوزباشان و مقربان شاه‌تھماسپ صفوی و نیز از بزرگان قبیله استاجلو بوده است (عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۶۷) و بنابر گزارش نقّاة الآثار، «داروغگی کل ممالک حضرت شاه دین‌پناه به حسن‌بیگ متعلق بود» (نقّاة الآثار، افوشته‌ای نظری، ص ۱۶۴). صاحب کتاب جواهر الاخبار تاریخ وفات او را سال ۹۶۸ ه. ق ذکر می‌کند و درباره وفات او می‌نویسد «در سال ثمان و ستین و تسع مائة (۹۶۸) حسن‌بیگ یوزباشی [فوت کرده] که او را اعتبار زیاده بود» (جواهر الاخبار، بوفاق منشی قزوینی، ص ۲۲۰).

۲. میرحیدر معمائی متخلص به رفیعی از شاعران سده دهم و اوایل یازدهم است. چندی از عمر خود را در ایران و بخشی را نیز در هندوستان گذرانده است و در هر دو دیار نام‌آور بوده است. او را از جهت مهارت خاصی که در ساختن معما داشته، معمائی گویند. پایان عمر او در کاشان گذشت و به سال ۱۰۲۵ (و به قولی ۱۰۳۲) در همانجا درگذشت (ر.ک: آشکده آذر، چ شهیدی، ص ۲۴۹ و نیز تاریخ ادبیات صفا، ج ۵ (بخش ۲)، ص ۹۲۸-۹۳۱ و نیز ر.ک به منابع مذکور در آن).

مقام بوده باشند و با فقیر که به سی سال آسن^۱ از خدام^۱، در معرض عاشقی درآیند و با آن که چهل مرتبه از ایشان مفلوک ترم، بنده را بر مسند سلطنت نشانده، با وجود پیری و ضعفِ قوایم و درد پای مُتگا در بر و نازبالش در زیر بغل قایم به خدمت ایستاده باشند.

بنده طالبم و طالب علم حَقش آن است که بر بوریا بنخسبد و شما شاعرید که در منزل شریف جز خشتی و ابریقی نباید باشد. با وجود تعدد نمد و تکیه‌های رنگارنگ تکلیف نمایند که برخیزید که این نمد را درون برم و چُکچُک^۲ در زوایای خانگک اندازم؛ این نوع ارادت مخصوص نسا و آتراک^۳ است. حَقّا که از مشاهده آن مرثیات به نوعی آن انوثت بر من غالب گشته که مگر یک ماه دیگر در منزل خود باشم، شاید به رجولیت اصلی باز روم، هیهات! هیهات!

و در امر ضیافت چون هیچ داروغه و یوزباشی^۴ و وزیر در میان ما نبود، بلکه مجلسی بود مرکب از یک واعظ و یک طیب و دو شاعر مفلوک و یک مطرب بدنواز و یک طالب علم و نیم سید و یک مُعرّف^۵ و دو شاطر ریش‌دار، و این‌ها همه گدا می‌باشند؛ طریق مَکْرُمَت آن بود که جهت این مشتی گدای بی‌سر و پای که در مذلّت و فلاکت با میزبان شریک‌اند، یک قاب هوای^۶ و دو کاسه آش و سه ته نان بیاورند تا از مشاهده خلاف عادت به مرگ مفاجات

۱. آسن: کهنسال‌تر.

۲. چُکچُک: پیچ، سخی و چیزی را گویند که در افواه افتد و شایع شود.

۳. آتراک: جمع ترک و بعید نیست که در اینجا منظور زیارویان باشند. در ادب فارسی ترک مظهري از زیارویی و معشوقگی است.

۴. یوزباشی: رک: صفحه قبل، توضیح شماره ۵.

۵. کسی که در مجلس سلاطین و امرا هر کس را در جای لایق و سزاوار خود می‌نشانند.

۶. چنین است در متن.

نمیرند و من که هرشب یک چهار یک برنج پزم، مشاهده کنم که قراپلاو^۱ و ساروپلاو^۲ و سارق پلاو^۳ و داوق پلاو^۴ و یازوق پلاو^۵ و یاش پلاو^۶ و باش پلاو^۷ و داش پلاو^۸ و ماش پلاو و یخشی پلاو^۹ و تخشی پلاو^{۱۰} و قیمه پلاو و یاقوق پلاو^{۱۱} و ساوق پلاو^{۱۲} و عاشل^{۱۳} قزل^{۱۴} پلاو و داغ پلاو و باغ پلاو و قرداش پلاو^{۱۵} و یولداش پلاو^{۱۶} و آداش پلاو^{۱۷} و خشخاش پلاو و رشته پلاو و دُرُشته پلاو^{۱۸} و دمشته پلاو^{۱۹} و دواق پلاو^{۲۰} و کِشته پلاو^{۲۱} و سماق پلاو و چماق پلاو و آق پلاو^{۲۲}

۱. قراپلاو: مرکب است از قرا به معنی قسمی از کدو، و پلاو نیز صورت ترکی پلو است (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا).
۲. سارو: نام پرندۀ‌ای است سیاه‌رنگ و سخن‌گو که امروزه به آن مینا می‌گویند.
۳. چنین است در متن.
۴. چنین است در متن.
۵. چنین است در متن.
۶. یاش: نوعی از پشم (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا)؛ سبزی، تره (ر.ک: دیوان لغات ترک).
۷. باش: در ترکی به معنای رئیس و سرور آمده است، مثل آشپزباشی یا زندان‌باشی.
۸. داش: در ترکی به معنی سنگ است و نیز به معنی «هم» است، چنان‌که در خواجه‌داش به معنی هم‌خواجه آمده است.
۹. یخشی: خوب و نیک و مبارک و بهتر، امروزه در آذربایجان آن را یاخشی و اغلب یاخچی می‌گویند.
۱۰. چنین است در متن.
۱۱. چنین است در متن.
۱۲. چنین است در متن.
۱۳. چنین است در متن.
۱۴. قزل، در ترکی به معنی سرخ و احمر است.
۱۵. چنین است در متن.
۱۶. چنین است در متن.
۱۷. کلمه‌ای است ترکی به معنای هم‌نام.
۱۸. دُرُشته: بلغور گندم و آن گندمی است که در آسیا ریزند تا خُرد و شکسته شود.
۱۹. چنین است در متن.
۲۰. چنین است در متن.
۲۱. کِشته: هر میوه‌ای از قبیل آلو و زردآلو و شفتالو و امروود که دانه آن برآورده و خشک کرده باشند.
۲۲. آق: سفید.

و قبولی پلاو^۱ و حلول پلاو^۲ و عدس پلاو و هوس پلاو و باقلا پلاو و لوبیا پلاو و
نخود پلاو و شلغم پلاو و گز پلاو^۳ و کلم پلاو و کشمش پلاو و مِشمِش پلاو^۴ و
بریان پلاو و مرغ پلاو و قاز پلاو و لک لک پلاو و فندق پلاو و پسته پلاو و گردو پلاو
و سُختو پلاو^۵ و عاشق پلاو و معشوق پلاو.

به غیر قلیه^۶ برنج این طعام‌ها هیچ است به جهت من ضعیف، صف در صف
کشیده، چون دل از دست ندهم و خلاف عادت سلوک نکنم؟! که ملاحظه خاصه
و خرجی نمایم، خصوصاً خامه و پالوده^۷ به نعمت آلوده مشوب، با شرب آغشته
به شیرۀ نبات، معجون به آب حیات از عین شربت‌خانه سیدییک مضاف به آن
شود بر وجهی که هر یک قاب از آن نهصد و پنجاه و دو دینار و نیم برآید. ای
ظالم! نمی‌گذاری که به مرگ دوشاب^۸ ترش خود بمیرم.

به هر حال این گستاخی را حمل به رنجش نفرمایند که جای آن نیست والله و
بالله؛ بلی اگر حمل بر صدق قول می‌فرمایند، به جای خود است و من بعد بنده را
از مسند سلطنت نبوت پایین‌تر آرند و خود نیز از مقام عاشقی و عبودیت قدمی

۱. قبولی پلاو: نوعی از پلو که از برنج و باقلا ترتیب دهند (ر.ک: *ناظم‌الاطباء*).

۲. چنین است در متن.

۳. گَزَر: معرب گز است به معنی زردک، هویج.

۴. مِشمِش: زردآلو و بعضی آلو را نیز مِشمِش گویند.

۵. سُختو: معرب آن سُختور است و روده‌ای را گویند که آن را با گوشت و برنج و مصالح پز کرده و بر روغن
بریان کرده باشند (ر.ک: *برهان قاطع*).

۶. قلیه: گوشت بر تابه بریان کرده شده، خورشی که در آن گوشت هست و اقسامی دارد مثل قلیه اسفناج و
قلیه آلوچه.

۷. دوشاب: شیرۀ انگور که از انگور ترش و شیرین پزند و بعضی گفته‌اند شیرۀ انگور که آن را یک دو روز
نگهدارند تا ترش شود و به همین سبب آن را دوشاب گویند که آب انگور است و شب بر آن گذشته (ر.ک:

آندراج و غیاث اللغات).

غزل ملا محتشم کاشانی به صدرالدین ... □ ۲۳۳

فرو نهند تا هر دو بر جاده راست افتیم و هموار ترک رویم تا همه برابر و برادر باشیم، شما بازار نظم درچینید تا ما دکان نثر ببندیم و همه مردم و آدمی باشیم و باید که من بعد به تقلید ملا خلیل عطار در کسب اعتبار ننمایند، والله واسع علیم.

منابع و مأخذ

- ۱- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، فردوسی، ۱۳۷۱.
- ۲- تذکره آتشکده، آذر بیگدلی، مقدمه و فهرست و تعلیقات: سیدجعفر شهیدی، مؤسسه نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۳- جواهر الاخبار، بوداق منشی قزوینی، تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام‌نژاد، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸.
- ۴- دیوان لغات‌الترک، محمود بن حسین بن محمد کاشغری، ترجمه و تنظیم و تبویب: دکتر سیدمحمد دبیر سیاقی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۵- الذریعة الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ تهرانی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.
- ۶- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، میرزا محمدباقر موسوی خوانساری، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۲ ه. ق.
- ۷- ریحانة الادب، محمدعلی مدرس، انتشارات خیام، ۱۳۷۴.
- ۸- عالم‌آرای عباسی، اسکندربیک منشی، تصحیح: محمداسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۷.
- ۹- فارسنامه ناصری، میرزا حسن حسینی فسائی، تصحیح و تحشیه: منصور رستگار فسائی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷.
- ۱۰- فواید الرضویة، شیخ عباس قمی، کتابخانه مرکزی، تهران، ۱۳۲۷.
- ۱۱- لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۲- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۷۵ ه. ق.
- ۱۳- نظام ایالات در دوره صفویه، رُهر بُرن، ترجمه: کیکاووس جهان‌داری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.

۲۳۴ □ مجموعه رسائل فارسی - دفتر دهم

۱۴- *تقاوة الآثار فی ذکر الاخیار*، محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی، به اهتمام دکتر احسان

اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.

۱۵- *هفت دیوان محتشم*، کمال‌الدین محتشم کاشانی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر

عبدالحسین نوایی، مهدی صدری، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۰.

سواد وقف‌نامهٔ حمام و مسجدی که در دارالسلطنه تبریز بایر بود و خواجه صادقی‌بیک آن را تعمیر نمود

مقدمه

نسخهٔ وقف‌نامهٔ حاضر در مجموعهٔ شمارهٔ ۳۸۴۶ (ورق ۱۴۴ – ۱۴۵ پ) کتابخانهٔ ملی ملک موجود است. وقف‌نامهٔ حاضر را بر پایهٔ همین نسخه تصحیح و تنقیح کردم. بسیار تلاش کردم تا شرح حالی از واقف فراهم آورم و نیز بسیار سعی نمودم تا موقوفه را دقیق بشناسم، اما متأسفانه هر چه جستم کمتر به مقصد رسیدم. بنابراین نه واقف شناخته شد و نه موقوفه. نکته دیگر آن‌که واقف در عنوان وقف‌نامه «خواجه صادقی‌بیک» آمده است، حال آن‌که واقف در متن وقف‌نامه «ملک محمود جان سابقی» معرفی شده است. با همهٔ این احوال وقف‌نامهٔ حاضر را بر پایهٔ نسخهٔ مذکور تصحیح و تنقیح کردم، به امید آن‌که نسخه‌ای کامل‌تر و صحیح‌تر از آن به دست آید تا زمینهٔ نشر صحیح‌تر و بهتر آن فراهم شود. منشی رسالهٔ حاضر در مقدمهٔ آن با استفاده از آیات و روایات و اشعار نغز؛ نثری بسیار زیبا و دلنشین آفریده است.

سواد وقف‌نامه حتمام و مسجدی که در دارالسلطنة تبریز بایر بود

و خواجه صادقی بیگ^۱ آن را تعمیر نمود

لطایف حمد موفور و صحایفِ شکرِ نامحصور، دانایی را سزاست که بر سرایر
ضمایر عباد واقف و از خبایایِ افنده^۲ خلائق مطلع است، قادری که ارباب دولت
و اصحاب عزّت را به اقدام خیرات و تقدیم مبرّات موقوف^۳ ساخته و آن را
وسیله فوز و نجات و رابطه علوّ و رفعت درجّات گردانیده.

و وظایف صلوات زاکیات و روایت تحیات و افیات بر متولّی موقوفات کونین
و مقرب بارگاهِ قاب و قوسین،^۴ مقتدایِ صفوف انبیا، مخاطب به خطاب ﴿قَدْ نَرَىٰ
تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ﴾،^۵ معزز به تشریف ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾،^۶
ابی القاسم محمد المصطفی - [شعر]:

تُرکِ فلک بنده هندوی او هر دو جهان وقف سر کوی او
و بر آل و عترت اطهار او که ارکان بنای معابد دین مبین و مصباح ایضاح
مساجد حقّ و یقین‌اند، سیّما بر مهر سپهر خلافت و سپهر مهر امامت، قاضی
محکمه قضا و قدر، صاحب ستر سیّد البشر، اخ‌الرسول، و زوج‌البتول، و سیف‌الله
المسلول، إمام الأئمّ الاتقیاء أبی‌الحسین علی المرتضی، باد.

اما بعد، بر رای حقایق‌آرای معارف‌نمای مشرقیان معارج توفیق و مترقیان

۱. واقف در متن وقف‌نامه «ملک محمودجان سابقی» معرفی شده است.

۲. خبایا: جمع خبیثه، پوشیده‌ها، نهفته‌ها، مخفیها؛ افنده: جمع فؤاد، دلها، قلبها.

۳. حاشیه: موفق.

۴. اشاره است به آیه ۹ سورة النجم (۵۳).

۵. البقره: ۱۴۴.

۶. النساء: ۸۰.

مدارج تحقیق سمت تصویر یافته باشد که بنای زمین بر سرای غرور دنیا، محلّ اقامت و مقام استقامت نیست — شعر:

جهان ای پسر مُلک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امّید نیست^۱
و به مقتضای نصّ صحیح قاطع و مؤدّای حقّ صریح ساطع ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۲ آخر الامر نفایس عرایس اموال پر غنّج و دلال^۳ دنیوی سر در نقاب بقا و عدم^۴ و رو در حجاب فنا و زوال خواهد آورد. آخر درهم او هم و غایت دینار او نار^۵ و شراب او سراب، و عذّب او عذاب، و محبّت او محنت [و کثرت] او قلّت و عشرت او عین عسرت است.^۶

حال و کار جهان خیالات است نظری کن که این چه حالات است
هر چه هست اندر این جهان خراب نقش آن واژگونه بین^۷ از آب
زنگی است آن که گفته‌ای چینی^۸ زان‌که او را به خواب می‌بینی^۹
و کافه اولاد آدم به عامّه ابنای عالم را چون وارد آن سیل از منزل رحیل عبور
بلا رجوع ضرورت است، پس عاقل خردمند و عالم ارجمند کسی باشد که حطام

۱. کلیات سعدی، تصحیح فروغی، ص ۲۳۶.

۲. النحل ۹۶/۱۶.

۳. غنّج و دلال: ناز و غمزه، عشوه، کرشمه، فرمگ فارسی معین، ذیل غنّج.

۴. چنین است در اصل.

۵. اصل: بار؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۶. اصل: و محنت او قلّت محبت و عشرت او عین عسرتست؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۷. دیوان اوحدی مراغه‌ای: نقش او بازگونه بینی.

۸. اصل: بر یکی آنکه گفته حسنی، با توجه به دیوان اوحدی تصحیح شد.

۹. دیوان اوحدی مراغه‌ای (جام جم)، ص ۵۸۷.

فناسرانجام این جهان فانی را، وسیلهٔ درجات و سرمایهٔ حسنات آن جهان^۱ سازد و بر حسب اوضاع «مَنْ بَنَى لِلَّهِ^۲ مَسْجِدًا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ»،^۳ در این دار بی‌مدار طرح عمارتی اندازد که شرفات مثوبات آن بر قصور مقصور دارالقرار سر علو افرازد - شعر:

ای دل بهل سرای جهان را که دوزخ است

تا در بهشت بهر تو قصری بنا کنند

والحمد لله که توفیق احراز فواید این حال، رفیق روزگار خجسته‌آثار حضرت وزارت‌پناه - دستور الوزرای اسلام ملاذی اکابر معادنی صاحب الأخلاق الجمیل و الاعراق الجمیل^۴ الَّذِي هُوَ بَيْنَ الْأَكْبَارِ بِاللَّطْفِ سَائِقٍ، و لُسْفَنُ الْجُودِ فِي بَحَارِ الْكَرَمِ [مرسی]، منشئ السحاب الثقال للخيرات و الإفضال، منشأ آیات العزّ و الإقبال، له نفس ملكية الطباع و همّة^۵ فلكية الارتفاع، الموفق في نصب رايات الجود و الخيرات بتوفيق الله الملك الدَيَّان بهاء الملة و الوزارة و السعادة و الدين ملك محمود جان سابقی، رفع الله تعالى [في] معارج الوزارة رقعة شأنه، و سَمَوَ مكانه، و رُوِّحَ روح والده - گشته که بر دقایق این صورت و حقایق آن معانی واقف شده و معلوم نموده که جاه و جلال این دار سریع الزوال بر شُرف انتقال است و مرجع و مآل همه به حضرت ذوالجلال این زخارف بی‌مقدار دنیای فانی

۱. با قلمی دیگر «جهان» به «جهانی» تبدیل شده است.

۲. اصل: الله؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۳. الکافی، ۳/۳۶۸؛ تهذیب الأحکام، ۳/۲۶۴؛ با اندکی اختلاف در تاریخ الكبير، ۱/۳۳۲؛ روضة الواعظین، ص ۳۳۷.

۴. چنین است در اصل، اما «صاحب الأخلاق الجميلة والأعراق الجميلة» صحیح است.

۵. اصل: همته.

۶. از دستور الوزرای تا این جا جمله معترضه است.

را وسیله تقرّب ربّانی ساخته و از جمله آثار خیر و احسان آن حضرت که شمه‌ای تحقق وجود یافته آن است که مسجد کبری که واقع است در دارالسلطنه تبریز بایر و عاطل گشته و رو به انهدام نهاده و از فیافی زوال و فنا بر آن درهای هبا گشاده و حضرت مشارالیه از خالص مال خود قربه‌إلی الله تعالی تعمیر و تجدید آن نموده و در ترویج و تنسیق آن غایت جهد و سعی مبذول فرموده و الحال به میامن اهتمام خیرانجام آن حضرت، مسجدی است که از رفعت و صفای آن فلک را مضاهات^۱ و ملک را مباحثات حاصل است و از نزّهت و بها بیت‌المعمور را مماثل، از نسیم هوای آن نفایح مسک نسیم سحیق فایح و از شمیم صفای آن روایح عنبر فتیق رایح کنند، ... آن ... مرفوع مرصوص و ملاقاتش احزاب [را] مخصوص^۲ حدودش متصل به دارالسلام، ابوابش مفتوح بر اهل اسلام و از غایت زینت و علو کانه هو مسجد الحرام.

و از جمله موقوفات مصالح مسجد مذکور بود حمام واقع در محله پس‌کوشک مستغنی از تحدید لغایة الشهرة فی محله. و [وقف] حمام مذکور نمود لوید^۳ بزرگ و کوچک از مس^۴، و نهایت سعی و اهتمام و غایت توجه مالاکلام در عمارت آن مبذول فرموده، چنان‌که جمیع عمارات به اهتمام حضرت مشارالیه واقع شده و اکنون به یمن توجه آن حضرت حمام مذکور نگارخانه چین بلکه

۱. مضاهات: به چیزی مانند شدن.

۲. عبارت آشفته و ناخوانا است.

۳. اصل: لویر؛ با توجه به سیاق عبارت تصحیح شد.

۴. اصل: + انشا فرموده؛ به نظر می‌رسد جمله «و وقف حمام مذکور نمود لوید بزرگ و کوچک از مس انشا فرموده» در حاشیه نسخه بوده و کاتب آن را به متن افزوده است. و یا جای آن در پایان وقف‌نامه یا بعد از جمله «و هو خیر الوارثین» بوده است. احتمالاً کاتب به ترتیب و تقدیم و تأخیر جملات در وقف‌نامه توجه نکرده است.

رَشک خلد برین است، سایر حمامات از خجالت صفا و پاکیزگی آن غرق غرق گشته و زجاجات در نظاره نظافت و لطافت آن به هزار دیده مستغرق شده و عین جنّات از حیاض آن مغترف و حورا به لطافت و بهای آن متعرف اند.

و بعد از اتمام و انجام آن وقف نمود حضرت مشارإلیه حالة بالصفحات المعتره فی الشریعة المنورة المقدسه عمارت حمام مذکور را به دستور بر مصالح مسجد مذکور قربةً إلی الله تعالی و طلباً لمرضاته، وقف صحیح شرعی مخلّد مؤبّد متصل الابداء والانتهاء إلی أن یرث الله الأرض و من علیها، و هو خیر الوارثین، فی ثمان و أربعین و تسع مائة.

وقف نامه مزرعه ایزدخواست

مقدمه: سالها پیش بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی بنا داشت کنگره‌ای در موضوع «وقف» برگزار کند، بدین مناسبت تصمیم گرفتم شماری از وقف نامه‌هایی که تصویر آنها را در اختیار داشتم، بازنویسی و در مجموعه‌ای مستقل منتشر کنم. کنگره وقف برگزار نشد و من نیز سرگرم کارهای پژوهشی دیگری بودم، تا آن‌که دوباره زمزمه برگزاری کنگره «وقف» - از سوی بنیاد مذکور - به گوش رسید. من نیز مصمم شدم نوشته‌های پراکنده‌ام را که درباره «وقف» و وقف نامه‌ها گردآوری کرده بودم، سر و سامان بخشم و در مجموعه‌ای مستقل منتشر کنم. پس از مدتی بار دیگر برگزاری کنگره وقف به فراموشی سپرده شد. این مرتبه بر آن شدم تا وقف نامه‌هایی را که سالها پیش استنساخ کرده بودم، پس از بازنگری مجدد در مجموعه رسائل فارسی منتشر کنم. بنابراین شماری از وقف نامه‌های یادشده را در دفترهای پیشین منتشر کردم و شماری را در این دفتر به دست نشر می‌سپارم.

وقف نامه‌ای که پیش‌رو دارید، از چند جهت حائز اهمیت است: نخست آن‌که وقف نامه حاضر یکی از مرقعات بسیار زیبا و ارزشمند هنری و تاریخی دوران صفویه است که علاوه بر ویژگیهای ظاهری که معرف نوع خط، مرکب، کاغذ، تزیین و تذهیب و شیوه کتاب‌آرایی است، از نظر محتوایی نیز مشتمل بر مطالبی

بسیار سودمند است، مانند نیازهای اجتماعی آن روزگار، نگرش واقفان، مختصات جغرافیایی رقبات موقوفه و مسائل مهم اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی زمان نگارش وقف‌نامه.

دوم آن‌که وقف‌نامه مزبور از نظر نوع خط و تذهیب نیز بسیار ارزشمند است؛ زیرا این وقف‌نامه به خط رقاع ممتاز میرزا احمد نیریزی کتابت شده است، به گونه‌ای که هر صفحه‌اش به تمام معنا یک تابلوی هنری است. وی از خطاطان پرآوزه سالهای (۱۱۰۰ تا ۱۱۷۰ ه.ق) به شمار می‌رود.

سومین امتیاز این وقف‌نامه آن است که علمای طراز اول آن روزگار آن را تأیید و مهور کرده‌اند.

واقف: شاه سلطان حسین صفوی (جلوس: ۱۱۰۵ / مخلوع: ۱۱۳۵ / مقتول: ۱۱۴۲) آخرین پادشاه رسمی سلسله صفویه است. وی فردی مهربان و دارای موقوفات و خیرات فراوان بوده است. او به سبب کثرت ترحم حتی به هنگام لزوم، سطوت و سیاستی نشان نمی‌داد. با فقه آشنا بوده و خود را «ملاً» می‌خوانده و مردی ضعیف‌النفس بوده است. بر اثر نزاع شیعه و سنی و حاکم کردن مسیحیان بر مسلمانان در بخشهایی از قلمرو دولت صفوی موجب ضعف سلطنت گردیده، خدمتگزاران لایق و امرای کاردان دلسرد و ناراضی شدند. لشکریان نیز به سبب پیش نیامدن حوادث جنگی تن‌پرور گردیده بودند. همه این عوامل و نیز عواملی دیگر موجب شد تا افغانها به رهبری محمود افغان به سهولت از قندهار به اصفهان برسند و پایتخت را محاصره کنند. سرانجام شاه سلطان حسین در ۱۱۳۵ با دست خود تاج شاهی بر سر محمود نامحمود افغان نهاده، او را فرزند خود خواند. پس از محمود، اشرف نامشرف به حکومت رسید و چون در مهماندوست از نادر شکست خورد، به اصفهان گریخت و از شدت

غضب شاه را که در زندان بود، به قتل رسانید.

شاه سلطان حسین صفوی موقوفات فراوانی بر مدارس و طلاب علوم دینی، تعزیه و روضه‌خوانی سیدالشهداء - علیه‌السلام، روضه رضویه و زائران آن و ایام و فقرا داشته است که بخش عمده آنها مربوط به اصفهان و مشهد مقدس رضوی است. از مهمترین موقوفات اوست: موقوفه مدرسه سلطانی (مدرسه شاه) جنب چهارباغ اصفهان، به سال ۱۱۲۳ ه. ق؛ دیگر موقوفه امامزاده اسماعیل به سال ۱۱۲۳ که قریه شه‌آباد را وقف بر امامزاده مذکور نموده است؛ دیگر وقف مزرعه محمودآباد است؛ دیگر وقف زمین باغ سعادت‌آباد است در سال ۱۱۲۳؛ دیگر وقف سنگاب است در ۱۱۱۰؛ دیگر وقف دستگرد و ولنجان است در سال ۱۱۲۸؛ دیگر وقف نامه مدرسه مریم بیگم است؛ دیگر وقف‌نامه امامزاده حمزه و امامزاده عبدالعظیم است در سال ۱۱۲۰؛ دیگر وقف‌نامه املاک شاه سلطان حسین است بر روضه رضوی در سال ۱۱۱۹ به خط میرزا احمد نیریزی و چندین موقوفه دیگر که مشخصات آنها در کتاب *تاریخچه اوقاف اصفهان* و دیگر منابع آمده است.

موقوفه: شاه سلطان حسین در این وقف نامه مزرعه ایزدخواست واقع در قصبه بهبهان کوه کیلویه موسوم به علی‌آباد را با تمام ملحقات و منضمات از اراضی و صحاری و مجاری و میاه و قنوات و دهکده وقف بر اولاد ذکور و اناث خود بالسویه نموده است. و در صورت انقراض اولاد، وقف بر مستحقین از سادات عظام نموده است. و تولیت وقف مزبور را به نفس خود و بعد از خود به هر کس که پادشاه ایران باشد، واگذار نموده است. نظارت موقوفه مزبور را به هر کس که منصب کشیک آقاسی‌باشی گری حرم محترم جلو سر را برعهده داشته باشد، واگذار نموده است. و خدمت تحصیل به دستور متن با ریش سفید حرم اصفهان است.

اطلاع دقیقی از دایر یا بایر بودن موقوفه مذکور ندارم. علامه دهخدا در معرفی

ایزدخواست نوشته است: «نام یکی از دهستانهای دوازده گانه بخش مرکزی شهرستان آباده و تقریباً در شمال باختری بخش واقع گردیده است. حد شمالی آن کوه نیرک و لاتور، حد باختری ارتفاعات سمیرم، حد جنوبی کوه عریان و حد خاوری دشت شورجستان. رودخانه ایزدخواست از وسط دهستان می‌گذرد، آب مشروب و زراعتی آن از رودخانه ایزدخواست است و محصولات آنجا عبارتند از غلات، بادام، لبنیات، و شغل اهالی زراعت و گله‌داری و گیوه بافی است. این دهستان از یک آبادی به نام ایزدخواست تشکیل شده و جمعیت آن ۳۴۷۰ تن است و چون بر کنار راه اصفهان به شیراز افتاده است، اهمیت دارد.^۱

ایزدخواست شهری کوچک در استان فارس است که در مسیر بزرگراه اصفهان - شیراز واقع شده است. پس از ورود به استان فارس نخستین شهر بر سر راه است. فاصله شهر آباده که در جنوب ایزدخواست قرار دارد، با این شهر شصت کیلومتر است. مختصات جغرافیایی ایزدخواست به قرار ذیل است: عرض جغرافیایی ۳۱ درجه و ۳۰ دقیقه شمالی و طول جغرافیایی ۵۲ درجه و ۷ دقیقه شرقی. و ارتفاع شهر ایزدخواست از سطح آبهای آزاد جهان ۲۱۴۰ متر است. ایزدخواست مرکز دهستان ایزدخواست بخش مرکزی شهرستان آباده است.^۲

کاتب: احمد نیریزی از بزرگ‌ترین نسخ‌نویسان روزگار خود بود.^۳ میراحمد یا میرزا احمد خطاطی است مشهور از فحول خطاطان و خوشنویسان خط نسخ قرن دوازده که در این خط بسیار مشهور و طرف توجه و لطف خاص ملوک و

۱. لغت‌نامه دهخدا، ذیل ایزدخواست.

۲. یادداشت همکار گرامی خانم دکتر نسرین احمدیان شالچی.

۳. احوال و آثار خوشنویسان، ۱۰۲۹.

امرا و حکام و اکابر وقت خود و همواره مشمول مراحم و انعامات ایشان بود.^۱ او چندی در خدمت آقا محمدصادق ارجستانی مشق خط کرد و سپس در سلک شاگردان آقا محمدابراهیم قمی درآمد و پس از مرگ استاد از قم به نیریز رفت و خود به مشق خط پرداخت تا آن که از استادان سرآمد شد و شیوه‌ای خاص و نو در خط نسخ و ثلث و فروع آن توقیع و رقاع پدید آورد.^۲ نستعلیق و شکسته را نیز خوش می‌نوشته و در تذهیب نیز مهارت داشته است.^۳ وی در مدت عمرش شصت هزار تومان آن زمان حق‌التحریر و حق‌الکتابه دریافت داشته است^۴ و علاوه بر این مبلغ تحف لایقه و هدایای ثمنیه بسیاری از اطراف و اکناف به جهت او می‌رسیده است.^۵ آثاری به خط او از ۱۱۱۳ تا ۱۱۵۰ موجود است.^۶ اما برخی نوشته‌اند آثاری که به خط وی بازمانده از ۱۰۹۴ تا ۱۱۷۷ است.^۷ بعضی از ادعیه و آثاری که با قلم وی نگارش شده در الذریعه مذکور است.^۸ میرزا احمد عمر خود را به تحریر قرآن و ادعیه و صحایف به سر کرده است. از وی آثار مهمی بر جای مانده است از آثاری که به خط او دیده شده ۹۹ مجلد قرآن است و هفتاد و هفت صحیفه و بسیاری از ادعیه و مرقعات دیگر و بعضی قطعات و اشعار نیز به خط استاد دیده شده است.^۹ کتیبه‌های دو طرف ایوان چهل‌ستون

۱. ریحانة الأدب، ۲۷۵/۶.

۲. احوال و آثار خوشنویسان، ۱۰۲۹.

۳. همان، ۱۰۳۰.

۴. همان‌جا.

۵. ریحانة الأدب، ۲۷۶/۶.

۶. طبقات اعلام الشيعة، الكواكب المنتشرة، ص ۵۲.

۷. احوال و آثار خوشنویسان، ۱۰۴۱.

۸. الذریعه، ۳۸۹/۱-۳۹۹؛ ۳۸۹/۲؛ ۲۱۹/۴؛ ۱۵۳/۸؛ ۶۶/۲۰...

۹. احوال و آثار خوشنویسان، ۱۰۲۹-۱۰۳۰.

اصفهان به خط^۱ اوست. میرزا احمد بسیار پسندیده خصال و باتقوی بوده است. هر چه از مبالغ خطیر حق‌الکتابه به دست می آورده، به اندکی قناعت می کرده است و بقیه را انفاق فقرا می نموده است.^۲ وی در حدود سال ۱۱۰۰ در محله پاقلعه اصفهان مقیم شده و به مکه و مدینه و عتبات عالیات و مشهد مقدس به زیارت رفته است.^۳

نام پدرش شمس‌الدین محمد و محل اقامت او اصفهان و اختصاص او به دربار شاه سلطان حسین صفوی و تقرّب او به درجه‌ای بوده که رقم خود را «سلطانی» می نگاشته و آثار قلمی او محصور بین ۱۰۹۴ - ۱۱۷۷ است که جمعاً ۸۳ سال می شود. از این رو استاد هم عمری دراز زیسته و هم از آغاز جوانی به خوشنویسی مشهور و ممتاز بوده است.^۴

او را دو فرزند بوده، یک دختر و پسری به نام میرزا محمد. سال وفاتش به دست نیامد، اما تا سال ۱۱۷۷ ه. ق. زنده بوده است.^۵ پس از مرگ جنازه او را به کربلا انتقال دادند.^۶

معرفی نسخه: دست‌نوشته وقف‌نامه حاضر با قلم ممتاز بسیار زیبای میرزا احمد نیریزی خطاط نام آور قرن دوازدهم هجری نوشته شده است و به شماره ۴۱۹۵

۱. طبقات اعلام الشیعه، الکواکب المتشره، ص ۵۲.

۲. همان، ۱۰۳۰.

۳. همان‌جا.

۴. همان، ۱۰۴۰-۱۰۴۱.

۵. آقای مهدی بیانی در احوال و آثار خوش‌نویسان (ص ۱۰۴۱) نوشته‌اند: «و آثار قلمی او [میرزا احمد نیریزی]

در این مجموعه محصور بین ۱۰۴۹ و ۱۱۷۷ است که جمعاً ۸۳ سال می‌شود». از این سخن نتیجه می‌گیریم

که میرزا احمد تا سال ۱۱۷۷ در قید حیات بوده است.

۶. در جای مزار وی اختلاف است. برخی معتقدند وی در اصفهان مدفون است و برخی می‌گویند در نیریز آرمیده است.

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی محفوظ است. این وقفنامه به سال ۱۱۲۷ ه. ق. بر کاغذ سپاهانی کتابت شده است. بسمله زرین و عنوانها شنگرف است.

در برگ نخست چند یادداشت آمده است: الف «یادداشتی است به نام میرزا احمد نیریزی کاتب وقفنامه با عبارت: «وقفنامه رقاع میرزا احمد نیریزی». سپس شمار ورقهای وقف نامه به فارسی و سیاق آمده است. ب «یادداشت دیگری به نام محمد بن الحاج سید عبدالعظیم الحسینی اللنجانی الاصفهانی دیده می شود: «هذا مما أنعم الله على عبده الذليل محمد بن الحاج السيد عبدالعظیم الحسینی اللنجانی الاصفهانی - جعل الله لي ولمن كان من بعدی مبارکاً». ج «و نیز یادداشتی در نسب امیر تیمور و چنگیز با عبارت ذیل به چشم می خورد: «صاحب تذکره دولتشاه در ذیل ترجمه مولانا لطف الله نیشابوری می گوید: «نسابه اتراک نسب امیرکبیر تیمور گورکان را و نسب چنگیزخان را به آتفاخاتون (تذکره الشعر) (ص ۲۴۲): ألنقوا خاتون) به هم ملحق می سازند و خاتون را یکی از احفاد امام همام علی زین العابدین (ع) به نکاح درآورد. از او این دودمان شریف منتشر شده اند»!!!

در برگ دوم نیز چند یادداشت به چشم می خورد: الف «یادداشتی در شماره ورقهای نسخه به فارسی و عدد و سیاق، و نیز یادداشتی دیگر به تاریخ بیست و دوم رجب سنه ۱۱۲۶.

ب «و نیز یادداشت تملکی به خط شکسته نستعلیق به نام لطفعلی تبریزی به تاریخ ۱۳۲۹ ه. ق. بدین عبارت: «بسم الله وله الحمد، هذا النصّ النفیس ممّا رزقنی الله تملکّه وأنا العبد الفقیر إلى لطف الله العلیّ لطفعلی - غفر له - ابن محمد المدعوّ بقاسم (= کاظم) التبریزی - علیه الرحمه. تحریراً فی شهر رجب المرجب سنه ۱۳۲۹»، «عبده الراجی لطفعلی».

ج «اشاره ای است به مهر شاه سلطان حسین صفوی که پیش از آخرین برگ موجود است و تاریخ حک آن را سنه ۱۱۲۵ نگاشته است، بدین عبارت: «قبل از

ورق اخیر خاتم شاه سلطان حسین صفوی - انار الله برهانه - دیده می شود. تاریخ حک آن سنه ۱۱۲۵ است».

دو یادداشت نیز در آخرین برگ ثبت شده است:

الف» یادداشت تملکی است به خط نستعلیق زیبا از فردی ناشناس بدین عبارت: «بسمه تعالی، صورت وقفنامه شاه سلطان حسین صفوی» - انار الله برهانه - به خط ممتاز میرزا احمد نیریزی، قلم رقاع، داخل کتابخانه فقیر گردید. والحمد لله اولاً و آخراً».

ب» شمار برگهای وقفنامه در پایان وقفنامه، هم به فارسی و هم به سیاق ضبط گردیده است.

ج» رباعی ذیل نیز در آخرین برگ ثبت شده است:

رویت ز تمام گلرخان منتخب است

وز غنچه گل نغزرت نوش لب است

با این همه هرچند که کوشش داری

یک ذره دلی نمی ببری، این عجب است

نکته آخر آن که تمامی برگهای وقفنامه ممهور به مهر شهود شده است.

برای محظوظ شدن خوانندگان گرامی، تصویر اصل دستنویست میرزا احمد نیریزی را در پایان می آورم.

د» نکته آخر آن که تمام برگهای وقفنامه به سه مهر ذیل ممهور شده است:

۱. «لا إله إلا الله الملك الحق المبين عبده فتح علی ۱۱۲۲».

۲. «نصر من الله و فتح قریب، عبده سید مرتضی الحسینی».

۳ - «المتوکل علی الله الملك الغنی، عبده سید محمدباقر بن حسین الحسینی».

[متن وقف‌نامه مزرعه ایزدخواست]

هُوَ الْوَاقِفُ عَلَى الضَّمَائِرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به ثقتی وعلیه اعتمادی

بعد التَّحْمِيدِ وَالتَّصْلِيَةِ، باعث بر تَسْطِيرِ این کلماتِ شرعیّه المبدأ والمآب آن است که بندگانِ ثریا مکان، عالمیان مآب مقدّس آلقاب، شاهنشاهِ دین پناه ظلّ الله^۱، المؤید المنصور من عند الله^۲، در این آوانِ سعادت توأمان - قربةً لِلَّهِ^۳ و طلباً لمرضاته - وقفِ صحیح شرعی و حبسِ مؤبّد دینی فرمودند تمامی مزرعه معینه معلومه دایره موسومه به مزرعه «ایزدخواست» واقعه در قصبه بهبهان کوه کیلویه را که در این وقت مسمّی به علی آباد شده، با کافّة ملحقات و منضمّات اسلامیّه از اراضی و صحاری و مجاری و قنوات و دهکده و حصار و قُلاع و اعیانات و مَراتع و مَرابض و سایر مایتعلّق و یُنسَبُ بها قدیماً أو جدیداً که در این وقت به نحو ملّی و به نهج شرعی و طریق عقد ناقلِ دینی به سرکار عظمت آثار، نواب کامکار اقدس منتقل شده بود، بر این نهج که آنچه به هر جهت و به هر علت از فیض حضرتِ إله^۴ و میامن الطاف و شفقت رسول ربّ العالمین^۵ به هم رسد، اولاً بعد از وضع آنچه ضرور باشد در آبادی محلّ مزبور و تنقیه قنوات و مصالح الاملاک و بذر ضروری به جهت سال آینده و آنچه

۱. اسم جلاله «الله» جهت احترام نوشته نشده است نه در متن و نه در بالای صفحه، اما جای آن بیاض است.

۲. اسم جلاله «الله» نوشته نشده نه در متن و نه در بالای صفحه، جای آن بیاض است.

۳. «لله» نوشته نشده نه در متن و نه در بالای صفحه.

۴. چنین است واژه «اله».

۵. رسول ربّ العالمین جهت احترام و تمایز در بالای صفحه نوشته شده است.

سبب بقای عین و تنمیه و توفیر و تکثیر حاصل آن بوده باشد و وضع مالوجهات مقرر^۱ اگر دیگری تبرع به امور مزبوره کلاً أو بعضاً ننماید، تتمه را به اعشار متساوی الاجزاء منظور و یک‌نصف از یک‌عشر را متوگی شرعی در هر عصری از اعصار به حق‌التولیه خود متصرف و نصف دیگر را در وجه وزیر امینی که در علم حساب و سیاق ماهر بوده باشد، تعیین که سال به سال به محاسبه رعایای محل مزبور رسیده، اگر ضرور باشد، هر ساله خود در وقت حصّاد محصولات حاضر و در هر باب نهایت اهتمام نموده، سر رشته منقحه قلمی نماید و یک‌نصف از عشر دیگر را به صیغه حق‌النظاره در وجه ناظر آتی ذکره مقرر و ناظر مزبور به امر نظارت ایتان و آنچه به او مفوض است از اطلاع بر ضبط حاصل و تنسیق محل و سعی و اهتمام زارعین و ایصال به مصارف مقرر و وقف و اطلاع بر سر رشته وزیر و تشخیص محاسباتی که قلمی شود مطلع بوده، نهایت اهتمام نماید و نصف بقیه را در وجه محصلی مقرر دارد که ساعی در باب نقد نمودن حاصل محل مزبور بوده، محصلی و تأکید نماید وزیر و ناظر مزبورین را در ابواب مزبوره و اهتمامی که در هر باب ضرور باشد به عمل آورد و هشت عشر بقیه را میانه اولاد امجاد ذکور و اناث نواب کامیاب سپهر رکاب اقدس واقف موفق — آدم الله^۲ ظلاله علی مفارق العالمین — بالسویه دون المزیه، یعنی هر یک را به رأسه و انفراده مقدم بر اولاد او داشته و بعد از هر یک از اولاد حصه او را به دستور میانه اولاد او ذکوراً و اناثاً و هكذا ماتناسلوا، و تعاقبوا نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب به شرط تقدّم بطن اعلی بر بطن اسفل بالسویه دون المزیه قسمت نمایند و مادام در هر بطنی از بطون هر یک از اولاد که

۱. مالوجهات (= مال + و + جهات) به معنی عایدی املاک است از نقد (= مال) و محصولات و اجناس (= جهات)، یعنی مالوجهات به معنی عایدی املاک و اراضی است و شاید علی‌الخصوص عایدی املاک و

اراضی دولتی یا اعم از دولتی و غیردولتی. ر.ک: یادداشت‌های قزوینی ۲۸۱۳-۲۸۲.

۲. واژه «الله» جهت احترام و تمایز در بالای صفحه کتابت شده است.

ولد بوده باشد، ولدِ ولدِ او را نصیبی نخواهد بود و اگر احدی از اولاد به جَنَاتِ عَدْنِ بخرامد و از او اولادی نبوده باشد، حصّة او را به إخوه و آخوات او بالمساوات ایصال و با عدم إخوه و آخوات به اولاد کرام ایشان از ذکور و إناث به دستور و با فقدان اولاد و اولادِ اولادِ إخوه و آخوات میانه اعمام و عمّات که از اولاد واقف — اَبْدَ الله^۱ سَلَطَتَتْ — بوده باشند، به طریق مسطور که در هر طبقه ای از طبقات والد بر اولاد خودش مقدّم است، قسمت و به ایشان عاید سازند و اگر — العیاذ بالله — اولاد واقف موفق — اَبْدَ الله^۲ دَوْلَتُهُ اِلَى اَنْقِرَاضِ الْعَالَمِ — منقرض شوند، هشت عشر بقیّه را فیما بین مُسْتَحِقِّینِ سادات عظام کرام منتسبین به سیده معصومه زکیّه صَدِیْقَةُ کَرِیْمَةِ مَظْلُومَةِ حَبِیْبِهِ، سیده نساء العالمین، فاطمه الزهراء، — صلواتُ الله و سلامه علیها و علی آبِیها و بعلها و اولادها اِلَى یوم الدِّین^۳ — به این نحو تقسیم نمایند که هر ساله هر نفری را از پنج تومان زیادت و از سه تومان کمتر ندهند و تعیین مقدار بین المبلغین هر یک منوط به رأی رزین مُتَوَلّی شرعی است که علی قَدَرِ استحقاقِهم ایصال و اگر قلیلی باقی ماند مختارند که علاوه بعضی از جماعت مذکوره یا به دیگری از سادات مُسْتَحِقِّ و پریشان رسانند.

[تولیت وقف:] و تولیت وقف مزبور را تفویض نمودند به نفسِ اَنَفَس و ذاتِ مقدّس خود — مادامتِ الْأَرْضُ مَعْمُورَةٌ بِقَیْضِ عَدْلِهِ و إحسانه — و بعد از خود به هر کس که سلطان عصر و پادشاه ممالک فسیحه المسالک ایران باشد و هرگاه سلطنت به احدی از اولاد عظام نَوَابِ عَالَمِیَانِ مآبِ واقفِ مُوَفَّق — اَدَامَ الله^۴ سلطنته اِلَى یوم القیام — استقرار یابد، حقّ التولیه اضافه حصّة او خواهد بود.

-
۱. اسم جلاله جهت احترام در بالای صفحه نوشته شده است.
 ۲. اسم جلاله جهت احترام و تمایز در بالا صفحه نوشته شده است.
 ۳. نام مقدّس فاطمه جهت احترام در بالای نوشته شده است.
 ۴. اسم جلاله «الله» جهت احترام در بالای صفحه کتابت شده است.

انظارت وقف:^۱ و نظارت وقف مزبور را به هر کس که به منصب ایشیک آقاسی باشی گری حرم محترم جلو سرافراز بوده باشد مفوض فرمودند، و اگر در حینی از احيان منصب مزبور به کسی مفوض نشده باشد، هر کس که به امر مزبور مباشر باشد، به او مفوض خواهد بود تا وقتی که آن منصب بالأصاله مرجوع شود و بعد از آن به او مفوض خواهد بود و خدمت تحصیل به دستور متن با ریش سفید حرم اصفهان است.

اشروط وقف:^۱ و شرط شرعی فرمودند که مزرعه مزبوره را نخرند و نفروشند و نبخشند و رهن نمایند و به میراث نبرند و تغییر و تبدیل ندهند و اعیانات در محل مزبور که باعث تصرف جمعی شود و همچنین غرس اشجار و احداث انهار و سایر آنچه باعث این شود که بعضی دست تصرف درآورند، نمایند و به اجاره طویله و مطلقا به ارباب دولت به اجاره ندهند.

و کذا شرط فرمودند که مادام خود متوکی باشند - أَبَدَ اللهُ دَوْلَتَهُ إِلَى یَوْمِ التَّنَادِ - یک نصف عشر حق التولیه را در هر یک از وجوه برّ که مناسب دانند، صرف نمایند.

و مزرعه مزبوره را از یدِ ملکیت خود اخراج و به تصرف وقف دادند و الحال یدِ مبارک ایشان یدِ تولیت است و مالوجهات و خارج المآل و سایر جهات مزرعه مزبوره را به دستور متن به سیورغال ابدی موقوف علیهم مقرر فرمودند. و صیغه شرعیّه بر وفق شریعت مقدسه جاری ساختند و اختلاف این وقف با اصل متن به مجرد این است که در متن حق السعی وزیر پیش از بذر و سایر ضروریات وضع شده که نسبت به حق التولیه و حق النظاره و حق السعی محصل بیشتر خواهد بود. و در این وقف حق السعی وزیر بعد از وضع بذر و ضروریات است که با

۱. اسم جلاله جهت احترام در بالای صفحه نوشته شده است.

حق التولیه و حق النظاره و حق السعی محصل مساوی است و زیاده و کمی ندارد ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَأَنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.^۲ و كان ذلك الوقف في تاسع شهر ذي القعدة الحرام من شهر سنة سبع وعشرين ومائة بعد الألف من الهجرة المباركة على مهاجرها وآله ألف ألف سلام وصلاة وثناء وتحيّة.

[حاشیه وقف نامه:] به نحوی که در حاشیه قلمی شده، وقف کردم و به تصرف وقف دادم و بالفعل ید من ید تولیت است.

۱. کلب علیّ حسین موسوی، [سجع مهر شاه سلطان حسین صفوی:] «بسم الله الرحمن الرحيم، کمترین کلب امیرالمؤمنین سلطان حسین (۱۱۲۵)». ۲. هو الله تعالی شأنه، به فرمان قضا جریان قدر توأمان بندگان ثریا مکان خدیو جهان و قبله عالمیان که جان همگی غلامان فدای غبار قدم همایونش باد، بنده خاص و بنده زاده به اخلاص آستان خلافت نشان فتح علی بر مضامین بلاغت آیین این کتاب مستطاب شاهد گردید.

۳. و بعد فهذه الحاشية للأصل مماشية و كتب البهاء مُستَعِيداً بالله من الغاشية.

۴. «لا إله إلا الله الملك الحق المبين، عبده فتح علی (۱۱۳۲)».

۵. «نصر من الله و فتح قريب، عبده سيّد مرتضى الحسيني».

۶. «المتوكل على الله الملك الغني، عبده محمد باقر بن سيّد حسين الحسيني».

۱. اسم جلاله جهت احترام در بالای صفحه نوشته شده است.

۲. البقرة: ۱۸۱.

وقفنامه سنگی رباط و مسجد جامع رادکان

یکی از آفتهایی که از دیرباز موقوفات را تهدید می کرده است و بسیاری از موقوفات کهن در ایران نیز به این دلیل از میان رفته است، تصاحب املاک موقوفه در طول زمان به وسیله مستأجرین یا متولیان وقف و تبدیل این املاک و دکاکین و غیره به ملک شخصی افراد بوده است. برای این کار نیز روشهای مختلفی وجود داشته است؛ از آن جمله است نابود کردن وقفنامه های موجود، تغییر اسم املاک وقفی و غیره. برای مبارزه با از میان رفتن موقوفات واقفین نیز روشهایی می اندیشیده اند، از آن جمله تنظیم رونوشت های مختلف از وقفنامه اصلی، حک کردن خلاصه وقفنامه شامل موارد وقف و مصارف آن بر روی سنگ به صورت کتیبه و غیره.

وقفنامه سنگی که در مقاله حاضر آن را معرفی می کنیم راجع به رباط و مسجد جامع رادکان می باشد. روستای رادکان در فاصله حدود ۸۰ کیلومتری شمال غربی مشهد قرار دارد و در حال حاضر مرکز دهستان رادکان از بخش مرکزی شهرستان چناران می باشد.

رادکان از روزگار کهن یکی از چهار شهر ناحیه توس بوده است، اهمیت و شهرت این منطقه در داشتن مراعات حاصلخیز برای پرورش اسب بوده است و از

این ویژگی در بسیاری از منابع و نوشته‌ها یاد شده است.

کهن‌ترین متن جغرافیایی که از رادکان با عنوان رایگان نام برده است، کتاب *حدود العالم* به سال ۳۷۲ ه. ق است که از رادکان به عنوان یکی از شهرکهای ناحیه توس یاد کرده است.^۱

در منابع جغرافیایی سده‌های چهارم تا هفتم نیز از رادکان به عنوان یکی از شهرهای ناحیه توس یاد شده است.^۲ در روزگار مغول این منطقه به دلیل داشتن مرتع و موقعیت مناسب برای پرورش اسب، بیش از پیش مورد توجه حکمرانان مغول قرار گرفت و این اهمیت به عنوان شکارگاه سلطنتی و مرکز پرورش اسب تا روزگار قاجار ادامه داشته است.^۳

وقف‌نامه دارای تاریخ ۱۲۸۳ ه. ق است که بر روی دو قطعه سنگ به ابعاد ۸۰×۶۰ سانتی‌متر و ۸۰×۵۷ سانتی‌متر به خط نستعلیق نقر شده است. مورد وقف، ساخت رباط رادکان و سه باب دکان می‌باشد. رباط وقف بر مسافران است و درآمد دکان‌ها وقف بر تعمیر رباط و مسجد رادکان و تهیه زیرانداز (حصیر) و روشنایی برای مسجد شده است. واقفین میرزا اسدالله و آقاعبدالله فرزندان کلب‌علی بیک می‌باشند. متوکی وقف فرزند ارشد واقفین و در صورت انقراض

۱. رک: م، م، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش: منوچهر ستوده، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۹۰.

۲. به عنوان نمونه رک: ابن‌حوقل، *صورة الارض*، ترجمه: جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۶۹؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، دارالصادر، بیروت، ۱۹۷۹م، ج ۳، ص ۱۳.

۳. برای نمونه رک: رشید الدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، تصحیح: محمد روشن، مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۱۲۱۱-۱۲۲۷؛ اعتماد السلطنه، محمدحسن‌خان، *مرآة البلدان*، تصحیح: عبدالحسین نوایی، میرهاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۵۵۳، ج ۴، صص ۲۱۸۹-۲۳۵۸.

نسل واقفین تولیت با پیش‌نماز مسجد رادکان است.

از بناهایی که در وقف‌نامه آمده است، رباط رادکان از میان رفته است و آثاری از رباط و دکانهای متصل به آن وجود ندارد. مسجد جامع رادکان که سنگ‌های وقف‌نامه در گذشته بر دیوار آن نصب بوده است، مسجدی است شبستانی با ۱۵ دهنه طاق و دوازده ستون که حدود ۳۰۰ متر مربع وسعت دارد.^۱ بر اساس نوشته مطلع الشمس قلعه و مسجد فعلی رادکان در ۱۱۶۲ ه. ق به دستور رضا قلی میرزا پسر نادرشاه ساخته شده است.^۲

متن وقف‌نامه

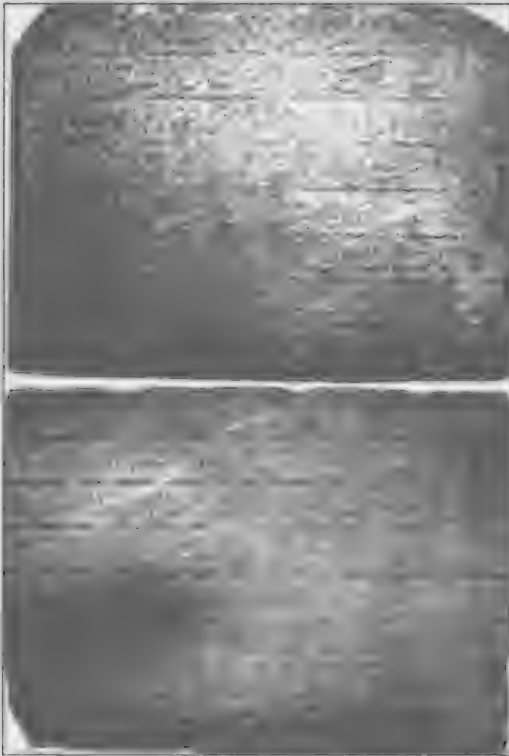
«هو الواقف علی السرائر و الضمائر، مخفی و مستور نماناد که توفیق رفیق دو برادر نیک‌اختر خجسته‌سیر، یعنی عالیشانان، عزت‌نشانان، میرزا اسدالله و آقا عبدالله، ولدان مرحوم مغفور رضوان‌جایگاه کلب‌علی بیک گردید. وقف مؤبد و حبس مخلد نمودند که یک باب رباطی را که واقع است در نزدیکی دروازه شیرحاج قصبه رادکان به جهت مترددین و مسافرین که از آن منتفع شوند، با سه باب دکان که دو باب آن واقع‌اند در دو طرف دروازه آن و دیگری متصل است به آن دروازه شیرحاج که منافع آنها یعنی سه دکان، اولاً صرف تعمیر خود آنها شود، و ثانیاً صرف تعمیر رباط شود و اگر از تعمیر آن زیادتى کند زیادتى آن صرف تعمیر مسجد رادکان و بوریا و چراغ آن شود. تولیت آنها مادام‌الحیة با واقفان است و بعد از ایشان ارشد اولاد ایشان، ما تَعَاقَبُوا؛ خدای نخواستہ اگر منقرض شوند، تولیت با پیش‌نماز مسجد رادکان است و صیغه وقف جاری شد بر نهج

۱. مطالعات میدانی.

۲. اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، انتشارات یساولی، تهران، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۱۷۳.

شرع انور و اگر غیر مترددین و مسافرین در رباط مذکور منزل نمایند، یا اسب
ببندند در آن یا مال دیگر از قبیل گاو و گوسفند در آنجا بدهند، به نفرین خدا و
رسول او گرفتار گردند. ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ
سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱.

«وكان تحرير ذلك في شهر رمضان المبارك هزار و دويست و هشتاد و سه»
(سنه ۱۲۸۳).



وقف نامه سنگی رباط و مسجد جامع رادکان

وقف‌نامهٔ مدرسهٔ بالاسر (شاهرخی)

مقدمه

مدرسهٔ بالاسر^۱ از مدارس قدیمی مشهد است که به علت قرار داشتن در ناحیهٔ بالاسر مبارک حرم مطهر رضوی، به این نام مشهور بوده است. این مدرسه قدیمی از بناهای تاریخی منسوب به عهد تیموریان می‌باشد، از شمال به صحن انقلاب، از جنوب به مدرسهٔ پرزاد، از شرق به مسجد بالاسر و اماکن متبرکه، و از غرب به بازار زنجیر محدود می‌شده است.^۲

بنای قدیمی مدرسهٔ بالاسر که پس از چندین بار مرمت به صورت مخروبه درآمد بود، در جریان نوسازیهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تخریب و در محل آن رواق دارالولایه، احداث گردید.^۳

۱. در برخی از منابع از مدرسه مزبور با نام (مدرسهٔ شاهرخی) یاد شده است. ر.ک: مطلع سعدین، سمرقندی، عبدالرزاق، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، مطالعات و تحقیقات، ۱۳۷۲، ۱۱۱۶/۲؛ اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ۲۸۷/۲.

۲. پسندیده، محمود، حوزهٔ علمی خراسان، (ج اول، مدارس علمیه مشهد)، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۵، ۸۸؛ نقشه ضمیمهٔ مطلع الشمس، ج ۱ و ۲.

۳. همان، صص ۹۰ و ۱۰۲، برای آگاهی بیشتر دربارهٔ تاریخچهٔ این مدرسهٔ قدیمی بنگرید به: مجلهٔ وحید، ش اول، دورهٔ دهم، ۱۳۵۱ش، ص ۴۲؛ حوزهٔ علمی خراسان، (مدارس علمیه مشهد)، صص ۸۸ تا ۱۰۲.

موقوفات مدرسه بالاسر طبق وقف نامه موجود (به تاریخ ۱۲۰۳ق) عبارت بوده اند از سه باب مغازه متصل به مدرسه با دو انبار، یک باب مغازه در خیابان سفلی و دو باب منزل در کوچه حوض چهل پایه که عواید حاصل از آن، صرف مخارج طلاب، تعمیر مدرسه و حق التولیه می شده است.^۱

متن وقف نامه مدرسه بالاسر

غَبَّ ۲ الحمد والثناء

چون جناب مستطاب کشف الانام، مروج الاحکام، ابوالارامل^۳ والايتام، آقایی، آقای حاجی میرزا عبدالجواد مجتهد سرکشیک ثالث آستانه مبارکه - متعنا الله بطول بقائه - که شیوه مرضیه شان این است در صرف اوقات به ترویج علوم دینیّه و اهالی علم و زهد و تقوی - قطعه ای زمین مخروبه که واقع بود در ظهر دارالسیاده مبارکه فی یوم المبارک، جمعی از اهل فضل در محضر شریف مذاکره نمودند که این مقام شریفی است، شایسته نیست کناسه^۴ باشد. استدعا نمودند از حضرت شریعتمدار که معبدی بنا فرمایند از جهت اهل علمی که متصف به زهد و ورع و تقوی باشند، بعضی از علایم و آثاری که شاهد حال باشد، نبود و مجهول الحال بوده و این امر متوقّف بوده به اذن تولیت کل، دستخط مبارک همایونی به عنوان صادر، محل مزبور را بنا فرمودند به جهت [؟]^۵ محصلین اهل

۱. ر.ک: پسندیده، حوزه علمی خراسان، ۸۸.

۲. غَبَّ، غَبَّ: پس از.

۳. ارامل: (جمع ارمل و ارمله) بیوه زنان و مردان بی زن و بی کس و مستمندان.

۴. کناسه: کناس، کسی که چاه مستراح را پاک و پلیدیهای آن را حمل کند. (فرهنگ فارسی معین). در اینجا به

معنای زیباله دان و مکان بی مصرف است.

۵. یک کلمه ناخوانا.

عبادت و مشمول ساختند بر چهار ایوان و بیست و نه حجره از فوقانی و تحتانی و ممر و انبار و مدرّس و سه باب دکان ترکیباً مسمّی به معبد شریف و مدرسهٔ بالاسر فرمودند و جناب مستطاب شریعتمدار متولّی، هشت حجره از [طبقهٔ] فوقانی را [که] در جنبین چهار ایوان واقع است، مختصّ به طلاب سطح‌خوان متدین که متّصف به قدس و تقوی و ورع باشند، نمودند و حجرهٔ فوق مدرسه به جهت مدرسه و معبد شریف معین فرمودند به انضمام راهرو دارالسیاده مبارکه و سایر حجرات فوقانی زاویه را به ملاحظهٔ صغر حجرات و ظلمت زاویه به جهت رفع حاجت و مهماندار بر ساکنین مقرر داشتند، مقرر و مشروط آن که وارد زیاده از سه روز نماند، ولو آن‌که از اهل علم و مشغول تحصیل باشد؛ بر وارد حرام و بر متولّی عصر لازم است اخراج آن. اِلّا آن‌که وارد از اهل علم و مشغول تحصیل باشد و از مجاورین عتبات عالیات باشد، دو سه ماه حق مسکونی^۱ در حجرات زاویه [را] دارد، بدون حق وظیفه. و ایوان قبله را مسجد معبد شریف و مدرّس قرار دادند و هفت حجره از حجرات تحتانی مختصّ به طلاب متدین ظاهرالصلاح مقدّس، ولو مقدمات‌خوان باشد، معین فرمودند. و زاویهٔ جنوبی مدرّس است و یکی ممرّ مدرّس و یکی ممرّ تحت مدرّس است. و زاویهٔ غربی و حجرهٔ واقع بین ایوان و زاویهٔ شرقی به جهت انبار دکانین مدرسه معین فرمودند و زاویهٔ شمالی و شرقی را به جهت خادم و اسباب تعمیر محل مزبور معین فرمودند. و این محل شریف را وقف مؤبّد و حبس مخلّد فرمودند بر طلاب علوم دینیّه که متّصف به قدس و دیانت و ورع و تقوی باشند. و مُستثنی^۲ فرمودند

۱. حق سکونت.

۲. اصل عبارت: [مستثنا].

محصلین حکمت را و شرط فی ضمن الوقف آن که طلاب محصل که در معبد شریف سکونت نمایند، قندهاری و قوچانی و نیشابوری و تبریزی و شاهسمند^۱ و قفقازی و بغدادی و هندی [؟]^۲ و بحرینی نباشند، ولو آن که متصف به صفات مزبوره باشد، به ملاحظه عللی که مرکوز^۳ خاطر^۴ مبارک واقف معظم الیه است. و بر مذکورین حرام است سکونت و بر متولی عصر لازم است اخراج آنها و وقف مؤبد و حبس مُخَلَّد^۵ نمودند سه باب دگّان^۶ و دو انبار معبد شریف را به انضمام یک باب دگّان لُبّافی^۷ که واقع است در [سمت] راست خیابان سفلی، متصل به کوچه شور، قبه میر محمد مؤمن پالاندوز، سمت راست دروازه، وقف نمودند همگی و تمامی دو باب حوالی^۸ برانی^۹ و دخلانی^{۱۰} متصل به یکدیگر واقعه در زاویه کوچه حوض چهل پایه به فاصله سه حوالی متصل به حوض دو باب حوالی مزبور مواجه بازار است، حدی به خانه حاجی غلامحسین زرگر و طرفی به خانه حاجی محمدحسین رزّاز و جانبی به حوالی محمدتقی لحاف دوز و قسمتی به حوالی کربلایی علی بقال با جمیع ملحقات شرعیه و منضّمات از ممرّ

۱. شاهسمند: شاهسون.

۲. یک کلمه ناخوانا.

۳. مرکوز: جای گرفته.

۴. اصل عبارت: [خواطر].

۵. وقف همیشگی و جاودانه. ر.ک: سیمای وقف در خراسان، ص ۱۷۱.

۶. اصل عبارت [دوکان].

۷. لُبّافی: سازنده لوازم چادر و خیمه.

۸. حوالی: جمع حولی به معنی منزل و خانه مسکونی.

۹. بیرونی.

۱۰. داخلی.

و مدخل و غیر ذلک بر طلاب محصل به صفات مذکوره و متولی و مدرس، به این نحو که متولی سه دکان و دو انبار و دکان لبافی که در خیابان سفلی مزبور است و دو باب حوالی مستوره را اجاره و استجاره فرماید؛ آنچه عاید شود، یک عشر و نصف عشر حق التولیه بردارد و بعد آنچه عاید شود، بعد تعمیر لازمه رقبه موقوفه، یک عشر حق التدریس خواهد بود و بقیه را بالمثالثه تقسیم نمایند. دو ثلث بالسویه به هفت حجره تحتانی تقسیم نمایند. و تولیت و تدریس موقوفه مربوطه با خود و بعد از خودشان، تولیت با اکبر اولاد ذکور خواهد بود و بعد از او با اورع و اتقی از اولاد ذکور، بطناً بعد بطن و نسلماً بعد نسل خواهد بود و در صورت عدم وجود ورع و تقوی در اولاد ذکور، تولیت با اورع و اتقای ذکور،^۱ از اناث خواهد بود و در صورت معاودت ذکور به این صفات، تولیت از اولاد اناث ساقط خواهد بود و در صورت مزاحمت طبقات در جامعیت صفات تقوی و ورع، اعلا حاجب است اسفل را و هرگاه در یک طبقه مزاحمت شد، اکبر مقدم است، در صورت وجود صفات، و تفویض تولیت به ترتیب مذکور خواهد بود، **إلا أن که اعلم مقدم است با جامعیت صفات مذکوره از اکبر و در صورت فقدان ورع و تقوی در اولاد ذکوراً أو إناثاً، اجنبی از علمای ارض اقدس که مستجمع صفات و دارای ورع و تقوی باشد، ولی تدریس و متولی^۲ موقوفه خواهد بود.** مادام فقدان صفات در اولاد و در صورت معاودت احدی از اولاد جناب واقف به صفات مذکوره، اجنبی رفع ید و واگذار به احد اولاد خواهند نمود، تدریساً و تولیتاً، و در صورت انقراض اولاد واقف، تدریس و تولیت با یکی از علمای

۱. اصل عبارت: [ذکور].

۲. اصل عبارت: [متولیه].

ارض اقدس متّصف و معروف به زهد و ورع و تقوی خواهد بود. هرگاه از جهت طلاب حادثه‌ای^۱ روی داد که موجب تعطیل حجرات از عبادت و تحصیل شد، از تفرّج و مسافرت و مرض یک‌ماه، متوکی حجره را تخلیه نماید و به دیگری که مستجمع صفات باشد، بدهد. و متوکی طلبه آمد^۲ و مزلف^۳ راه ندهد، ولو آن‌که مستجمع صفات باشد، مگر آن‌که سنّش زیاده بر هجده سال باشد و کمتر نباشد. و طلاب در معبد شریف صیغه نکنند و لیالی جمعه را در معبد شریف بیتوته نمایند و ثلث آخر لیله جمعه را از ممرّ مدرّس به دارالسّیاده از جهت تشرف به حرم محترم مانع شوند و صیغه وقف مقیداً به جمیع شرایط مستوره جناب مستطاب شریعتمدار - دام ظلّه العالی - جاری فرمودند و از تصرف اخراج و به تصرف وقف دادند و تولیتاً تصرف فرمودند. فَمَنْ بَدَّلَهُ [بعد] مَا سَمِعَهُ فَإِنَّهُ أَثِمٌّ عَلَى اللَّهِ، وَ كَانَ ذَلِكَ مَعَ النُّسَخَتَيْنِ تَحْرِيراً فِي خَامِسِ عَشْرِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَمِائَتَيْنِ بَعْدَ الْأَلْفِ (۱۲۰۳).^۴

سجلات وقف‌نامه

۱- بسمه تعالی. قد تشرفت بالاستماع من جناب المستطاب - دام ظلّه العالی و افاضاته. حرّره فی یوم جمعه ۱۲۰۳. سجل مبارک شریعتمدار عمدة العلماء العظام، فخرالمحققین و فخرالمجتهدین، آقای آخوند مولانا محمدعلی

۱. اصل عبارت: [حادثه].

۲. جوان بدون ریش.

۳. زلف‌دار، دارای موهای بلند.

۴. در بالای وقف‌نامه درج شده است: (سواد این وقف‌نامه در دفتر اوقاف ایالتی خراسان در سنة ۱۳۱۴ق، جلد یک، جزوه یکصد و پنجاه و پنج ضبط می‌باشد. مورخه ۱۳۱۵/۱۰/۲۸، امضاء و مهر دفتر اوقاف خراسان.)

المازندراني. [محمد علي].

٢- بسم الله الرحمن الرحيم. قد اعترف و عمّ استماعنا جنابا العالي - دام إفضاله العالي - بما رقم و زبر في الورقه في يوم المبارك غره شوال المكرم سنة ثلاث و مأتين بعد الألف (١٢٠٣). ٦٥٤ سجل مبارك عمدة العلماء العظام والفقهاء الكرام، سيد المجتهدين، حجة الاسلام، نائب الامام، ابا الارامل والايتام، آقاي، آقاي حاج ميرزا هدايت الله - اعلى الله مقامه - كليدار ضريح مطهر حضرت ثامن الائمه - عليه السلام - هدايت الله الحسنی.

٣- بسمه تعالى. قد تشرفت بالاعتراف منه - دام ظله العالي - ١٢٠٣. سجل سيد الفقهاء والعلماء والمتبحرين. آقاي، أقاميرزا حسين الخراساني. [حسين الحسنی].

٤- بسم الله تعالى. كلما رقمته و رتبته بجميع الشرائط المذكورة متلقياً من جنابه و بامرہ - دام ظله العالي. [سجل و مهر جناب شيخ محمد حسن].

٥- هو المستعان ذا واصله سيان. [مهر بيضی با سجع (عبدالصمد)].

٦- نعم ذا واصله المعتبر سيان. [مهر بيضی با سجع ناخوانا].

٧- ذا واصله المعتبر سيان. [مهر بيضی با سجع (العبد المذنب اسماعيل)].

٨- هو ذا واصله سيان. مقابله شد. [مهر بيضی با سجع (العبد المذنب حاجي بابا)].

٩- السّواد مطابق للاصل المعتبر. به دقت مقابله شد. [مهر بيضی با سجع (الراجی الى ربّه الغني عبدالکريم)].

١٠- بسم الله اشرف الاسماء. السّواد مع ااصله المعتبر. [مهر بيضی با سجع (محمد اسماعيل)].

١١- ذا واصله سيان حرّره. [مهر بيضی با سجع ناخوانا].

۱۲- بسمه تعالی. قد تشرفت بالاستماع منه _ دام ظلّه العالی _ سجل یک نفر از فضلا. عبده باقر الحسینی. [فاقد مهر].

۱۳- قد تشرفت بالاستماع منه _ دام اجلاله العالی. السواد مطابق للاصل. [مهر بیضی با سجع (علی الحسینی)].

۱۴- ذا واصله سیّان. [مهر بیضی با سجع (غلامحسین)].

۱۵- بسم الله تعالی. ذا واصله سیّان. [مهر مربع با سجع (العبد عبدالعلی)].

۱۶- بسم الله تعالی. هذا السواد مطابق لاصله المعتبر. حرّره. [مهر مربع با سجع (الواثق بالله العلی محمدعلی)].

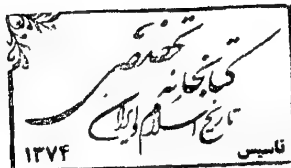
۱۷- این سواد مطابق با اصل است. مقابله شد. حرّره [مهر بیضی با سجع (محمدعلی الموسوی)].

۱۸- هو. سواد مطابق با اصل است. مقابله شد. [مهر بیضی با سجع (ضیاء الشریعة الحسینی)].

۱۹- هو الله تعالی. ذا واصله المعتبر سیّان. مقابله شد. السواد مطابق للاصل. [مهر بیضی با سجع (فضل الله)].

۲۰- هو الله تعالی. ذا واصله المعتبر. مقابله شد و تصحیح گردید. السواد مطابق للاصل [مهر بیضی با سجع (الراجی حسن)].

۲۱- بسم الله الرحمن الرحيم. السواد مطابق للاصل المعتبر. [مهر بیضی با سجع (الواثق بالله الغنی عبده جواد)].



کتابچه میان ولایت از مجموعه ناصری

مقدمه

بلوک میان ولایت که امروز چند دهستان از بخش مرکزی مشهد را تشکیل می‌دهد، روستاهای اطراف شهر مشهد را در جهت شمال غرب شامل می‌شود که تعدادی از این آبادیها با گسترش شهر مشهد در اراضی شهری ادغام شده‌اند. اکثر روستاهای این بلوک جزء موقوفات آستان قدس رضوی است.

کتابچه میان ولایت بخشی از مجلد دهم مجموعه ناصری^۱ است، که در ۲۴ صفحه ۱۵ سطری به خط شکسته نستعلیق تهیه شده است. این کتابچه نیز از نظر آماری دارای ویژگیهای دیگر کتابچه‌های مجموعه ناصری است. ارقام به کار رفته در این کتابچه بر خلاف اکثر کتابچه‌های مجموعه به سیاق نوشته نشده بلکه به صورت حروف نوشته شده است.

در کتابچه میان ولایت پس از ذکر نام روستا ابتدا قدیم یا جدید بودن روستا بیان شده است، سپس تعداد خانوار، قومیت اهالی، نوع تأمین آب، وضعیت هوا،

۱. پیرامون مجموعه ناصری، ر.ک: حسینی، سید محسن، نیکجو، سوسن، کتابچه نفوس بالاخواف و کتابچه غدد و نفوس و مزارع پایینخواف از مجموعه ناصری؛ مجموعه رسائل فارسی، دفتر هفتم، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۵، ص ۱۹۰.

مالکیت اراضی (ملکی یا وقفی) و این که آیا در روستا کارمند دولت (نوکر دیوان) وجود دارد یا نه بیان شده است. در برخی مدخلها فاصله روستا از شهر مشهد نیز ذکر شده است. البته ترتیب مطالب در مدخلهای مختلف جا به جا می‌باشد. ولی همه مدخلها دارای اطلاعات پیش گفته هستند.

در فرهنگ جغرافیایی خراسان که در دوره قاجار تهیه شده است پیرامون حدود و مشخصات بلوک میان‌ولایت می‌نویسد: «بلوکی است در منطقه مشهد خراسان. این بلوک در طرف شمال غرب مشهد واقع شده است که تمامی پهنای دشت نزدیک چناران را در بر می‌گیرد. این نیم بلوک از دروازه بالاخیابان شهر مشهد تا وسط ۱۲ مایلی (۱۹/۳ کیلومتری) چناران و به عبارتی دیگر، مسافتی در حدود ۳۲ مایل (۵۱/۴۹ کیلومتر) را شامل می‌شود.

این ناحیه، پرجمعیت‌ترین و پرزراعت‌ترین بخش منطقه است، که در حدود ۲۰۰ پارچه آبادی دارد... مردم اینجا اصولاً عجم، کُرد و ترک به همراه هزار چادر عشایر تیموری هستند. آبادی‌های متعدد اینجا متعلق به حرم حضرت رضا(علیه‌السلام) است. جمعیت این منطقه رقمی در حدود ۵۰ هزار نفر است^۱...»

متن نسخه |

کتابچه خانوار و تشخیص آب و هوای و زراعت بلوک میان‌ولایت قریب به ارض اقدس است.

۱. وزارت جنگ انگلیس مستقر در هندوستان، فرهنگ جغرافیایی خراسان، ترجمه کاظم خادمیان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱۴.

میان ولایت

چون از قرار حکم باید تحقیق خانوار و یورت و اهل بلوک میان ولایت نوشته شود، صاحبان و مالکین قراء و مزارعات بلوک تمام در شهر مشهد مقدس سکنا دارند، در قراء و مزارعات زرعی و گاودار متفرقه سکنا دارند. هر سال برف و باران زیادی می بارد و آب کاریزها زیاد شود از اطراف گُرد تاجیک می آیند زراعت می کنند و نصف زرع را برمی دارند به جهت خودشان و هر سال برف و بارندگی کم می شود زارعین متفرق می شوند رعیت بومی از خود ندارند.

اسامی قراء و مزارع

قریه کوشک: در دو فرسخی شهر مشهد واقع است. قدیم النسق است. شصت خانوار جمعیت رعیت دارد. باغات و مزارع خود را از قنات مشروب می کنند. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد. قشلاقش عالی است.

قریه برکن آباد: موقوفه سرکار فیض آثار است. قدیم النسق است. ۲۵ خانوار رعیت دارد. زراعت آنها از چشمه می شود. هوایش مرطوبی است. نوکر دیوانی ندارد. این مزرعه در دو فرسخی شهر واقع می باشد.

مزرعه تخم مرز: در دو فرسخی شهر واقع است. قدیم النسق است. دوازده خانوار رعیت دارد. زراعت این قریه از قنات مشروب می شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

قریه امرغان: در سه فرسخی شهر واقع است. قدیم النسق است. پنجاه خانوار رعیت دارد. زراعت این قریه از آب رودخانه کشف رود مشروب می شود. هوایش معتدل است و قشلاق است. نوکر دیوانی هم ندارد.

قریه باغ شلواران: در سه فرسخی شهر واقع است. بیست خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از آب قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر

دیوانی ندارد.

قریه اسفندیان: در چهار فرسخی شهر واقع است. قدیم‌النسق است. بیست خانوار رعیت دارد. زراعت این قریه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه شوراب: در چهار فرسخی شهر واقع است. زراعت آن مزرعه از قنات مشروب می‌شود. قدیم‌النسق است. هوایش معتدل است. ده خانوار دارد، دو خانه نوکر هشت خانه رعیت.

مزرعه لقمانی: قدیم‌النسق است. بیست خانوار دارد. از آب رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه باشریک: قدیم‌النسق است. هشت خانوار رعیت دارد. زراعت از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. در سه فرسخی شهر واقع است. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه عاشقان: سه فرسخ و نیم از شهر دور است. از آب رودخانه کشف‌رود زراعت آنها مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

مزرعه مسکران: سه فرسخی شهر واقع است. زراعت این قریه از قنات مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه شبانکاره: قدیم‌النسق است. سه فرسخی شهر واقع است. شانزده خانوار رعیت دارد. زراعت این قریه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

مزرعه باغوی ملاحسین: دو فرسخ از شهر دور است. هشت خانوار رعیت دارد و قدیم‌النسق است. زراعت آن از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

کلاته ملاکاظم: در دو فرسخی شهر واقع است. قدیم‌النسق است. شش

خانوار رعیت دارد. از آب رودخانه کشف رود مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

کلاته میرزا مرتضی: قدیم النسق است. دو فرسخ از شهر دور است. شش خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف رود مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

کلاته مؤذنها: قدیم النسق است. چهار خانوار رعیت دارد. از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. در دو فرسخی شهر واقع است. نوکر دیوانی ندارد. **مزرعه نودهی:** قدیم النسق است. دو فرسخی شهر واقع است. شانزده خانوار رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

کلاته مشهدی قلی: دو فرسخی شهر واقع است. قدیم النسق است. شش خانوار رعیت دارد. از قنات زرع این قریه مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه زرکش: قدیم النسق است. دوازده خانوار رعیت دارد، از اهل جاجرم. زراعت از آب قنات است. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه دوست آباد: قدیم النسق است. پانزده خانوار رعیت دارد، از طایفه تیموری و متفرقه. زراعت آنها از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه کاظم آباد: قدیم النسق است. دوازده خانوار رعیت دارد. از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. چهار خانوار از طایفه سفیکانلو و هشت خانوار تاجیک. نوکر دیوانی ندارند.

مزرعه منزل آباد: موقوفه است. در سه فرسخی شهر واقع است. قدیم النسق است. دوازده خانوار رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. پنج خانوار

گُرد و تاجیک [است]. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه چاهک: قدیم النسق است. سه فرسخ از شهر مسافت دارد. ده خانوار رعیت دارد. پنج نوکر می دهد. هوایش معتدل است. از قنات مشروب می شود.
مزرعه صفی آباد: دو فرسخ از شهر دور است. قدیم النسق است. ییلاق است. پانزده خانوار از اکراد تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است.

مزرعه قاسم آباد: در دو فرسخی شهر واقع است. باغات و زراعت این قریه از قنات مشروب می شود. دوازده خانوار رعیت کرد [و] تاجیک دارد. هوایش معتدل است.

مزرعه جلدک: دو فرسخی از شهر مسافت دارد. پانزده خانوار رعیت دارد. آن مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل و ییلاق است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه ده نو: سه فرسخی شهر واقع است. هشت خانوار رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. ییلاقیست دارد. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.
مزرعه بیلدر: چهار فرسخی شهر است. نصف مزرعه موقوفه حضرت فیض آثار است. نصف خورده مالک است. دوازده خانوار رعیت دارد، از تاجیک. زراعت این قریه از قنات مشروب می شود. در میان دره و ییلاق است. هوایش مرطوبی است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه سیدآباد: در سه فرسخی شهر مشهد واقع است. قدیم النسق است. ده خانوار رعیت دارد. زراعت خودشان را از قنات مشروب می نمایند. در کنار چمن قهقهه واقع است. هوایش مرطوبی است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه مرغزار: در کنار چمن قهقهه واقع است. در سه فرسخی شهر مشهد واقع [است]. قدیم النسق است. هشت خانوار رعیت دارد، از گُرد و تاجیک. از قنات

مزرع خود را مشروب می‌سازند. هوایش مرطوبی است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه خین چماغی: در سه فرسخی شهر واقع است، در میان چمن قهقهه. قدیم النسق است. نصف موقوفه حضرت فیض آثار است، نصف خورده مالک [است]. بیست و پنج خانوار رعیت دارد، از ترک و تاجیک. زراعت از قنات مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش مرطوبی است.

مزرعه قهقهه: در سه فرسخی شهر واقع است. قدیم النسق است. ده خانوار رعیت دارد، از گُرد و تاجیک. در چمن قهقهه واقع است. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش مرطوبی است نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه سُران: در سه فرسخی شهر واقع است. هشت خانوار رعیت دارد، از گُرد و تاجیک. زراعت این مزرعه از قنات می‌شود و چشمه. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی هم ندارد.

مزرعه فتح آباد یا قلعه کهنه: قدیم النسق است. سه فرسخی شهر واقع است. زراعت و باغات این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. ده خانوار رعیت دارد، از گُرد و تاجیک. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارند.

مزرعه ابدونش کان: قدیم النسق [است]. هشت خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. در سه فرسخی شهر مشهد واقع است. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه ناظر آباد: قدیم النسق است. پانزده خانوار رعیت از گُرد، ترک [و] تاجیک [دارد]. زراعت‌ها [ی] مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی هم ندارد.

مزرعه سلطان آباد: قدیم النسق است. در سه فرسخی شهر واقع است. هشت خانوار رعیت دارد، از گُرد و تاجیک. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه حسن خوردو: قدیم‌النسق است. در سه فرسخی شهر، دوازده خانوار گُرد و ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت آنها از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه کلاته شرفخان: قدیم‌النسق است. سه خانوار دارد. از آب قنات مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارند. هوایش معتدل است.

مزرعه حاجی آباد و مهدی‌آباد: قدیم‌النسق است. بیست و پنج خانوار رعیت دارد. در سه فرسخی شهر واقع است. از قنات مزروع خود را مشروب می‌سازند. اهالی این مزرعه از گُرد و ترک و تاجیک می‌باشند. هوایش معتدل است.

مزرعه کلاته صفرعلی: قدیم‌النسق است. هشت خانوار رعیت گُرد شادلو دارد. از قنات زراعت خود را مشروب می‌سازند. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد. در چهار فرسخی شهر واقع شده است.

مزرعه چهاربرج و چشمه سفید: در چهار فرسخی شهر واقع است. بیست و چهار خانوار رعیت دارد، از طایفه تیموری و گُرد [و] تاجیک. زراعت خود را از قنات مشروب می‌کنند. هوایش معتدل است. پنج نفر از تیموری دارد.

مزرعه رضویه: در سه فرسخ [و] نیمی شهر واقع است. زراعت خود را از قنات مشروب می‌کنند. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه مقیم‌آباد: در چهار فرسخی شهر واقع است. چهار نفر نوکر شادلو دارد. زراعت این قریه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

مزرعه سیدعلی: قدیم‌النسق است. شش خانوار از گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه سرباغان: در چهار فرسخی شهر مشهد واقع است. ده خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل

است.

قریه شهر طوس: بیست و دو خانوار رعیت از گُرد و ترک و تاجیک دارد. از رودخانه کشف‌رود زراعت خود را مشروب می‌کنند. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه خطایان: در چهار فرسخی شهر است. بیست خانوار کرد و تاجیک و هراتی و فره دارد. از رودخانه کشف‌رود مزارع خود را مشروب می‌نمایند. هوایش معتدل است.

مزرعه سرآسیاب: قدیم‌النسق است. در چهار فرسخی شهر واقع است. بیست خانوار رعیت دارد، از گُرد [و] تاجیک. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه جوب‌نو: در چهار فرسخی شهر واقع شده است. دوازده خانوار از گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه جرمق: در چهار فرسخ و نیمی شهر واقع است. سی و سه خانوار از گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه دهشک (دهک): در چهار فرسخی شهر واقع است. قدیم‌النسق است. موقوفه حضرت فیض‌آثار [است]، یعنی مزرعه ملکی رعیت می‌باشد. شصت خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه چمن‌قلنباد: پنج فرسخی شهر واقع است. قدیم‌النسق است. موقوفه حضرت فیض‌آثار [است]. دوازده خانه رعیت دارد، از گُرد و ترک و تاجیک. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه شاهراه: قدیم‌النسق است. پنج فرسخی شهر است. چهار خانوار رعیت، از گرد و تاجیک دارد. زراعت خود را از قنات مشروب می‌کنند. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی هم ندارند.

مزرعه شاه‌فیل: قدیم‌النسق است. موقوفه حضرت فیض‌آثار [است]. دوازده خانوار رعیت دارد، از گرد و تاجیک. زراعت این مزرعه به آب قنات مشروب می‌شود. در سه فرسخی و نیمی شهر است. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

قریه محمدآباد: قدیم‌النسق است. سی و پنج خانوار رعیت دارد. از گرد و ترک [و] تاجیک. زراعت این قریه از قنات مشروب می‌شود. در چهار فرسخی شهر واقع است. نوکر ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه محمدیه: قدیم‌النسق است. نصف مزرعه موقوفه حضرت فیض‌آثار و نصف دیگر رعیتی [است]. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

کلاته حاجی سیدصادق: موقوفه حضرت فیض‌آثار [است]. چهار خانوار رعیت دارد، از گرد [و] تاجیک. هوایش معتدل است. در چهار فرسخی شهر واقع است. نوکر دیوانی ندارد.

حسن‌آباد: جمیع قدیم دارد و قدیم‌النسق است. [در] پنج فرسخی واقع است. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. شش خانوار رعیت از گرد و ترک تاجیک دارد. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

قریه قادرآباد: قدیم‌النسق است. پنجاه خانوار گرد شادلو و خورده اویماق است. بیست و پنج نوکر سواره دارد. زراعت از آب قنات مشروب می‌شود. در پنج فرسخی شهر [قرار دارد]. هوا [یش] معتدل است.

مزرعه عشق‌آباد: قدیم‌النسق است. در پنج فرسخی شهر مشهد واقع است.

پنج خانوار از کرد [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه قلعه‌سیاه: پنج فرسخی شهر واقع است. موقوفه حضرت فیض‌آثار [است]. بیست خانوار رعیت دارد، از گُرد و ترک و تاجیک. این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه عسکریه: قدیم‌النسق است. پنجاه خانوار از ترک، گُرد [و] تاجیک [رعیت دارد]. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. در پنج فرسخی شهر واقع است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه شانقوله: قدیم‌النسق است. در پنج فرسخی شهر واقع است. دوازده خانوار از گُرد و ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه بهلانی: قدیم‌النسق است. در پنج فرسخی شهر واقع است. شش خانوار از رعیت گُرد [و] تاجیک دارد. زراعت این مزرعه از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه قولیان: قدیم‌النسق است. بیست خانوار دارد، از ترک و گُرد و تاجیک. نصف موقوفه نصف رعیتی [است]. در پنج فرسخی شهر واقع [است]. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد. از رودخانه کشف‌رود مشروب می‌شود.

مزرعه کلاته علی‌آبادلو: قدیم‌النسق [است]. در پنج فرسخی شهر واقع است. سی خانوار رعیت دارد. پانزده خانوارش کرد بادللو، خورده اویماق، سواره نوکر دیوانی، پانزده خانوار دیگرش رعیت [هستند] زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل [است].

مزرعه نودمرکی: در پنج فرسخی شهر واقع [شده]. قدیم‌النسق است. رعیت بیست خانوار از گُرد بالکانلو و تاجیک. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش

معتدل. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه راهیان: پنج فرسخی شهر مشهد مقدس واقع است. قدیم‌النسق است. بیست خانوار رعیت از گُرد بالکانلو و تاجیک دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه نورآباد: قدیم‌النسق است. هشت خانوار از گُرد و تاجیک دارد. زراعت این مزرعه از رود کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه شقاه: قدیم‌النسق است. دوازده خانوار از طایفه شیخ‌کانلو و تاجیک رعیت دارد. زراعت از رود کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

مزرعه سنگ‌سیاه: در پنج فرسخی شهر [واقع است]. دوازده خانوار ترک و گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه پایین‌ده: قدیم‌النسق است. شانزده خانوار رعیت کرد، ترک [و] تاجیک دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه خان‌سعادت: قدیم‌النسق است. شش خانوار رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. سه خانوار نوکر دیوانی دارد. در پنج فرسخی شهر واقع است.

مزرعه خرابه‌امین: قدیم‌النسق است. بیست خانوار رعیت دارد، ده خانوار طایفه لزکی، ده خانوار تاجیک. زراعت این مزرعه به آب قنات می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه ساغریان: قدیم‌النسق است. شش خانوار از گُرد و تاجیک دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی

ندارد.

مزرعه فیض آباد: قدیم النسق است. در شش فرسخی شهر واقع است. شش خانوار گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه دوین: در لب کال، موقوفه حضرت فیض‌آثار [است]. سی خانوار رعیت دارد. زراعت از آب قنات [است]. هوایش معتدل [است]. گُرد و ترک [و] تاجیک رعیت دارد. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه چقور آلتنگ: قدیم النسق است. شش خانوار رعیت دارد. زراعت از آب قنات است. در میان کال واقع است. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد. **مزرعه چاه ملا:** قدیم النسق است. در شش فرسخی شهر واقع است. دوازده خانوار از گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی چهار نفر دارد.

مزرعه کلاته حسن: قدیم النسق است. هشت خانوار از گُرد و ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از رود کشف‌رود مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه تبادکان: قدیم النسق است. ده خانوار رعیت دارد. در شش فرسخی شهر واقع است، در لب کال دوین. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه ماهی‌خور: قدیم النسق است. نصف موقوفه و نصف رعیتی [است]. دوازده خانوار از گُرد، ترک و تاجیک رعیت دارد. در هفت فرسخی شهر واقع است. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه روغن‌گران: قدیم النسق است. چهار خانوار از گُرد و تاجیک [دارد]. زراعت از آب قنات مشروب می‌شود. در هفت فرسخی شهر واقع است. نوکر

دیوانی ندارد.

مزرعه کمال آباد: قدیم النسق است. هشت خانوار از گُرد و ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. در هفت فرسخی شهر است. هوا معتدل [دارد]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه بقاوی: قدیم النسق است. بیست خانوار از گُرد و ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. در هفت فرسخی شهر واقع است. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه عبدل آباد: قدیم النسق است. در هفت فرسخی شهر واقع است. ده خانوار گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه مسگران: هفت فرسخی شهر [واقع است]. قدیم النسق [است]. خانوار شش [رعیت دارد]. زراعت از قنات [مشروب می شود]. هوا [یش] معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

قریه گون آباد: در هفت فرسخی شهر [قرار دارد]. موقوفه سرکار فیض آثار [است]. یکصد خانوار [رعیت دارد]. باغات و مزارع این قریه از قنات مشروب می شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه ابراهیم آباد: قدیم النسق است. در هفت فرسخی شهر [قرار دارد]. بیست خانوار از گُرد، ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت و باغات از قنات مشروب می شود. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه ناوخ: قدیم النسق [است]. در هفت فرسخی شهر [قرار دارد]. پانزده خانوار رعیت [دارد]. از قنات [مشروب می شود]. هوایش معتدل [است].

مزرعه علی آباد: قدیم النسق است. دوازده خانوار از گُرد و ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه شاه آباد: موقوفه مسجد جامع [است]. قدیم النسق است. هشت خانوار از گُرد و ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. در هشت فرسخی شهر واقع است. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه قوشق آباد: قدیم النسق است. ده خانوار از کرد، ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. در هشت فرسخی شهر واقع [است]. نوکر دیوان ندارد. هوا معتدل است.

مزرعه ولی آباد: قدیم النسق است. در هشت فرسخی شهر واقع است. بیست و پنج خانوار رعیت از ترک، گُرد [و] تاجیک دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه چوپایان: در هشت فرسخی شهر واقع [است]. قدیم النسق [است]. بیست خانوار، از طایفه گُرد پازه کی [است]. ده نوکر سواره دارند. زراعت از رودخانه کشف رود می شود. هوایش معتدل است.

مزرعه خولی آباد: قدیم النسق است. بیست خانوار رعیت گُرد پازه کی [دارد]. پنج نوکر سواره می دهند. از آب قنات مشروب می شوند. در نه فرسخی شهر واقع است، در دامن کوه. هوایش معتدل است.

مزرعه چشمه باران: قدیم النسق است. پانزده خانوار رعیت دارد. در نه فرسخی شهر واقع [است]. جمع خاکی با میان ولایت جمع سرشمار با رادکان. هوایش بیلاق و خوش هوا است.

مزرعه موسی آباد: قدیم النسق [است]. نصف موقوفه نصف رعیتی [است]. پانزده خانوار رعیت دارد، از گُرد و ترک [و] تاجیک. زراعت از قنات می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه شمس آباد جدید: ابواب جمعی بلوک میان ولایت شده است. از قنات مزروع خود را مشروب می کنند. هوایش معتدل است.

مزرعه سلوجرد: قدیم‌النسق است. شش خانوار رعیت دارد. در هشت فرسخی است. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه مسگران: در هفت فرسخی شهر واقع [است]. هشت خانوار رعیت از گُرد، ترک [و] تاجیک دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.^۱

مزرعه ببری آباد: نزدیک چشمه‌گیلاس [است]. قدیم‌النسق است. شانزده خانوار از گُرد، ترک و تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات می‌شود. هوایش معتدل است. پنج سوار نوکر در جمع پازه‌کی دارد. یازده خانوار رعیت [دارد].

مزرعه شیرحصار: قدیم‌النسق است. شش خانوار دارد. زراعت از قنات [می‌شود]. هوا [یش] معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه قزل‌حصار: قدیم‌النسق است. موقوفه سرکار فیض‌آثار [است]. دوازده خانوار رعیت دارد، از گُرد، ترک و تاجیک. در هفت فرسخی شهر واقع [است]. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه عباس آباد: در شش فرسخی شهر [واقع است]. ده خانوار [دارد]. پنج نوکر سواره گُرد شادلو [دارد]. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

مزرعه تخم‌انجیر: در شش فرسخی شهر واقع است. شانزده خانوار رعیت [دارد]. پنج نوکر سواره گُرد خورد اویماق [دارد]. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

۱. مشخصات آن با اندکی اختلاف قبل از این گذشت.

مزرعه کمکران: قدیم النسق است. در شش فرسخی شهر واقع است. زراعت از قنات می شود. هشت خانوار از گُرد، ترک [و] تاجیک [دارد]. نوکر دیوانی ندارد. هوایش معتدل است.

مزرعه چهلچله: قدیم النسق است. در شش فرسخی شهر واقع [است]. سی خانوار تیموری، گُرد، ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعتش از قنات مشروب می شود. پنج نوکر از تیموری دارد. بیست و پنج خانوار رعیت [دارد]. هوایش معتدل است.

مزرعه سروآباد: در پنج فرسخی شهر واقع است. موقوفه حضرت فیض آثار [است]. هشت خانوار از گُرد [و] ترک رعیت دارد. زراعت از آب قنات مشروب می شود. هوایش معتدل؛ نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه کودده: یک سهم در جمع بلوک میان ولایت، دو سهم در جمع رعیت حمزه کائلو [دارد]. پنج خانوار رعیت میان ولایت دارد. زراعت ایشان از آب قنات مشروب می شود. در پنج فرسخی شهر واقع است. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

قریه اسلامیه: در کنار شهر طوس، در چهار فرسخی شهر مشهد است. هفتاد خانوار دارد. بیست نفر نوکر سواره می دهند، از طایفه کرد خورد اویماق. زراعت از رودخانه کشف رود مشروب می شود. هوایش معتدل است.

ایضاً مزرعه شهر طوس: در چهار فرسخی شهر مشهد واقع است. سی خانوار رعیت دارد. بیست نفر نوکر سواره می دهند. زراعت ایشان از رودخانه کشف رود مشروب می شود. هوایش معتدل است.

مزرعه مردادکشان: موقوفه سرکار فیض آثار است. بیست خانوار از کرد، ترک و تاجیک رعیت دارد. در نه فرسخی شهر واقع است. زراعت از قنات می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه خارستانک: قدیم‌النسق است. در سه فرسخی شهر واقع است. ده خانوار از گُرد و تاجیک و دو خانوار ترک [رعیت دارد]. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل [است]. نوکر [دیوان] ندارد.

مزرعه اندرقند: در دو فرسخی شهر واقع است. دوازده خانوار رعیت دارد، از ترک، گُرد [و] تاجیک. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

قریه چهل حجره: هشتاد خانوار رعیت از طایفه گُرد سیف‌کانلو، که از طایفه شجاع‌الدوله است، سکنا دارند. در سه فرسخی شهر واقع است. زراعت این قریه از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل است.

مزرعه ابراهیم‌آباد: در سه فرسخی شهر واقع است. قدیم‌النسق است. هشت خانوار رعیت از ترک، گُرد و تاجیک دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. هوایش معتدل [است]. نوکر [دیوان] ندارد.

مزرعه بینانی: قدیم‌النسق است. شش خانوار رعیت دارد. در سه فرسخی شهر واقع است. زراعت آن مزرعه از قنات مشروب می‌شود. در دامنه ییلاق واقع است. خوش‌هوا [است]. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه امامیه: در سه فرسخی شهر واقع است. قدیم‌النسق است. شش خانوار از گُرد، ترک [و] تاجیک دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. دامن ییلاق خوش‌هوا [است]. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه نوچاه: قدیم‌النسق است. شش خانوار از گُرد، ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می‌شود. در دامنه واقع است و ییلاقیت دارد. نوکر دیوانی هم ندارد.

مزرعه کوشک: قدیم‌النسق است. ده خانوار [رعیت دارد]. در دو فرسخی شهر [واقع است]. زراعت از قنات [مشروب می‌شود]. هوا معتدل [است]. نوکر

[دیوانی] ندارد.

مزرعه جوفروش: در سه فرسخی شهر واقع است. قدیم النسق است. پنج خانوار از گُرد، ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از آب قنات می شود. هوایش معتدل [است]. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه کشف: قدیم النسق است. ده خانوار رعیت از گُرد و ترک [و] تاجیک دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است.

مزرعه اروند: قدیم النسق است. چهار خانوار رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه فریزی: یک فرسخ و نیم شهر واقع است. ده خانوار رعیت دارد. زراعت مزرعه از آب قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه خین عرب: قدیم النسق است. پانزده خانوار از گُرد ترک [و] تاجیک رعیت دارد. زراعت از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه اسماعیل آباد: در یک فرسخی شهر واقع است. دوازده خانوار از گُرد، ترک و تاجیک [رعیت دارد]. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه و قریه نوری: و حال در جمع بلوک ازغد [است]. قدیم النسق است. در جمع بلوک میان ولایت بود. در دو فرسخی شهر [واقع است]. بیست و دو خانوار از گُرد و ترک [و] تاجیک [رعیت دارد]. زراعت آن مزرعه از رودخانه کشف رود مشروب می شود. هوایش مرطوبی است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه بحرآباد: در یک فرسخی شهر [قرار دارد]. قدیم النسق است پانزده خانوار از گُرد و ترک [و] تاجیک دارد. زراعت این مزرعه به آب قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوانی ندارد.

مزرعه فتح آباد: قدیم [النسق] است. در یک فرسخی شهر می باشد. دوازده خانوار گُرد، ترک و تاجیک دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است.

مزرعه مهدی آباد: در یک فرسخی شهر واقع است. پنج خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه خائيقان: قدیم النسق است. در اطراف شهر واقع است. یک سهم موقوفه و دو سهم رعیتی است. پانزده خانوار رعیت دارد. زراعت این مزرعه از آب قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه نکاح: اطراف شهر [واقع است]. قدیم النسق است. ده خانوار از ترک و گُرد و تاجیک رعیت دارد. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه سرده: قدیم النسق است. دوازده خانوار رعیت دارد. در نزدیکی شهر واقع است. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه سعد آباد: در اطراف شهر واقع است. قدیم النسق است. زراعت از آب قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه آبکوه: قدیم النسق است. جمع املاک موقوفه سرکار فیض آثار و موقوفه مسجد جامع می باشد. چهل خانوار رعیت دارد. از گُرد، ترک [و] تاجیک، در نیم فرسنگی شهر واقع است. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه آگندشت: قدیم النسق است. جمع املاک موقوفه است. هیجده خانوار رعیت دارد. در شهر سکنا دارند و زراعت آن مزرعه را با قنات مشروب

می سازند. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه محراب خان: موقوفه سرکار فیض آثار [است]. ده خانوار رعیت دارد. در شهر سکنا دارند. زراعت این مزرعه از قنات مشروب می شود. هوایش معتدل است. نوکر دیوان ندارد.

مزرعه و قریه نهرشاهی: دو فرسخی در پایین شهر واقع است. موقوفه حضرت فیض آثار است. زراعت این مزرعه از چشمه گیلان مشروب می شود، که مشهور به نهرشاهی است. هفتاد خانوار رعیت دارد. هم در مزرعه هم در شهر سکنا دارند. هوایش مثل هوای شهر است. نوکر دیوانی ندارد.

مجموعه
۳۱۲۱۲

